

بسوی خدا میرویم

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

محمود طایفانی
میسزید

از نشریات مسجد هدایت
نیابان اسلامبول

بها : ۳۰ ریال

شرکت چاپخانه مسعودی



کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

بسوی خدا میروم

با هم به حج میرویم

انترقلمی :

محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University

انشریات مسجد هدایت
خیابان اسلامبول

شرکت چاپخانه سوره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سیاس خداوندی را که خانه خود را رمز هدایت بحق و وسیله طهارت از آلاش،
 و مرکز ظهور وحدت ایمان، و نمونه صلح و امنیت مردم جهان، قرارداد.
 درود بی پایان بر نخستین پایه گذار مدرسه عالی توحید ابراهیم خلیل
 و آخرین مدرس و مکمل آن، محمد مصطفی و اهل بیت و اصحاب طاهرین اویاد.
 همسفران عزیز، ما بسوی خدا می رویم، برای پیوندن این راه و
 رسیدن بقرب حق هر اختلافی را کنار گذارده با هم هم آهنگ شده ایم، همه
 علاقه های زندگی را بریده و رنج سفر را هموار نموده و خطرهای آن را نادیده
 گرفته ایم، نخستین محرک ما اداء تکلیف و انجام واجب است ولی از آغاز
 حرکت هر چه پیش می رویم در ضمیر و باطن خود انقلاب و تحول بیشتری
 احساس می نماییم، بطور یقین چون باستانه مقصود نزدیک شدیم و عظمت
 قرب را یافتیم، در میان کشمکش جاذبه های گوناگون و در خلال مشقت ها و
 و انجام مناسب، بر قهائی از ایمان و توحید خواهیم دید و چیزهایی می فهمیم
 و ادراک میکنیم که اندکی گفتنی است و بسیاری از آنرا قدرت و زبان تعبیر
 نداریم. پیش از حرکت هر چه باساس این ساختمان و مقصود بانی آن بیشتر
 آشنا شویم رنج سفر آسانتر و نتایج آن بیشتر خواهد بود، اینک چند آیه
 از زبان مؤسس و صاحب حکیم آن، آنگاه چند جمله از زبان وارثین و متولیان
 آن بشنوید:

۱- **اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بَیَّكَةً مِّبْرَکًا وَ هَدٰی لِلْعٰلَمِیْنَ،**

۲- **فِیْهِ اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهَیْمَ وَ مَن دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا**

۳- **وَلِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حُجُّ الْبَیْتِ مَن اَسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا**

۴- **وَ مَن كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفِیْرٌ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ** - آیه ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ - سوره آل عمران

۱- نخستین خانه ای که برای عموم مردم پایه گذاری شده همان خانه ایست
 که در مکه قرارداد سرچشمه برکت و چراغ هدایت جهانیان است.

۲- در آن نشانه های درخشان و مقام ابراهیم است و هر کس در حریم آن
 وارد شود درمانیت است.

- ۳- بری خداست بر مردم حج آن خانه ، این وظیفه واجب است بر کسیکه استطاعت پیمودن راه و رساندن خود بان داشته باشد .
- ۴- و کسانیکه روگردانند و کفر بورزند بدانند که خداوند از جهانیان بی نیاز است .

این سیاره زمین که امروز ما فرزندان آدم در آغوش گرم و پر محبت آن قرار گرفته ایم و از سرچشمه های نعمت و ثروت بی پایان آن که در کوه و دشت و اعماق دریا و خلال هوا موجود است بهره مندیم ، روزگارا بروی گذشت و حوادثی بر سرش آمد و مراحل را پیمود و دورانی طوفانی را طی کرد تا بساط زندگی در آن گسترده شد و آماده پذیرائی انسان گردید ، پیش از آنکه انسان بر بساط زمین قدم نهد سالهای دراز زمین فقط بسوزه و گل آراسته بود آنگاه حیوانات با اندامها و شکلهای مختلف در آن پدید آمدند ، پس از آن آدمی باقدی راست و فکری جوال و آرزوهای نامحدود در زمین ظاهر شد ، سالها بر آدمی گذشت که هر فرد دسته ای بتصرف زمین و توسعه قدرت خود محدود نمودن دیگران سرگرم شدند و از آغاز و انجام خود زمینی که در آن مسکن گزیده و جهانیکه بروی احاطه نموده غافل بودند ، از افراد اجتماعات کوچک و از آن اجتماعات بزرگ تشکیل شد ، در میان ملل صاحبان فکر و نظر ظاهر شدند در هر موضوعی از مسائل زندگی آرائی گرفتند و آرائی باطل نمودند ، آخرین رای بر گزیده در باره آسمان و زمین این شد که افلاك باستارگان ثابت و سیار خود بدور زمین میگردند و زمین مرکز ساکن و هسته عالم است ، چون چنین است همیشه بوده و خواهد بود نه تحولاتی بر اصل او وارد شده و نه تغییری در وضع کلی آن خواهد روی داد ، مخلوقیست ابداعی و موجودیست ازلی و ابدی .

آیات و هییکه در بیابان حجاز بر روح پاک پیمبر عربی تایید و از زبان او بصورت آیات قرآن بر مردم تلاوت شد از هر جهت اندیشه مردم را از محدودیت نجات داد و عقلها تیرا بحر کت آورد و چشم انداز انسان را باز نمود ، از جمله بابیان نرسا و اشارات لطیف از آغاز و انجام زمین و آسمان و تحولات آن یاد آوری نموده ، « در سوره نازعات پس از اشاره بدورانیهای گذشته زمین میگوید :

« **والارض بعد ذالك دحاهها** » بعد از این مراحل زمین را گسترده و آماده زیست نمود .

در سوره شمس میگوید : « **والارض وماطحاها** » سو کند زمین و آن قدرت و نیروئی که آنرا پرتاب کرد و دور گرداند و منبسط نمود ، درالمنجد میگوید : **طحا الشیئی** - بسطه ، مده ، دفعه ، بالکره رمی به »

کلمه دحو الارض و سخن آن از زبان ائمه بسیار شنیده می‌شد، چنین روزی را یکی از حوادث بزرگ زمین و الطاف الهی می‌شمردند بنام این روز که یکدوره طولانی زمین است روزی در سال که ۲۵ ذی‌العقده است معین نمودند که در آن روز بیاد لطف پروردگار عالم و برای شکر گذاری این نعمت مسلمانان جشنی بپاسازند و بمبادت و نماز بپردازند (البته این سخنان در زمانی بود که پدران کانت و لایلاس و کوپرنیک و کالیله با سرگرم پرستش تنها بودند یا کشیش‌ها سر آنها را ببخشش کناه گرم کرده بودند و محیط آنها از نور علم خاموش بود و جز برق شمشیر و نیزه دیده نمی‌شد)

در اینجا مقصود دقت و بحث در این مطالب علمی و توجه بان از نظر قرآن و حدیث نیست، فقط میخواهیم شاید از این راه بمطلب آیه برسیم تا حال قدری بکلمه دحو الارض آشنا شدیم، باز توضیح بیشتری از زبان اخبار در باره دحو الارض می‌شنویم: دحو الارض، از زیر کعبه و از سر زمین مکه شروع شده، سر زمین مکه قطعه درخشان بود که پیش از قطعه‌های دیگر از آب ظاهر شده می‌درخشید، زمین مکه دوهزار سال پیش از قسمت‌های دیگر آفریده شده.

فهم این قطعه‌ها نیز برای مسلمانان مشکل می‌نمود و در سابق قبول آن جز از راه تعبیر دیگر نداشت، تا بنگریم قوانین طبیعت چه اندازه در فهم سخنان بزرگان بما مساعدت می‌نماید، اگر در گذشته فهمیدن تحولات زمین و دحو الارض که در قرآن بان تصریح نموده برای ما مانند این سبنا و دیگر فلاسفه بزرگ اسلام مشکل بود و باید برای ظاهر آیات تأویلات قائل شوند، امروز پس از پندایش نظریه‌ها دیگر فهم این مطالب برای عموم درس خوانده‌ها آسان است.

زمین گسترده شد، آیا یکمرتبه تمام قطعات گسترده (دحو) گردید، یا بتدریج پیش آمده؟

چون عموم سیر و تحول اصولی خلقت تدریجی است و قطعات زمین با هم متفاوتند باید بتدریج پیش آمده باشد، کدام قسمت از قسمت‌های مختلف را زودتر از قسمت‌های دیگر میتوان قابل زیست و آماده بسط دانست؟

تأثیر آفتاب از جهت جاذبه و حرارت، جاذبه و دافعه زمین در حال حرکت وضعی و انتقالی، تکوین و تحولات قشره زمین و فشردگی و ظهور آن بصورت کوه، علل استعدادیست که زمین را بصورت فعلی آورده تأثیر آفتاب در قطعات استوائی زمین البته شدید، و در اثر حرکت وضعی برآمدگی

آن قسمت بیشتر است ، فشرده گی قشره زمین و ظهور کوهها در آن نواحی زودتر بوده ، پس سرزمین کوهستانی مکه که در حدود خط استواء است از سرزمین‌هایی است که شرائط انبساط و ظهور حیات در آن زودتر فراهم شده . برای نزدیک شدن بمقصود آیه اول يك پرسش دیگر باقیست ، چرا نخستین خانه و ساختمان روی زمین کعبه باشد ؟

مقصود آیه این نیست که خانه و ساختمانی پیش از بنیان کعبه نبوده مقصود این است که نخستین ساختمان برای عموم و بسود عموم همان است که در مکه پایه گذاری شده ، هر ساختمانی که بدست آدمی پایه گذاری شده بسود فرد یا جمع یا ملتی و بزبان دیگران است هر سازنده میخواهد خود در محیط معین آزاد و دیگران محدود باشند ، کشمکش‌ها و جنگ‌ها از همین جا شروع شده هر دسته میخواهند خود غیر محدود و دیگران محدود باشند اساس کاخهای ارباب قدرت این است که کاخ نشینان دستشان از هر جهت باز و دست دیگران بسته باشد ، و مدار آن بر منافع و سود مردم معین میگردد ، کاخهای ساخته عموم بشر میگوید ملل قریبانی ملتی و ملتی قریبانی جمعی و جمعی قریبانی فردی شود که در کاخ قرار دارد ، خانه ای که بنام خدا و برای همه پایه گذاری شده میگوید همه باید تسلیم حق باشند و حق برای عموم است ، خداوند جاوید مکان ندارد و محتاج بخانه و قطعه زمینی نیست ، فرق خانه ای که بنام خداست با دیگر خانه‌ها این است که آنجاها اراده شخص حاکم و منافع فرد محور است اینجا اراده حق حاکم و سود عموم محور است در اینجا مرکزیت اراده و حرکات از خود پرستی بخدا پرستی باید برگردد ، خانه خدا آنجاست که نام غیر خدا روی آن نباشد و از نفوذ و اراده و تصرف و مالکیت خلق بیرون رفته باشد تا آنجا راهمگی خانه خود بدانند و از چشم خدا که نسبت بهمه یکسان است یکدیگر را بنسنگند و بارشته رحمت حق باهم پیوندند و بنام بندگی خدا که سرذات و حقیقت انسان است یکدیگر را بشناسند ،

خانه کعبه نخستین خانه است که بنام خدا و بسود عموم تأسیس گردید و از روی آن هزاران خانه بنام دیرو کلیسا و مسجد در شعاع‌های دور و نزدیک ساخته شده که همه بنام خداست در نخستین قطعه آماده شده و آباد زمین برپا گشته تا مالکیت خداوند و بهره برداری و آزادی عموم خلق در تمام قطعاتی که متدرجاً آباد و گسترده شده فراموش نشود ، با براهیم خلیل و یاقبل از او دستور داده شد نخستین قطعه گسترده زمین بنام خدا بناء شود تا بشری که در اطراف زمین سبزی شود و خود را در بالای این سفره پر از نعمت می‌نگرد حرص او را بر ندارد و صاحب خانه و حق مهمانان دیگر را فراموش نکند و

اشتباهاً خود را مالک و صاحب گمان ننماید، متوجه اولین ساختمان نمونه و جای مهر خدا باشد و همه قطعات زمین را با همان چشم بشگرد، و اگر زمانها گذشت و آدمیان غافل خود پرست زمین را ملک خود دانستند و هر دسته برای قطعات آن خون یکدیگر را ریختند و دست یکدیگر را از استفاده باز داشته و موقعیت خود و صاحب خانه را فراموش نمودند، باشد که از روی این ساختمان و نخستین نمونه، روزی بموقعیت خود و زمین آشنا شوند و زمین مانند مسجد برای همه و بنام خدا گردد، پیمبر اکرم فرمود «سراسر زمین برای من مسجد و طهور قرار داده شده» در روز فتح مکه پس از آنکه خانه خدا را از نام و اثر غیر خدا پاک نمود و هر عنوان و افتخاری را زیر پای خود قرار داده از میان برد، فرمود «براستی روزگار و زمانه دورزد و برگشت به هیئت نخستین روز که خداوند آسمانها و زمین را آفرید» شاید بهترین تفسیر برای این سخن همین باشد که روز آفرینش جز نام خدا نامی در میان نبود و خانه فقط بنام خدا برپا شد ولی دوره های جاهلیت و اوهام و خودپرستی خلق پرده بر روی مقصود اولی آفرینش زمین و ساختمان این خانه کشید و خانه خدا خانه افتخار عرب و قریش و وسیله مال و جاه و مرکز بتها شد، رسول اکرم این پرده ها را برچید و افتخار عرب بر عجم و قریش بر عرب را از میان برد و بتها را سرنگون گرداند آنگاه این جمله را فرمودند.

از مقصود دور نشویم، تا اینجا بحسب اشاره آیه اول در جستجوی نخستین ساختمان و مقصود از آن بودیم، - صفت دیگر این خانه «مبارک» است یعنی مرکز خیر و برکات، خانه ایست که نام خدا و حق و عدالت از آن بسراسر جهان رسیده و برپا شده این مسلم است که هر نوع خیر و برکت در سایه حق و عدالت است.

صفت دیگر آن «هدی للعالمین» است یعنی مردم گمراه جهان و کاروان بشر را به هدف کمال خود که شناختن حق و فداکاری برای نجات خلق است و بمحیط امنیت و عدالت و مدینه فاضله که مطلوب فطری و گم شده انسان است رهنمائی مینماید، پرچمی است بر نخستین بام کره زمین تا کاروان بشر را گم نکنند و خود را در سایه عدالت و امنیت خدا برسانند، غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود، «فیه آیات بینات» چشم خدا بین در آن سرزمین و خانه بازمی شود، آیات حق و صفات و اراده خدا در آن آشکارا و روشن دیده می شود، در ساختمان و کوه و دشت آن آثار پیمبران و سران اصلاح باقیست، در مناسک و آداب در تاریخ بر حوادث آن

صفات و مقصود پروردگار هویدا است .

« مقام ابراهیم » فکر ابراهیم در میان توده مفرور و گمراه و عقاید و تقالید پیچیده و درهم و عقول خفته برای شناسائی پدیدآورنده آنها و زمین و حیات جاویدان قیام نمود ، و برای درهم شکستن بتها و ایستادن در برابر سیل بنیان کن اوهام عمومی و نجات خلق در آغاز جوانی بگتته قیام نمود ، روح فداکاری او تا به آتش رفتن و قربانی نمودن فرزند قیام نمود ، تمام این قیامهای ابراهیم در قیام برای ساختن خانه کعبه که نقش و انعکاس روح اوست ظاهر شد ، پس کعبه و آداب آن یکسره مقام ابراهیم است ، (معلیکه بنام مقام ابراهیم است گویا رمزی از آنست)

« و من دخله کان آمناً » محیط امنیت آن محیطی است که فاصله های قومی و نژادی و رنگ و لباس را از میان می برد ، خیال متجاوز را محدود و دست متمدنی را می بندد ، جنبش های اختلاف انگیز را آرام می سازد و همه را بیک حقیقت متوجه می نماید و بیک رنگ در می آورد ، از آغاز بابه گذاری و در قرون گذشته و دوره های جاهلیت و زمانهای پر حوادث و خونین گذشته این ساختمان و محیط آن محیط امنیت بوده .

« والله علی الناس ... » چون در محیط این خانه فقط نام خدا ظاهر است و اراده او حاکم است ، برای خدا ، و بیدار شدن روح حق پرستی و زنده شدن وجدان عدالتخواهی و حکومت این روح بر سایر غرائز و هواهای انسان بر هر مستطبی حج این خانه واجب است ، تا برای یکبار هم شده در تمام عمر هر کس خود را از محیط غوغای شهوات و خود پرستی و نفع جوئی و اختلافات که صدای پیمبران و ندای وجدان و دعوت خدا را دور و کم اثر نموده بیرون آید و تغییر محیط دهد ، و هر کس کفر ورزید و این دعوت را نپذیرفت بداند که خداوند بی نیاز است ، و این بشر است که در تقویت و حفظ بنیه مادی و معنوی خود و در هر چیز سراسر احتیاج است .

۱- وَأُذِّبُوا لِبَرَاهِيمَ مَكَانَ الْمَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا
 ۲- وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
 ۳- وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوْكُ يَا تَوْكُ رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ
 يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

۴- لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...

آیه ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ سوره حج

- ۱- آنگاه که برای ابراهیم پس از جستجو و تحیر مکان خانه را انتخاب نمودیم (یا بوی نمودیم) تا بمن هیچگونه شرک روا نداری
- ۲- و خانه من را برای طواف کننده و قائمین و رکوع کنندگان سجده کننده یکسر پاک سازی
- ۳- و در میان مردم به حج اعلام نما بیاده و سواره بر حیوان لاغر و از هر راه دور و عمیقی بسوی تو آمی آیند
- ۴- تا سود های خود را بنگردند و نام خداوند را در روز های معلوم بزبان آرند ...

از مضمون آیه چنین برمی آید که ابراهیم خلیل برای انتخاب نمودن و یافتن مکان ساختن خانه خدا چندی در تکاپو بوده ، کلمه (بوا) تحیر و تکاپو و جستجو و در نتیجه انتخاب را می رساند ، باید محیط و سرزمینی که چنین مؤسسه در آن قرار میگیرد از همه خیالات و اوهام و سیاست ها و شهوات بشر دور و پاک باشد .

ابراهیم خلیل در شهر بابل و سواحل خرم و آباد فرات و دجله پا بدنیا گذارد ، این شهر از مراکز ریشه دار تمدن دنیا بوده در آن صدها معابد و هیاکل و مدارس کهنانت و ستاره شناسی برپا بود ، در این شهر کاهنان افسون گر و بتان جواهر پیکر و پادشاهان خودسر هر یک بنحوی با خیالات مردم باژی میکردند و برای هر یک از این دستگاہها قوانین و دستورات و مقرراتی بوده .

نمرود یکی از پادشاهان بابل است که در زمان ظهور ابراهیم بر مردم پادشاهی یا خدائی میکرد و بوسیله همان مقررات و قوانین مردم را

بزنجیر عبودیت خود کشیده و کوچکترین رابطه خلق را با خدا بریده بود، در این محیط تاریک و همزاد که ستارهٔ ازهدایت و حق پرستی نمی درخشید ابراهیم چشم گشود و ماوراء پرده اوهام و شرک عمومی، پدید آورنده زمین و آسمان و گرداننده اختران را شناخت روی فکر خود را از مردم و جهان بسوی وی گرداند، خود و اراده خود را یکسره تسلیم او کرد و مانند جمله موجودات مدار حرکت خود را مشیت ازلی گرداند، برخلاف اوهام متراکم عمومی قیام نمود و بتهای منصوب درهیاکل را با تبر خورد کرد و بابتهای ریشه داریکه در معبد افکار جای گرفته بودند با منطق روشن فطری جهاد نمود و برای نجات خلق تا حد سوختن فداکاری کرد و برای اجرای امر حق تا حد قربانی نمودن فرزند بدست خود آماده شد.

ابراهیم پس از گذراندن مراحل امتحانات فکری و عملی بمنصب امامت و پیشروی نائل شد.

باید سر امامت و پیشروی ابراهیم و مراحل فکری و نقشه عمل وی در زمین برای همیشه مستقر گردد، و حقیقت وجود او که میزان کمال آدمیت است باقی ماند، ابراهیم مأمور شد که آنچه با فکر نورانی خود دریافته و در عمل بطور کامل ظاهر شده در قطعه از زمین مستقر گرداند، باید محیط مناسبی بجوید، مراکز تمدن ریشه دار بابل و مصر و آشور و شام، محیط مناسبی نبود که فکر ابراهیم برای همیشه در آن مستقر شود، تمدنهاییکه محصول خیالات بشر است مجموعه ایست از قوانین و رسوم که بنفع فرد یا جمعیتی وضع و رائج شده و نتیجه ایست از معلومات ناقص که حجاب آزادی فکر کشته و تجسمی است از شهوات و کمراهیها، ریشه درخت کهنه تمدن در اعماق ظلمت اوهام محکم شده، شاخ و برگ آن با بصورت های مختلف زمان بر توده ها سایه افکنده و مردم را از مشاهده نور آسمان و اختران درخشان و ماوراء جهان باز داشته، شکوفه این درخت کهن پیوسته ظلم و گناه و میوه آن تیره بختی بشر است، کاخهای حکمفرمایی که در سایه این تمدنها برپا شده برای عبودیت و شکستن قوای بشر پایه گذاری شده، کل ساختمانهای با شکوه آن از خون تیره بختان خمیر شده و هندسه زیبا و دقیقش بر جمجمه محرومان قرار گرفته، فضای آنرا دود گناه و شهوات و ظلم تیره نموده و سر زمین های سبز و خرم و دامنه کوه و دشت آنرا آتار عیش و نوش و جنایات هوسبازان و فرمانروایان و اشراف زادگان آلوده ساخته مردمیکه در سایه این تمدنها بسر میبرند

تیره بختانیند که بغلهای عادات میراثی و زنجیر قوانین بشری گرفتار و بآن دلخوش و سرمستند ، چنان در تاریکی اوهام گرفتارند که دوست و دشمن را نمیشناسند ، دست کسانیکه زنجیرهای اوهام و بندگی را بصورت قوانین و آداب بگردنشان افکنده اند می بوسند ، و دست غل شکننده و زنجیر پاره کنندگان را قطع می کنند ، بر سر نمود و فرعون که آتش بفکر وجان وهستی آنها زده تاج خدائی میگذارند ، ابراهیم آزاد کننده را با آتش می کشند ، بیماران رنجوری اند که در بستر هزاران آلوده گی دست و پا می زنند و بروی طبیب مهربان پنجه می اندازند و گلوی معالج را می فشارند ، چون طبیب ومصلح خود را خفه کردند بالای قبرش بنائی می سازند ، ومیکویند مصلح عظیم الشان و طبیب حاذقی بوده و بتدریج او را بمرتبہ خدائی میرسانند و در برابر قبرش سجده میکنند .

در غوغای چنین اجتماعات گوشها کر و چشمها کور ودلها در قفس سینهها مرده است ، چشمی نیست تا حقی را بشکزد ، گوشی نیست تا ندای مصلحین را بشنود ، دلی نیست تا خیر ومصلحت را بفهمد وبپذیرد ، مردان اصلاح از رنج و فداکاری خود جز میوه یأس بهره ندارند ، و جز روح خسته و دلی آزرده باخود بگور نمی برند ،

ابراهیم بزرگ باید برای تأسیس مدرسه حق پرستی و آزادی بامر خداوند محلیرا بجوید که از همه این آلودگیها پاک باشد ، از دست رس تمدنها و افکار و اوهام و کشمکشها و سیاستها و حکومتها و تهییج شهوات دور باشد دست تقدیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه دار عبور داد و از بابل وشام ومصر واز بیابانهای وسیع ودشت های سبز وخرم گذراند وباچشم حق بینی این سر زمینها و شهرها را مطالعه کرد هیچ يك را لایق تأسیس خانه خدا ندید .

در میان بیابان شنزار حجاز و در وسط بیابان ریگ وسنگلاخ دور از هر تمدن و کاخ و در عمق دره ایکه سلسله حصار کوهها آنرا احاطه نموده مکان مناسب را یافت ،

قطعه را یافت که بیش از پیدایش قطعات دیگر وجود انسان مانند لؤلؤ می درخشید ، پیش از آنکه مردم یکدیگر را بعبودیت خود آرند و در راه ظلم و ستم غوغا روی زمین راه اندازند ، اولین تابش نور حیات بر آنجا بود ، سالهای دراز نور بر آن میتافت و نسیم بر دریاها می وزید

فرشتگان بر اطراف زمین بال می‌زدند و روح حق و اراده خدا بر زمین حکومت داشت، در حقیقت نخستین نقطه استقرار عرش پروردگار بود، در روایات وارد است - که آدم و حواء پس از آنکه موقعیت نخستین خود را از دست دادند و در زمین هبوط نمودند و سیله رسیدن به بهشت و برگشت بطرف حق و پذیرش توبه را در آن سرزمین یافتند، و در آن سرزمین بطواف و سعی مشغول شدند، و پایه آنرا آن پدر و مادر بزرگوار نهادند در طوفان نوح از میان رفت و ابراهیم مأمور یافتن همان مکان شد، خلاصه مکانی را یافت که بشر را از آلودگی‌ها و هوس‌ها و تاریکیهای اجتماعات بالا می‌آورد، و با سرار نخستین خلقت و عرش خداوند نزدیک میگرداند. چند جمله هم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در باره انتخاب مکان خانه خدا و اسرار آن بشنوید، آنحضرت در قسمتی از خطبه مفصل قاصمه بدین مضمون میگوید:

«آیا نمینگرید! چگونه خداوند سبحان از آغاز جهان و زمان آدم علیه السلام تا آخرین مردم را در معرض آزمایش آورده، بوسیله سنگهای روی هم چیده‌ایکه سود و زیانی از آن بر نمی‌آید و گوش و چشمی که بشنود و بشکند ندارد، آنرا بیت حرام خود و وسیله قیام خلق قرار داده، در سرزمین سخت سنگستانی و کمترین تپه‌های حاصلخیز خاکی، و تنگترین دره‌ها و دامنه‌های کوهستانی، در دل سلسله کوههای ناهموار، و ریگستان نرم و بی‌قرار، در بیابانهاییکه جز چشمه‌ها و چاههای خشک و کم‌آب و دهکده‌های پراکنده کم‌حاصل که بهره از آن بدست نمی‌آید و حیوان ناهمی پرورش نمی‌یابد، برپا ساخته، آنگاه آدم و فرزندان او را وادار کرد که روی خود را بسوی آن گردانند و در برابر آن خضوع نمایند این خانه مرکز رفت و آمد رهروان خدا جو و سرمنزل کوچهای لبیک گو گردید، دلپاییکه ثمرات ایمان و معرفت بار می‌آورند و بهوای آن می‌پزند، از بیابانهای دور و دراز و صحراهای خشک و باؤ، و از دل دره‌ها و بیچاپیچ عمق جاده‌ها و سواحل منقطع دریاها بسوی آن کوی میروند، تا چون باستانه آن نزدیک شدند کتف‌های خود را برای اظهار فروتنی در برابر آن بصرکت آورند، و بانگ تهلیل و تلبیه را بلند سازند، ژولیده و غبارآلود بر پاهای بی‌قرار شتابان و حیران، باین سو و آن سو روند، در حالیکه جامه‌های گوناگون را پشت سر انداخته، و موی سر و روی خود را رها کرده و چهره نیکسوی خود را دگرگون ساخته، شگفتا! ابتلائی است بس بزرگ: امتحانیست بس

دشوار: آزمایشی است آشکار: آخرین وسیله تصفیه نفس و انقلاب درون است، خداوند این خانه و اعمال آنرا سبب رسیدن برحمت، و راه یافتن بسوی جنت خود گرداند. خداوند سبحان میتواند بیت الحرام و مشاعر عظامش را در سرزمین خرم و در میان باغستانها و نه‌های جاری قرار دهد، میتواند آنرا در قطعه از زمین بر پا سازد که درختهای سبز و شاخه‌های رنگارنگش سر بهم کرده، و میوه‌های گوناگونش بزمین نزدیک شده و کاخهای بسا شکوهش در آغوش هم قرار گرفته، و ساختمانهای آن بهم پیوسته باشد، در دشت‌هایی که مزارع گندم و حبوباتش چشم رباید، و مرغزارهای سرسبزش نشاط انگیزد، در دامنه‌های با طراوت و چشمه زارهای جوشان و جاده‌های آباد، اگر خداوند خانه خود را در اینگونه سرزمین‌ها تأسیس می نمود، ارزش عمل و نتیجه کوشش بحسب سبکی امتحان ناچیز و کم میگردد، و مقصود نهائی بدست نمی آید اگر سنگ‌های بناء و دیوار و نمای آن از زمرد سبز و یاقوت سرخ و بلورهای نورافشان ساخته و پرداخته شده بود، باسانی شکوک در قلوب راه می یافتند و بسرعت در درون دل رخنه می نمودند و پایداری در برابر وسوسه‌های شیطان ضعیف میگردد، و قدرت مجاهده و ارزش آن کاسته می شد، و مقاومت حق و زود خورد آن با باطل از میان میرفت (حکومت قلوب بدست شکوک و شبهات می گردید).

خداوند حکیم است، که بندگان را بوسیله ابتلاء بشداید در معرض آزمایش می آورد، و بانواع مجاهده آنانرا به بندگی و امیدارد، و با سختی‌های گوناگون امتحان می نماید، باشد که طغیان و خودسری اژدها برود، فروتنی و تسلیم در برابر حق در نفوس جایگیرد، خداوند این امتحانات و شدائد را درهای گشوده بفضل خود و راههای آسان بهفو و مغفرت خود میگردداند.

از آنچه در باره انتخاب مکان بیت بیان شد مطالب جمله‌های بعد آیه و ربط آنها با جمله اول (بوانا) معلوم می شود، گویا این جمله‌ها شرح و تفسیر است برای (بوانا) نه آنکه مطلب و دستور جدائی باشد با نتیجهت (باواو) عطف بیان نشده و با (ان) تفسیری آغاز گردیده، یعنی انتخاب مکان از اینجهت است که لا تشرک بی شیاً، واضح است که ابراهیم با آن همه فدکاری برای توحید و مبارزه با شرک حال که میخواهد خانه توحید بسازد ممکن نیست هیچگونه کونه شرک آورد، این سفارش شرح همان انتخاب مکان است که باید از محیطها و شهرهایی که مردم را آلوده می سازد

بر کنار باشد و ابراهیم بانی در تأسیس این بنیاد نتواند گوشه نظری بغیر خدا داشته باشد ، و برای خود و ذریه اش سودمادی بخواهد ، و نیز باید از محیط تجارت و عمران عمومی هم بر کنار باشد ،

و طهر یتى للظالمین والقائمین : این قسمت نیز شرح انتخاب مکان و تکمیل آنست ، یعنی خانه در سرزمین و محیطی باشد که در آن کشش و جاذبه های متضاد نباشد یا ضعیف باشد تا شخص بتواند سبک و آسان در اطراف خانه یا معوراراده خدا طواف کند ، و محیطی باشد که احتیاجات و عادات عقل و همت را برای قیام بشعور عمومی و انجام وظیفه از پادرنیاورد و شخص آزادانه برای حق قیام نماید ، در آن بارگناه قامت راست انسانی جز در برابر فرمان حق خم نشود (الرکم) و پيشانی باز آدمی جز در آستانه او سائیده نگردد (السجود) ،

واذن فی الناس ... چنین مکان و سرزمین باید مرکز بخش صدای پیامبران باشد تا در بیخ و خم قرون و بیابانهای نشیب و فراز تاریخ و گوشه و کنار معموره زمین این صدا به پیچد و پیوسته در دل درها و در سینه کوهها منعکس شود ، در این میان گوشه های شنوایشنود و مغزهای گیرنده و متناسب با آن امواج آنرا بگیرد و در پی صوت و دعوت صاحب آن مشتاقانه سواره و پیاده ، نفس زنان ، لبیک گوینان برود تا از نزدیک صدای او را بشنود و بر موز دعوت بی برد ، و شبح نورانی صاحبان نداء را بنگرد و با چشم باز سرمایه ها و سودهای حقیقی را مشاهده کند و راه صرف را تشخیص دهد. در محیط هائیکه غوغای آز و طمع و خودپرستی و نعره شهوات فضای آنرا پر کرده و پیوسته جمجمه ها پر است از صداهای گوناگون و اعصاب و مغز اندیشه و ضبط را از دست داده ، نه صدای حقی شنیده می شود ، نه سرمایه ها معنوی و مادی درست مشخص میگردد و نه سود و زیان زندگی بحساب می آید ، و لیشهد و امانافع لهم...)

وَأَذِیرَ فَعِ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْمِیْتِ وَاسْمِعیلَ ،
۴ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا انَّا نَتَّ السَّمِیْعَ الْعَلِیْمَ .

۳ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِیْنَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ .

۴ وَارِنَا مَنَّا سَكَنًا وَتُبَّ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ .

۵ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیَاتِكَ .

۶ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَیُزِیْزُ كِیْفَهُمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ

آیه ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ - سوره بقره

۱ آنگاه که ابراهیم پایه‌های خانه را بر میداشت اسمعیل هم ...

۲ پروردگارا : براستی از ما پندیر چه تو، همان تو، بس شنوا و دانائی .

۳ پروردگارا : ما را یکسره تسلیم خود کردن و از ذریه ما گروه همفکر
و مسلمی قرار ده .

۴ و مناسب و دستورات را بمانما، و توبه ما را پندیر، چه تو همان تو، بس توبه
پندیر مهربانی .

۵ پروردگارا : برانگیز در میان آنها پیامبری از آنان که همی تلاوت کند بر
آنها آیات تو را .

۶ و پیاموزد بآنها کتاب و حکمت را و تزکیه نماید آنانرا چه تو همان تو ،
بس عزیز و حکیمی .

با اشاره و هدایت آیات گذشته اول قطعه درخشان زمین و مکان بناء خانه
نخستین را یافتیم آنگاه ابراهیم را برای یافتن مکان خانه در بیابان های
وسیع و شهرهای کوچک و بزرگ در جستجو دیدیم ، حال در این آیات می
نگریم که ابراهیم پس از طواف و سعی در بیابانها بمقصود خود رسیده و
نقطه مرکزی را یافته و خود در آن متمرکز شده ، اینک ابراهیم با چهره
نورانی و موی سفید دامن بکمر زده و دست از آستین بیرون آورده پایه های
خانه را بالا می آورد و سنگهای نخستین بناء توحید را روی هم می نهد ،
فرزندش اسمعیل که در همین سرزمین پرورش یافته و بی پرده آیات حق را
مشاهده نموده و در برابر فرمان خدا سر تسلیم پیش آورده و در زیر کارد
تیز کردن نهاده ، با پدر برای برپا ساختن خانه کمک می نماید، این دو، در

دل وادی خاموش مکه و درمیان سلسله کوهها و درزیر آفتاب سوزان سر و صدائی راه انداختند که از خلال بردهای زمان و دیوار کوهها و فضای بیابانها بجهت مختلف جهان پخش می شود و بیوسته صدای آنها به گوش میرسد ، ابراهیم بالای دیوار ایستاده اسماعیل سنگهای سیاه بر آقا که خطوط ادوار گذشته زمین بر آن نقش بسته و اسرار تکوین زمین از آن خوانده می شود بیابانه نزدیک می نماید ، این پسر مولود فکر و روح آن پدر است مثل همان پدر چشم جهان بینی دارد ، گذشته و آینده جهان را می نگرند ، این پدر و فرزند در هنگام ساختن خانه یکنظر بجهان بزرگ و عالم بالادارند ، که سراسر در برابر اراده و مشیت توانای حق تسلیمند و گرد مرکز وجود و حکمت ازلی او طواف می نمایند ، نظری بدنای انسان دارند ، می نگرند که ذلت بندگی و عبودیت بر سر همه خیمه زده ، بندگی شهوات ، بندگی گذشتگان ، بندگی اوهام ، بندگی اصنام ، می نگرند که انواع شهوات و اوهام عقل و فکر انسان را استفاده نموده و بر پای فکر و دست همت غلوزنجیر زده ، اوهام گذشتگان سرهارا در مقابل خود خم نموده و جمله خلق کور کورانه بکدگر را برشته عبودیت می کشند ، زارع و کارگر بنده استثمارگر است ، استثمارگر بنده سپاهی است ، سپاهی بنده قوانین و رسوم بشری است قوانین و رسوم رشته های بندگی حکام و درباریان است ، و آنها بنده اصنام و اوهامند . بانظر دیگر می نگرند که جهان و جهانیان از خرد و بزرگ از ذره تا کرات عظیم از موجودات زنده کوچک تا بزرگ ، همه تسلیم یک اراده و مشیتند که در بعضی بصورت طبیعت و در بعضی بصورت غریزه و در بعضی بصورت فطرت ظهور نموده ، فقط در این میان عالم انسان است که از حکومت این عوامل بیرون آمده و بیای اختیار براه افتاده و عقل را محکوم و هم و حس ساخته باین جهت از عبودیت حق و تسلیم بخواست وی سربیزی کرده و سرگرم عبودیت خلق و وهم شده . ابراهیم و اسماعیل ، بهر سو نظر می نمودند ، از بابل تا ایران و هند و آخرین نقاط شرق ، و از شام و مصر تا دورترین نقاط غرب ، مردم را در زنجیر عبودیت و هم می نگریدند ، گردنهاست که در زیر بار سنگین این عبودیت ها کج شده ، دستها و بازوهاست که بازنجیرهای گران بسته شده و زانوهاست که در برابر بتها خم شده ، نظری هم بآینده جهان داشتند .

دست و پای این پدر و پسر در کار بناء مشغول است ولی نظر و توجهشان

گاهی بخدا گاهی بخلق گاهی بآینده است ، همانطور که طفل شیرخوار با تمام جوارح و حواس و حرکت دست و پا و گرداندن چشم و ناله عاجزانه دل مادر را از جا می کند و کوران عواطف در اعصاب و قلب او ایجاد مینماید در اثر این اظهار عجز و استرحام حواس مادر یکسره باو جلب می شود و غده های پستان برای تهیه شیر و ترشح بکار می افتد ، ابراهیم و اسماعیل برای نجات خلق و بقاء مؤسسه توحید و کمال و تمام آن و برگرداندن محور زندگی مردم بر مرکز توحید، سراسر امیدشان بخداست و با کلمه (ربنا) عنایات و توجه خدا را بخود جلب می نمایند ، اول درخواستشان این است که این ساختمان را پروردگار بزرگ مشمول صفت ربوبیت خود گرداند و آنرا بپذیرد ، یعنی ساختمان سنگ و گل که در معرض حوادث جهان است و عوامل طبیعی و غیر طبیعی در فناء آن می کوشد مورد پذیرش نام ربوبیت پروردگار گردد و برای تربیت خلق صورت بقاء گیرد و جزو دستگاره ربوبیت و ثابتن عالم شود ، و دو صفت عزیز و حکیم خداوند که بآن سراسر جهان مقهور اراده اوست و بوضع ثابت و محکمی برپا است در این بناء ظهور نماید ،

« انك انت العزيز الحكيم »

خداوند مدهم این خانه اخلاص را پذیرفت و از دست حوادث نگاهش داشت نه عصبیت شدید قحطان بر عدنان بنیان آنرا متزلزل نمود ، و نه سپاه ابرهه توانست در حریم آن رخنه نماید ، و نه جاهلیت تساریک عرب اساس آنرا دگرگون ساخت ، و آنرا سایه و شعبه بیت المعمور عالم بزرگ قرارداد و از آن شعبه هائی بنام مسجد در تمام نقاط جهان بادست های مخلصی تأسیس نمود که پیوسته از آنها بانك تکبیر و دعای ابراهیم منعکس است ولی کاخهاییکه برای استعباد خلق با مواد محکم و هزاران پاسبان تأسیس شده یکی پس از دیگری تسلیم عوامل فنا گردید و این روش همیشه در جهان جریان داشته و دارد.

دعای دوم ابراهیم که مقصود او را از بناء این ساختمان می رساند در جمله دوم آیه باید خواند : «ربنا واجعلنا مسلمین لك و...» این نیت و درخواست نیز آمیخته با گل و سنگ و ساختمان خانه است و مقصود و روح بانیان را باین صورت مجسم گردانده ، یعنی در تکمیل این ساختمان و آداب و مناسک آن ، دوفرد کامل و شاخص اسلام قرار گیرند ، دوفرد کاملی که سراپا تسلیم اراده خدا و اجراء کننده او امر او باشند و پیوسته از ذریه او

مردمی همفکر وهم آهنگ و مسلم تربیت شوند ، ابراهیم می نگریست که عموم مردم جهان خدائی را که فطرت بشری جوینای اوست و شناسائی و قرب او را می خواهد یا فراموش نموده یا او را بحسب آثار محیط و تصرف وهم بصورت های مشخصی در آورده و تسلیم هواها و اراده خود نموده اند ، خدائی را می پرستند که بصورت هایی مطابق میل و هوس های آنان باشد و از اراده و منافع و آمال آنها تبعیت کند ، فقط در موقع بروز حوادث و ناکامیها باو رجوع کنند تا سنت عمومی عالم را بمیل آنها برگرداند و باران را بنفع آنها بفرستد یا باز دارد ، جنگ را بزبان دشمن بکشاند و برای آنها پایان دهد ، ولی در امور عادی زندگی و روابط افراد و نظم اجتماع و تنظیم قوا و غرائز درونی و روش اعمال و حرکات نامی از خدا در میان نیست ، چنانکه امروز هم با همه پیشرفت فکری و عقلی که مدعیند بیشتر مردم جهان در این حقیقت قدمی فراتر نگذاشته اند ، مانند قرون اولیه یا خدا را فراموش کرده و باو ملحد شده اند یا خدائی را معتقدند که با خیال و وهم خود ساخته اند تا در موارد اضطرار باور جوع کنند و او مطابق خواسته و منافع هر دسته ای رفتار نماید و جهان را بر وفق اراده محدود آنها بگرداند ، چنانکه در جنگها هر دسته در معابد جمع می شوند و بوسیله دعا و عبادت از خدا می خواهند که دشمن نابود شود و خود پیروز گردند ، گویا خدا فقط برای آنهاست و دیگران خدائی ندارند ولی در نظم زندگی و تربیت عمومی هر دو دسته در کفر و الهیاد اتفاق دارند ، خلاصه مردم یا در عقیده و عمل بخدا کافرند یا عقیده دارند و در عمل کافرند و عبارت عصری بخدای « متافیزیکی » معتقدند و حقیقت و روح تربیت پیمبران و پیام آنها که همان اراده خداست یکسره فراموش گشته ، و زبان کافر کیشان باز شده که دین اثر خود را اذ دست داده و در برابر صنعت شکست خورده ، اما کدام دین ؟

در او اینکه عقل ابراهیم خلیل مانند شکوفه می شکفت خود را از محیط شرک بیرون آورد تا دست آلودگان پژمرده اش نکنند و گردوغبار محیط عقل پاکش را نیالاید ، در میاب غاری منزل گزید و چشم فطرت را بروی آسمان باز و پر از مهر و ماه و اختران گشود ،

در این رصد خانه حساب گویای آسمان و ستارگان درخشان را می پسندید ، آیا چنانکه اکثر مردم می پندارند اینها موجوداتی مستقل بذات

و پدید آورنده و نگاه دارنده مخلوقاتند؟ اینها که از مسیر خود بیرون نمی روند و از خود اختیاری ندارند در طلوع و غروب آنها تغییری در جهان رخ نمیدهد و خود پیوسته در معرض تغییرند، اینها مسخر اراده توانا و تسلیم دست تدبیر اومی باشند، سراسر مطیع و مقهور مافوق و کمک کار مادونند باشعور طبیعی خود چشم بفرمان مبداء قدرت و بارابطه های نامرئی بدو پیوسته اند، و باشعاع های مرئی و غیر مرئی موجودات زیرین را از خفتگی بیدار مینمایند و از افتادگی برپا میسازند و بوسیله قدرتی که از تسلیم و اطاعت با آنها میرسد جسمهای بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را که در دسترس شعاع آنهاست از سقوط نگاه میدارند و باحرارت، زندگی خانواده های منظومه خود را از کرات بزرگ تا ذرات کوچک گرم می سازند و جمله را برای کسب شعاع حیات مستعد میگردانند.

ابراهیم پس از این مشاهدات خود را جزئی از جهان دید و بانوای عمومی هم آهنگ شد و گفت «وجهت وجهی» من هم روی خودم را بسوی او گرداندم و یکسره تسلیم وی شدم از این پس خود را جزئی از عالم دید و باید هرچه بیشتر تسلیم اراده خدا شود و در مدار حکم او بگردد و مانند تمام اجزاء بزرگ و کوچک جهان از زیر دست و کوچکتر و امانده دستگیری نماید.

این طفیل در کتاب حی ابن یقظان «۱» میگوید: حی ابن یقظان

(۱) این طفیل از فلاسفه بزرگ اسلامی آندلس است که در فلسفه الهی و علوم طب و ریاضی معروف است و هم عصر فیلسوف معروف ابن رشد است هر دو در قرن ششم هجری بسر می بردند، دانشمندان با انصاف و محقق اروپا اینها را پایه گذار تمدن جدید جهان می شناسند و کتب و نظریاتشان در قرون اول نهضت در اروپا تدریس می شده و آن اندازه که فلاسفه اروپا آنها را می شناسند در میان مسلمانان شناخته نشدند، این طفیل در سال ۵۸۱ ۱۱۸۶ هجری وفات نمود، کتاب معروف و باقی او همین کتاب داستان حی ابن یقظان است که بلفات مختلف ترجمه شده و بسیار مورد توجه بعضی اذناشمندان اروپا است، رساله ای هم باین نام شیخ بوعلی سینا تألیف نموده و رساله دیگری هم باین نام از فیلسوف و عارف نامی شیخ شهاب الدین سهروردی معروف بمقتول است، این سه رساله بتازگی با شرح و مقایسه بقلم فاضل معروف معاصر احمد امین بمناسبت هزاره بوعلی باهم در مصر طبع شده، این طفیل در این رساله بعنوان داستان تمام نظریات خود را در باره فلسفه طبیعی و فلکی و الهی و نفس بیان نموده.

این طفیل در این داستان چگونگی نشو و نما، و افکار و زندگی طفلی را

چون در خود تفکر نمود خود را از سه جهت شبیه بسه موجود دید از جهتی شبیه بمبداء واجب الوجود، از جهتی شبیه بافلاك و ستارگان یا علویات، از جهتی شبیه به حیوانات، کمال خود را در آن دانست تا بتواند شباهت خود را بافلاك و ستاره گان درخشان بیشتر نماید آنگاه بواجب الوجود خود را شبیه

بیان نموده که در جزیره خرم دور از محیط آدمی بسر برده نطفه این طفل بسا بوسیله فعل و انفعال و تأثیر حرارت و نور و عناصر در محیط خط استواء تکون یافته، بامادرش در جزیره دیگر بسر می برده و برادر آن زن پادشاه مغروری بوده که او را از ازدواج مانع میشده و او پنهان از برادر به یقظان شوهر کرد، چون طفل خود را بر زمین نهاد او را در میان صندوقی پنهان کرده و در آب دریا افکند صندوق در کنار این جزیره در میان شن قرار گرفت و ناله و فغان او آهونی را که بچه هایش را سباع ربوده بود بدو متوجه ساخت او را از میان صندوق بیرون آورد و به شیر دادن و پذیرائی او دلگرم شد، کم کم مانند مادر چهار دست و پا می دوید و مثل او هممه و صدا می نمود ولی تدریجاً متوجه شد که بامادر خود و دیگر حیوانات فرق دارد، حیوانات دارای اسلحه شاخ و دندان و چنگال می باشند و برای حفظ از سرما و گرما پشم و مو دارند و هورتشان را عضوی پوشانده، هر چه بخورد می نگریست و انتظار می برد که این اعضاء برای او روئیده شود نشد، بتخاطرش رسید که از شاخ و پوست حیوانات و برگ و چوب درختان برای خود سلاح و لباس تهیه نماید.

پس از مدتی مرك مادرش (آهو) رسیده روی زمین افتاد طفل هر چند با آهنگ مخصوص مادرش را خواند جوابی نیافت خیره خیره با اعضاء او نگریست همرا بچهای خود دید دانست که آنچه از او پذیرائی و مهربانی می نمود و او را می خواند در باطن است يك يك اعضاء درونی را تشریح نمود تا آنکه قلب را یافت و دانست مركز حیات آنجاست و قدرت از آنجا بدیگر اعضاء میرسد، درون آنرا خالی یافت، تشخیص داد آنکه باومهربان بود و نوازشش می نمود در آنجا بوده، آنگاه آتش را کشف نمود و آنرا اشرف جسمها یافت و از آن برای غذا استفاده نمود، قلب حیوان دیگر را تشریح نمود و هوای گرم مانند آتش در آن یافت، دریافت که ساکن قلب مثل آن بوده يك يك اعضاء بدن خود و اجسام جامد و نباتات و حیوانات را دقت نمود خاصیت هر چیز و امتیاز و اشتراك آنها را دریافت، علاوه بر جسمیت چیزی را یافت که متصرف در جسم است و از آن تعبیر بنفس یا روح می شود.

چون در كوچك و بزرگ موجودات دقت نموده همرا در حال تکوین وحدوت و تغییر و فناء یافت و همه را خاضع برای قوانین و نظمی نگریست از این دقت و مطالعه با فطرت زنده و عقل بیداری که داشت (بهمین جهت نامش حی ابن یقظان بود) دانست که عقل مدبر و دست حکیمی در موجودات بکار است و همه باو محتاجند هنگام غروب و طلوع آفتاب و ماه و ستارگان در وضع و نظم آنها فکر می نمود،

سازد ، از جهت شباهت بموجودات علوی ، مطالعه و دقت کرد دانست آنها دارای سه جهت وصف می باشند ، اول آنکه در آنها یکنوع شعور بحق و مبده کمال است که پیوسته باو اتصال دارند و مقهور نور جلال و اراده حکیمانانه او می باشند ، دوم آنکه همه زیبا و درخشانند و گرد مدارات خود پیوسته می چرخند ، سوم آنکه موجودات مادون را بحرارت و نور نگاهداری مینمایند

هرچه بیشتر تأمل میکرد وجود مبدأ و گرداننده آنها را ظاهر تر می دید در هر موجودی که جمال و کمال و قدرت و حکمتی میدید آنها از فیض و تجلی آن حکیم مضتار مشاهده می نمود. پس از هر چه و هر چیز کامل تر و عالیتر است او محض کمال و تمام و قدرت و علم است و همه چیز فانی و ذات او باقی است ، پس از آن متوجه شد که آنچه بوسیله آن مبده کمال و هستی را درک نموده چیست؟ يك يك حواس ظاهر و باطن خود را بررسی نمود و مسلم شد که آنها محدودند و جز اجسام و محسوسات را نمی توانند درک نمود و آنچه بآن حقیقت غیر جسمانی ثابت را درک نموده باید آن خود غیر جسمانی و غیر محدود باشد و چون هر چیزی را به ادراک مخصوصی درک می نماید و ادراک مبده غیر متناهی بوسیله ادراک مخصوص جسمانی نیست پس ذات خود را شناخت که همان است و مانند خداوند جسم و جسمانی نیست پس دست فناء بآن راه ندارد و بوسیله تجربه در حواس این حقیقت را کشف نمود ، که هر چه ادراک شده از جهت کمال و جمال برتر باشد لذت ادراک بیشتر و درد و الم و مصرومیت شدیدتر است ، پس بالاترین لذات ادراک ذات و صفات حق است و سختترین رنجها مصرومیت از این ادراک می باشد و آنچه او را از این ادراک و مشاهده باز می دارد حوائج طبیعی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و مانند اینهاست ، هر چه او را از مشاهده حق باز میداشت و از حال توجه کامل منصرف میداشت موجب ناراحتی و هذاب اومی شد از این جهت خود را از دیگر جانوران ممتاز دید و شباهت خود را با اجسام نورانی آسمانی بیشتر تشخیص داد چه نگریست که موجودات آسمان و ستارگان پیوسته در حرکتند و باروش معین در سیرند و از عمل و سیر خود غافل نیستند پس مستغرق مشاهده حقیقت

چون خود را شبیه ترین موجودات بمخلوقات آسمانی دید واجب دانست که هر چه بیشتر شباهت خود را بآنها کامل نماید چنانکه بحسب سر ذات شبیه است بواجب الوجود مطلق و باید از صفاتی که او از آن باگست خود را پاک نماید و آنچه صفات کمال که او دارد خود را بآن بیاراید ، و اراده او را اجرا نماید و بحکم او تن دهد و یکسره تسلیم او شود ، پس در خود شباهتی ببعیوانات دید و شباهتی به موجودات علوی و شباهتی بواجب الوجود ، از جهت شباهت ببعیوانات باید وضع و حد غذای خود را بقدر ضرورت معین نماید تا از کمالات خود باز نماند ، از جهت شباهت بآسمانی ها ، باید مثل آنان غرق مشاهده حق باشد ، و باک و درخشان گردد و مثل آنان گردد خود یا چیزی بگردد و مانند آنان ببادون کمک نماید .

اما از جهت شباهت بذات مقدس باری . . . تا آخر داستان

و همه از فیض آنها بهره مندند ، از جهت شباهت اول گوش خود را میگرفت و چشم خود را می بست و خیال و وهم خود را ضبط می نمود تا فکر و عقلش را یکسر در ذات و صفات خداوند متوجه سازد ، از جهت شباهت دوم خود را همیشه پاك و پاکیزه نگاه میداشت ، لباس و بدن خود را می شست زیر ناخن هارا پاك میکرد و گیاههای خوشبو همراه میداشت ، چنانکه از جمال و پاکي میدرخشید ، از جهت شباهت به حرکات اختران ، گاه پاشنه یکپا را بر زمین محور می نمود و بدور خود می چرخید و گاه اطراف خانه ای که از سنگ و گل و چوب بر پا ساخته بود طواف می نمود و گاه در اطراف جزیره با شتاب دور می زد ، از جهت شباهت سوم بر خود واجب نمود که حیوانات افتاده را دستگیری نماید ، اگر پروبال مرغی بخاری بسته شده بازگرداند و اگر در جانی حبس شده آزادش کند و اگر حیوانی چنگال باوبند کرده نجاتش دهد ، هر گیاهی که بوته دیگر او را از نور آفتاب محروم داشته و یا گیاه دیگر با او ریخته و از حرکت و نموش باز داشته بنورش نزدیک نماید و مانع را بردارد و اگر خشک و تشنه است باو آب رساند و آبی که برای سیراب نمودن سبزه روان است چنانکه مانعی او را از مجرای طبیعی باز دارد مانع را بر طرف نماید .

ابراهیم بیدار و هوشیار « حی این یقظان » پس از آنکه ستارگان و سراسر جهان را مستخر اراده حق و درخشان و در مدارات خود چرخان دید که همه تسلیم حق و کمک کار خلقند میکوشید که هر چه بیشتر مانند آنان شود ، مانند آنان تسلیم او شود و در مدارای^{۱۱} طواف نماید سر تا پا نظیف و پاك باشد چنانکه نظافت عمومی بدن سنت ابراهیم است و مانع های فکری و عقلی را از سر راه کمال خلق بردارد ، بت هارا از میان ببرد ، از غریب و درمانده دستگیری کند و مهمان نوازی و مهربانی را سنت جاری قرار دهد ، ابراهیم خانه ای بر پا می سازد که هنگام ساختن و پس از تکمیل و طواف بر آن و انجام^{۱۲} مناسک آن مدارج کمال تسلیم و اسلام را با آخر رساند زیرا نمایانند خداوند مناسک را و تعبد ابراهیم برای انجام آن تکمیل همان حقیقت اسلام است که هر دو پس از کلمه (ربنا) در یکدعا واقع شده و از این آیه معلوم می شود جمله مناسک با خصوصیات آن برای ابراهیم هم تعبدی بوده و خود حق تعیین و تشخیص آنها نداشته تادر باره او هم مثل دیگران تعبد و تسلیم محض باشد و از خداوند اشاره باشد و از ابراهیم فرمانبری و بسر دویدن^{۱۳} ، بالاترین علت و آخرین نتیجه اعمال تعبدی همین است که

مکلف آنرا برای فرمانبری محض عمل نماید تا یکسره مطیع و تسلیم شود و روح فرمانبری در او محکم شود و اسلام سراپای او را فرا گیرد، بهمین جهت عموم عبادات برای عوام تعبد محض است یعنی از اسرار و نتایج آن بی‌خبرند و خواص همانند کی از بسیاری دانند و در عین حال فلسفه و نتیجه‌ای که تشخیص می‌دهند هنگام عمل نباید مورد توجه باشد و باید نیت و عمل و روح و جسم یکسره تسلیم فرمان و مستخر او باشد و اگر در عبادت گوشه از نظر و توجه بغیر فرمانبری باشد و از آن سود و نفعی جوید تعبد نخواهد بود و عمل حقیقت خود را از دست می‌دهد و باطل است باین جهت همه اسرار عبادات بر همه مجهول است جز آنکه کی برای دسته‌ای آنهم خارج از توجه و نظر، این فقط برای آنست که مکلف از راه تعبد بگمال اسلام برسد و اسلام بسیط فکری و عقلی (متافیزیکی) در مجرای عمل وارد شود و عقل و خیال و هم و اعصاب و عضلات، در نتیجه جمله اعمال را مستخر اراده فوق گرداند و مانند عموم نیروهاست که در باطن موجودات است در مجرای عمل و حرکت وارد شود و بصورت (فیزیک) در آید، چون اراده و فرمان حق مانند سپاهیان مقدمه بر همه قوا تسلط یافتند پس از آن رحمت و لطف حق می‌آید و بار تکلیف و مشقت تعبد آسان می‌شود و از تحت تأثیر جاذبه‌های شهوات و کشش طبیعت بیرون می‌رود و جاذبه حق یکسره او را می‌گیرد، این همان توبه از جانب خداست که از جانب او متعدی به «علی» می‌باشد یعنی فرا گرفتن و تسلط یافتن، و توبه از طرف بنده به (الی) متعدی می‌شود و مقصود بر کشتن و رو بسوی او نمودن و قرب او را طلبیدن است.

هر چه فرمانبری و تعبد بیشتر شود درجات قرب افزون میگردد و بحسب درجات قرب قدرت کشش و جاذبه از طرف حق «بحسب قانون جاذبه عمومی» افزایش می‌یابد و چون تائب از محیط جاذبه مخالف یکسره خارج شد لطف و عنایت پروردگار سراپای او را فرا میگیرد و بسوی خودش می‌رباید و غرق انوار وجودش می‌نماید، بتماشای رخسار ذره صفت رقص کنان، تا به سرچشمه خورشید درخشان بروم، و تب علینا انک انت التواب الرحیم

آخرین نظر ابراهیم هنگام بناء بیت باینده و دوره تکمیلی مؤسسه است، از این نظر چشمی بلطف و توجه خدا دارد، چشمی به نتیجه و آینه‌ده بناء، بازبان تضرع و دعاء دلی پر از امید میگوید: ربنوا بعث فیهم پروردگارا: از میان ذریه مسلمه و محیط مستعد بنده اسلام بجمبری برانگیز که معلم نهائی و تکمیل کننده این اساس باشد تا بنده را نشانده ما را بشمر رساند و پایه‌های محکم تربیت خلق را در اطراف پایه‌های معنوی همین بناء بنیان گذارد و آنرا

بهر سو بگسترانند و از اینجا پایه تربیت عمومی را شروع نماید :
 يتلوا عليهم اياتك ، آيات تورا كه همان آيات كون و شمع های وجود
 تو است بر افكار و عقول تلاوت نماید تا نفعت مردمی كه مورد نظرند از
 محدودیت و جمود و محكومیت آثار محیط و تقلید گذشتگان خارج گرداند و
 بمحیط باز و غیر محدود آيات خدا و جهان بینی وارد گرداند ، مستعد دریافت
 كتاب و حكمتشان سازد ،

و يعلمهم الكتاب والحكمه : آنكه بآنان « كتاب » یعنی اسرار و رموز
 قوانین با احساس بمسئولیت و « حكمت » عقاید و آراء محكم ، بیاموزد و
 « یز کیهم » تزکیه بمعنای تطهیر و تنمیه ، هر دو استعمال شده ، یعنی نفوس را
 از ذائل كه موجب ركود و بی رشدیست پاک گرداند ، تار و بر شد و كمال
 روند ، و در افراد و اجتماعات آنها صفات عزت و حكمت ظاهر شود ، تا این
 دو نام و صفت پروردگار حكومت نماید ، و حكومت او هام و شهوات از
 میان برود ، انك انت العزيز الحكيم .

درخواستهای مخلصانه ابراهیم خلیل در حال ساختمان خانه كه هر قسمت
 آن با كلمه (ربنا) شروع شده و از سوز دل و رحمت بخلق بود ، مورد اجابت
 خدای رحمن واقع شد ، و آنها را از جهت خلوص ابراهیم و بمقتضای حكمت
 و رحمت بخلق پذیرفت ، نفعت آنكه این خانه را با احترام و شرافت مخصوص
 حفظ نمود و بآن صورت بقاء بخشید با آنكه عوامل انهدام و فناء كه برای عموم
 بناها و تأسیسات جهان است برای این خانه شدیدتر و بیشتر فراهم بود ،
 از داخل عصبيت اكثریت عرب و یهود با بقاء آن موافق نبود ، افتخارداران
 و پاسداران این خانه فقط قبیله عدنان كه اولاد اسماعیل و واردین
 جزیره اتد بودند ، این خانه وسیله تمرکز و افتخار و سیادت معنوی و
 حكومت ظاهری آنها بر دیگران گردید و عصبيت شدید عرب هم در باره
 افتخارات و امتیازات امر پوشیده نیست پس اگر نفوذ معنوی و قدرت روحی
 این خانه نبود در همان اوائل تأسیس آنرا نابود می ساختند .

یهود كه صاحبان نفوذ مادی در جزیره بودند ، چون از اولاد
 اسحاقند و خود را وارث پیمبران بنی اسرائیل و مركزیت خود را در بیت المقدس
 میدانند نیز ، با بقاء این بناء ابراهیم و فرزندش اسماعیل موافق نبودند ،

از خارج جزیره دولت های بزرگ روم و ایران با تمرکز هر يك كه
 فاصل میان این دو دولت بودند موافق نبودند ، و هر يك میخواستند عرب را

در تحت سیطره و نفوذ خود در آورند ، دول مسیحی مجاور که تحت الحمایه روم بودند عرب را از جنبه سیاسی و مذهبی بسوی خود می کشاندند ، و می خواستند آنها را تابع کنائس خود نمایند ، چنانکه شام را مسخر نمودند و اعراب آنجا را بدین مسیح در آوردند ، پادشاه حبشه و یمن برای خراب نمودن کعبه با فیلهای جنگی لشکر کشی نمود ، و بایک بیش آمد اعجاز آمیز سپاهش از میان رفت و صدای شکست و نابودی سپاهش به جا پیچید ، و این داستان روز و مبداء تاریخی عرب شد ، و سوره فیل در باره همین واقعه نازل گردید ، و عرب مشرک و مبارز باقرآن آنرا تکذیب نمود ،

دولت شاهنشاهی ایران هم برای از میان بردن مرکزیت عرب می کوشید و برای مقابله با روم می خواست که جزیره تحت نفوذ او باشد از یکطرف دولتهای کوچک عربی عراقی و سواحل خلیج را تقویت می نمود تا عرب را در برابر آئین و رسوم ایران خاضع گردانند ، از طرف دیگر چون حکومت های مسیحی عرب طرفدار روم بودند یهودیان یمن و جزیره را پشتیبانی می نمود ، در نتیجه هیچیک از دولتهای بزرگ با مرکزیت و استقلال داخلی عرب که بیشتر بوسیله خانه کعبه بود موافق نبودند ، ولی در میان این عوامل و حوادث ساختمان آن باقی ماند و پس از گذشتن قریب چهار هزار سال از تأسیس آن مقام و موقعیتش رو با افزایش است و از قسمت های مختلف جهان چندین ملیون مردم گوناگون شبانه روز بسوی آن روی می آورند و هیچگاه اطراف آن از زائر و طواف کننده خالی نمانده ، تا آنجا که آداب و مناسک آن که جزء دعای ابراهیم است ، مانند طواف و احترام و امنیت بیت در این مدت باقی ماند ؛ و اعراب خونخوار و جنگجو همیشه در حریم آن و در ماههای حرام خود را محدود می نمودند و دست تعدی به دشمنان سخت یکدیگر نمیگشودند ، گرچه خانه را با بتهای میراثی ملل دیگر آلوده ساختند و در مناسک و آداب آن آثار عصمت و قبیلگی را راه دادند ولی همیشه خانه را از هر چه محترمتر میدانستند و بتهارا وسیله تقرب به صاحب خانه می پنداشتند و اصول مناسک را همیشه عمل می نمودند ، و بر پیکر بعضی از بت ها لباس احرام پوشانده بودند « میگویند بت عظیم الجثه ای که ود ، نام داشته لباس احرام در برش بوده » چنانکه همین لباس احرام در پیکر مجسمه های خدایان مصر و چین و هند مانند « کنفسیوس و لاوتز » دیده شده ، بعضی از تاریخ شناسان حدث می زنند که از آداب احرام و مناسک

ابراهیم خلیل گرفته شده چنانکه در باره طواف صائبین و یونانیان همین حدت را می‌زنند ، از طرف دیگر تاریخ بیت المقدس را که می‌نگریم با آنکه مرکزیت سیاسی و دینی یهود را داشت چندین بار بدست خودی و بیگانه ویران و هتک حرمت گردید ، چنانکه بدست بنی‌عثلیا یکی از اسباط یهود ویران شد و «احاز» پادشاه یهودا آنرا ملوث و هتک نمود ، و بدست بغت النصر بابل و طیطوس رومی بنیان آن ویران گردید و سالها بهمین حال بود ، از آنچه گفته شد اجابت دومین دعای ابراهیم هم معلوم گردید که گفت مارا دومسلم و شاخص اسلام قرار ده و از ذریه ما پیوسته مردم مسلمی باشند که مانند اختران درخشان ، در دنیای تاریخ محور اراده حق بگردند و تسلیم او باشند و مناسک ما را بمانشان ده :

آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهائی تأسیس خانه در بعثت پیامبر گرامی اسلام و نهضت مقدس او ظاهر و محقق گردید ، خود میفرمود : « انا دعوة ابي ابراهيم و بشارة عيسى » معلم دوره نهائی و تابنده آیات حق و پایگذار کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس ، از کنار خانه توحید و در میان ذریه ابراهیم برانگیخته شد بهر جا دعوت او رسید از روی همان سازمان نخست ، بنامی بنام مسجد برپا شد که در فاصله های شبانه روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب باید مردمان مستعدی بانظم و حدود مخصوص در آن بصرف و بمؤسسه نخستین بایستند ، بوسیله تلاوت آیات و وحی ارواح و نفوس از کدورتها و تقالید محدود کننده و رذائل پاک می‌شد ، و بحسب استمدادهای مختلف حکمت عالی جهان و حقایق ثابت وجود در آن منعکس میگردد و عقاید محکم و ایمان راسخ در نفوس جای میگرفت ، و در های فهم حقایق و قوانین و اجتهاد بروی عموم گشوده میشد چنانکه از مسجد ساده مدینه که نمونه اول خانه ابراهیم بود در مدت هشت سال رشید ترین مردم بر خواستند ، گفته ها و اعمال و رفتارشان شاهد است که در فهم اسرار جهان و آنچه مربوط بسعادات انسان است و در تشخیص حدود ورشه قوانین و مسئولیت در برابر آن و رموز سیاست و روح نظامی گری از مسکنهای هزار ساله فلسفی و تربیتی دنیا گذرانند ، سخنانی از آنان مانده که اهل فکر و تحقیق آنها را مورد شرح و تفسیر قرار میدهند ، باروح نظامیگری سپاهیان ورزیده روم و ایران را درهم شکستند و باروح عدالت و سیاست الهی و فکر قانون فقهی بر سیاستها و اجتماعات

دنیا فاتح شدند، جهانی را فتح کردند و با عالیترین صورتی نگاه داشتند ، روی خرابه های تمدن قدیم ایران و روم تمدن نوین برپا ساختند کاخهای سودپرستی و استعباد و استثمار خلق را ویران نمودند و بجای آن مساجد بندگی خدا و آزادمنشی برپا ساختند ، در هر مسجدی پس از نماز و تقویت بنیه تقوا حوزها و حلقه های درس و بحث تشکیل می شد و پهلوی هر مسجد مدرسه ساختند و هزاران طلاب و محصل در فنون مختلف رفت و آمد می نمودند علوم دنیا را گرفتند و آنرا در لابراتوار اذهان پاک خود تجزیه و تحلیل نمودند ، و باصورت کامل تر و محکمتری بدنیارسانند ، آن عقاید ایمانی و آراء سیاسی و اخلاقی محکم منشأ پدید آمدن اجتماعات محکم و پیوسته گردید که بارشته های ایمان و محبت قلوب باهم پیوسته شد و از جهت رفت و آمد در مسجد و پهلوی هم در یک صف قرار گرفتن فاصله ها و امتیازات ظاهری از میان رفت این حکمت و استحکام ، در بناها و صنایع آنها نیز ظاهر شد که مورد تعجب هوشمندان جهان امروز است ، این امواج علم و حکمت که ازخانه ابراهیم و میان ذریه او و ازغار حراء با کلمات « اقرء و علم و قلم » شروع شد طولی نکشید که هزارها مجامع خواندن و مدارس تعلیم و تألیف ، از سرحدات چین و بلخ و بخارا و ایران و عربستان و اسپانیا تا سرحدات اروپای مرکزی برپا شد ولی دراروپا جز چند مدرسه محدود و چند باسواد انگشت شمار وجود نداشت و از علم و تمدن و بهداشت خبری نبود ، درباره چگونگی سیر و تکامل علوم و تمدن اسلامی و نفوذ آن در اروپا و مبادی نهضت اروپا مدارک و کتب زیادی از خودی و بیگانه نوشته شده « ۱ »

خلاصه آنچه در جهان، عقاید محکم و آراء صحیح و علوم و صنایع و اخلاق نیک و فضائل انسانی امروز وجود دارد منشأ اساسی و مبدع تحقیقی آن بهشت پیمبر اکرم است ، که افکار را از جمود بحرکت آورد و سرچشمه های ابتکار و نظرها باز نمود و ریشه های علوم صحیح را از منابع ایمان آبیاری کرد ، و راستی پیمبران را ثابت داشت و پایه دعوت آنها را استوار ساخت

(۱) چندی پیش جناب آقای دکتر شیخ استاد دانشگاه در انجمن اسلامی دانشجویان در تحت عنوان (نهضت علمی اسلام و انتشار آن در جهان) سخنرانی جامعی نمودند که در آن سیر و تکامل علوم و فنون و پیشرفت آن و وضع جهان اسلام و اروپا را با مدارک و نام اشخاص شرح دادند ، امید است مستقلا چاپ شود

و آغاز و انجام جهان و سر وجود انسانرا آشکار نمود :

تا اینجا در بر تو آیات قرآن حکیم تاحدی باساس و بنیان و نتایج و مقاصد خانه خدا آشنا شدیم و رموز و ترکیب سنگ و گل و ساختمان آنرا در شعاع آیات وحی تجزیه و تحلیل نمودیم ، اینک در نظر روشن بینان این خانه قبه نورانی است که اشعه هدایت خلق و اراده حق از آن میدرخشد . حدیثی هم درباره اساس و اسرار این خانه ذکر می نمایم آنگاه با توفیق خداوند باهم آماده حرکت می شویم ، خصوصیت حدیث مورد نظر اینست که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان میدهد ، نخست از نظر یک فرد ملحد مادی منحرف ، آنگاه از نظر حق بین و چشم نافذ یک شخصیت بصیر الهی و حکیم نفسانی .

در کافی و دیگر کتب معتبره بسلسله روایت خود از عیسی بن یونس نقل می نماید، گوید :

كان ابن ابی العوجاء من تلامذة الحسن البصری فانحرف عن التوحید فقیل له تركت مذهب صاحبك و دخلت فیما لا اصل له و لاحقیقة ، فقال ان صاحبی كان مخاطباً كان یقول طوراً بالقدر و طوراً بالجبر و ما اعلمه اعتقد مذهباً دام علیه .

ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود پس از آن از توحید منحرف شد ، بوی گفته شد مذهب رفیق خود را ترک کردی و وارد چیزی شدی که نه پایه و حقیقتی دارد ؟ گفت رفیق من فکرش مشوش بود گاهی از قدر طرفداری مینمود گاه از جبر ، من از او عقیده مستقیمی که بر آن بایستد ندیدم .

نام ابن ابی العوجاء عبدالکریم بوده شاید پس از انحراف و کجفکری بوی ابن ابی العوجاء گفته شده ، چنانکه از جوابش معلوم می شود علت انحراف و الحاد تعلیمات درهم و برهم و متناقض حسن بصری بوده ، چنانکه پیوسته بیدینی و الحاد معلول اینگونه علل است زیرا بطبیعت و فطرت اولی کسی بیدین نیست ، چنانکه صحت و سلامتی جسمی طبیعت اول هر موجود زنده است و بطبیعت اولی کسی بیمار نیست ، بیماری از عواضی است که بعلم خارج پیش می آید ، پس چون بیماری و انحراف مزاجی بر طبیعت زنده ای عارض شد جای پرسش است که چرا عارض شده و باید در جواب این پرسش از علل آن جستجو نمود ، پرسش از علت و پیش آمدن کلمه چرا ؟ در چیز هائیکه بر خلاف طبیعت و ساختمان هر موجودی است ، مثلاً هیچگاه پرسیده نمی شد که چرا آب رو بنشیب میرود ، درخت نمو می نماید ، آفتاب

می‌درخشد ، آتش می‌سوزاند ، حیوان نفس می‌کشد ، مزاج شخص سالم است . این کس دیندار است ، راست می‌گوید ، تولید می‌نماید و باولاد خود محبت دارد ، ولی عکس این مطالب جای پرش از علت ، و بیش آمدن کلمه چراست ، پس بیدینی و العاد مثل عموم انحراف‌های جسمی و اخلاقی از عوارضی است که در نفوس مستعدی بواسطه علمی بیش می‌آید ، یکی از آن علل تعالیم پیچیده و کیچ کننده‌ای است که فطرت را از تشخیص صحیح بازدارد ، دیگر اوهام و خرافاتی است که رنگ دین گیرد دیگر فشارها و ظلم‌هایی است که در زیر سیردین بر مردم وارد شود ، اینگونه تعمیمات فکری و جسمی بنام دین موجب عکس‌العمل و انحرافی می‌شود که بصورت نفی و انکار درمی‌آید و با روح عصبانیت و انقلاب همراه است ، این بیمار روحی میکوشد که منفیات و انکار را بصورت برهان و منطق و آمیخته با تمسخر و دشنام بدیگران تلقین نماید ، این بیماری کم و بیش بحسب شدت و ضعف عوامل در میان مردم بوده است و امروز در اثر وضع قرون وسطا و فشارها و محدودیت‌های فکری و ظلم‌ها و اوهامی که بنام دین در طول تاریخ مسیحیت بوده است متشکل شده و مکتبی انقلابی و بی‌هدف ایجاد نموده ، در تمام نوشته‌ها و گفته‌های آنان از هر چه ظاهرتر عصبانیت و نارضایتی و بدبینی و بداندیشی و انکار محض است ، کتاب‌هایی که برای اثبات انکار و نفی ماوراء نوشته‌اند اجمالاً دو بخش است یک بخش مطالبی راجع باصول ماهی و تأثیرات و آثار ماده و نیرو و اطوار آن است که از نتیجه اکتشافات و تجربیات دانشمندان گرفته‌اند و هیچگونه ربطی با مدهای انکاری آنان ندارد زیرا سراسر این مباحث مطالب فیزیکی و اثباتی است ، بخش دیگر مطالب و نوشته‌های آنان نفی و انکار ماوراء یا باصطلاح « متافیزیک » است ، در این قسمت مباحث خود جز بی‌علمی و انکار نتیجه نمی‌گیرند ، و باصطلاح دلیلی برای انکار خود ندارند و از روی غلط‌اندازی و اشتباهکاری نام این مطالب برهان نما و فورمول‌های ناقص خود را منطبق میکنند ، زیرا که منطق در باره مطالب علمی و اثباتی است نه انکاری و بی‌علمی ، پس اگر فرضاً برهان و منطق اثباتی برای متافیزیک نباشد ، مادین باید متوقف شوند نه اصرار بر انکار داشته باشند ، چون نفی دلیل ، دلیل بر نفی نیست ،

ولی چون بیچاره دچار یک نوع انحراف و بیماری است تصمیم دارد که بر انکار خود بایستد و ولع‌بازی میکند اصطلاح و فورمول می‌بافد لفت می‌سازد و برخلاف منطق فطری و اصل دیالکتیک « طریق گفتگو » نادانسته را غیر واقع می‌پندارد .

میکرب مادگیری و العاد در محیط مشوش دینی و اختلافات وجدال‌های علمی یونان از مغز ذیمراقطیس و اپیکور بطور فرضیه ظاهر شد ، ناراضیان و محرومین آنرا جد گرفته و مسلکی پنداشتند ، ظهور فلسفه ریشه‌دار و فطری مانند سقراط و افلاطون و نهضت اصلاحی آنان این میکرب را از فعالیت بازداشت و بحال کمون

قرار گرفت. در هر جامعه و ملتی که دین بصورت اوهام و سپر شہوات گردید و حکومت‌ها از این سلاح فطری بشری خواستند در راه ظلم و سلب آزادی حق مردم استفاده کنند این بیماری شایع می‌شود و این میکرب از حال کون دونفوس مستعد ظاهر می‌گردد و مانند قیچی رشته‌های ارتباط مادی و معنوی جامعه را قطع می‌نماید. بیش از ظهور اسلام قیام مزدک و مانی در ایران در چنین شرائطی بوده است، سید جمال‌الدین میگوید در میان هر ملتی که این مسلک ظاهر شد رشته روابط اجتماعی را گسیخت و فضائل را از میان برد و وحدت آن ملت را متلاشی نمود و در پایان رو بقاء و انقراض رفتند.

پس از ظهور اسلام و پیشرفت تعالیم فطری و روشن قرآن و روش فاضلان و عادلانه مسلمانان و قدرت منطقی علماء اسلام، مجالی برای ظهور میکرب‌ها و بذره‌های الحاد که در ایران و بعضی ناحیه‌های دیگر وجود داشت باقی نماند، ولی آنگاه که خلافت بصورت سلطنت درآمد و مردمی مانند بنی امیه زیر سپر دین تمام مبنائی دین را پایمال کردند و حقوق ملل مسلمان و آزادی بندگان خدایان از میان بردند و رنگ خدائی اسلام و تساوی حقوق مسلمانان را فراموش نموده و رنگ‌های نژادی و عصبیت عربی را زنده کردند، از طرف دیگر بجای تعالیم روشن و فطری قرآن فلسفه کبیج‌کننده یونان و مباحث کلامی اختیار و تفویض و جبر و قدر و سفغان معتزلی و اشعری بمیان آمد، در چنین محیط میکرب‌های نیم‌مرده مادیگری در مزاج ناراضیان کبیج و منحرفی مانند ابن ابی‌الموجاء و ابن مقفع و حماد بن عجر و بشار بن برد و مطیع بن ابیاس و یحیی بن زیاد و صالح بن عبدالقدوس، جان گرفت، بیشتر اینها ایرانیان زجر دیده بودند که نه از تعالیم عالی اسلام بهره‌مند و نه از محیط راضی بودند و تصب ملی و نژادی نیز در عصبانیت آنها می‌افزود، باین جهت برای ایجاد تشویش و آلوده نمودن افکار و عقاید مسلمانان گاه در مجامع سری خود فورمول و دلیل می‌ساختند، گاه برای مسخره نمودن و انتقاد از مطالب دینی عبارات بلیغ می‌یافتند، گاه برای ایجاد اضطراب حدیث‌های دروغ و بی‌پایه جعل می‌نمودند و قتیکه والی کوفه محمد بن سلیمان، ابن ابی‌الموجاء را بامر خلیفه وقت منصور دستگیر نمود و خواست او را بدار آویزد، گفت شما من را می‌کشید، منم کار خود را کرده چهار هزار حدیث دروغ ساخته‌ام و آنهارا در میان روایات شما گنجانده‌ام،

وقدم مکه تمر دأ و انکاراً علی من حج و کان یکره العلماء
مجالسته و مسائلته لخبث لسانه و فساد ضمیره ، فاتی ابا عبدالله
علیه السلام فجلس الیه فی جماعة من نظرائه ، فقال یا ابا عبدالله
ان المجالس امانات ولا بد لكل من به سعال ان یرسل ، افتأذن لی
فی الکلام فقال تکلم ، فقال الی کم تدوسون هذا الیدر ، وتلوذون

بهدا الحجر ، و تعبدون هذا البيت المرفوع بالطوب والمدر و
 تهرولون حوله هرولة البهیر اذ انقر ، ان من فکر فی هذا و قدر
 علم ان هذا فعل اسسه غیر حکیم و لا ذی نظر ، فقل فانک راس هذا الامر
 و سنامه و ابوک اسسه و تمامه .

ابن ابی العوجا بمکه رفت تا تمرد و الحاد خود را آشکار گرداند و
 بر کسانیکه بهج آمده اند انکار نماید ، چون مردی گستاخ و بد زبان و
 دارای نیت فاسد بود علماء نشست و بر خواست و سئوال و جواب با او را
 دوست نمیداشتند ، در میان جماعتی از همفکران خود حضور ابی عبدالله حضرت
 صادق سلام الله علیه آمده نشست ، گفت یا ابا عبدالله مجالس امانت است
 و هر کس در سینه سرفه دارد ناچار باید سرفه کند ، آیا اجازه سخن بمن
 میدهی ؟ آنحضرت فرمود بگو : گفت آخر تا چند اینخمر من را زیر پای خود
 می کوبید و باین سنگ پناه میبیرید ، و این خانه ای را که با آجر و سنگ
 بر پا شده میبیرستید ، و مانند شتران رمیده گرد آن هر واه می کنید ، براستی
 کسیکه در این فکر کند و بیاندیشد میدانند که اینکار را کسی تأسیس نموده
 که نه حکیم بوده و نه صاحب نظر ، حال جواب گو : چه توسر و کوهان بلند
 این اساسی ، و بدر تو بنیاد گذار و تمام و کمال آن بوده .

پاسبانی علماء اسلام نسبت بقایید مسلمانان و مراقبت از سرحدات فکری
 آنان ، مجالی برای ظهور و انتشار منویات مانند ابن ابی العوجا نمیداد ، اینها
 موسم و محیط مکه را که محل امنیت و اجتماع است برای نشر سموم خود مقتضی
 دیدند و بدانجا رفتند تا در لایس احرام بگفته خود سرفه کنند و نفس بکشند ، حضرت
 صادق سلام الله علیه آنسال در مکه بودند ، بزرگواری و آزادمنشی و قدرت روحی
 آنحضرت با آنها اجازه میداد که در حضور آنحضرت سخن گویند ، سخن گفتن با
 آنحضرت برای شهرت آنان و شیوع مطالبشان مؤثر بود ، و نیز مصونیتی که در
 محضر آن حضرت داشتند در جای دیگر برایشان فراهم نبود و اگر هم در اندیشه
 بر خورر بحقیقت و معالجه بیماری خود بودند طیب حاذق و منطق حقی شایسته تراز
 آنحضرت نمی شناختند ، از اینکه در آغاز سخن گفتند مجالس مرهون امانت و امنیت
 است و اجازه سرفه دهید ، معلوم می شود در هیچ جا امنیت نداشتند و شکوک و
 مطالب مبهم که اثر تعالیم پیچیده و نقص قدرت تشخیص و فکر است و موجب کج
 بینی و بداندیشی است مانند خلط در سینه ابن ابی العوجا مانده و جرات سرفه
 نداشت ، باینجهت دچار فشار و ناراحتی بود ، پس اذ اجازه مانند ماده ای که منفجر
 شود سفغان آلوده بدشنام و کج فهمی و بدبینی خود را نسبت بمسلمانان در اعمال
 حج اظهار نموده و مانند عموم ماده پرستان متعجب که با یاد گرفتن چند لغت و فورمول

سر مستند و بنظر حقارت و سفاقت بمردمان با ایمان می نگرند ، این سنبل ماد دیگری و روشن فکر زمان خود در آغاز سخن مسلمانان طواف کنند و با حیوانات چشم بسته می که دور خرمن میگردند تشبیه نمود ، و طواف را بخرمن کوفتن ، و عبادت خدایا عبادت خانه و پناهندگی بسنگ می پنداشت ، در پایان سخنش را نسبت بجمله اعمال حج یا جمله دین خلاصه کرده گفت این اساس خردمندانه و اثر فکر صاحب نظری نمیتوان باشد . چون سرفه خود را پایان داد در حالیکه امام علیه السلام گوش میداد و همراهان امام هم با احترام آنحضرت بوی آزادی داده بودند ، اندکی راحت شد یا اخلاط فکری و مواد چرک شکوک را که آمیخته بادشنام و کج بین و کینه توزی بود بیرون ریخت ، چون هیجان و عصبانیتش اقدکی فرونشست کمی بخود آمد ، شاید این ظواهر حقیقتی در برداشته باشد ؟ شاید فهم و ادراک من از فهم اسرار آن کوتاه باشد ، آیا میان این توده های فراوان که همه مثل من آفریده شده اند ، من بیش از دیگران می فهمم ! در اینجا متوجه شد که در محضر شخصیت بزرگی است ، بکوچکی و ضعف فکری خود اندکی بی برد ، و گفت سخن من تمام شد اینک تو بگو : چه تو سر این اساس و کوهان آبی و پدر تو مؤسس و کمال آنست ، چون کوهان شتر بالاترین قرارگاه و محل چشم انداز سواد است بدینجهت بزرگ و مدیر جمعیت را ستام میگویند ، میشود از اینجهت باشد که کوهان مانند دنبه گوسفند ماده غذایی ذخیره است ، یعنی تو هم سرو مغز متفکر و هم کوهان و غذای ذخیره و قوه بقاء اساس اسلامی ، و وارث پدرانی میباشی که طرح این اساس را ریخته اند پس توبه نیت و مقصود آنها بیش از دیگران آگاهی :

این بود اساس حج از دریچه چشم یک فرد منحرف ملحد ، حال از نظریک مرد الهی و حکیم نفسانی بنگر :

فقال ابو عبدالله علیه السلام : ان من اضله الله و اعمى قلبه استوخم الحق فإلهم يستعذبه و صار الشيطان وليه و ربه يورده مناهل الهلكة ثم لا يبصره . و هذا بيت استعبد الله به خلقه ليختبر طاعتهم في آتيانه فحشهم علي تعظيمه و زيارته و جعله محل انبيائه و قبلة للمصلين اليه فهو شعبة من رضوانه و طريق يؤدي الي غفرانه منصوب علي استواء الكمال ، و مجمع العظمة و الجلال ، خلقه الله قبل دحو الارض بالثقي عام ، فاحق من اطيع فيما امر ، و انتهى عما نهى عنه و زجر ، الله المنمشي للارواح و الصور ،

در جواب او ابو عبدالله علیه السلام فرمود : براستی کسیکه خداوند او را گمراه نماید و چشم دلش را کور گرداند ، حق در مزاج وی ثقیل افتد . (تخمه شود) و گوارا نیاید ، شیطان ولی و رب او گردد ، او را چون شتر تشنه

بموارد و سراشیب هلاکت وارد نماید و سپس بیرونش نیاورد و همچنان به حال خودش گذارد.

این خانه‌ای است که خداوند بوسیله آن بندگان خود را به بندگی خوانده تا فرمانبری آنان را در آمدن بسوی آن بیاماید و بندگان را در تعظیم و زیارت آن ترغیب نموده و آنان را مهمل پیمبران و قبله نماز گذاران بسوی خود قرارداده، پس این خانه شعبه‌ای از رضوان و راه رساننده به غفران خداست، بر عالیترین حد استقرار و استواء کمال نصب شده و مرکز اجتماع عظمت و جلال است، خداوند آنرا دوهزار سال پیش از دحو الارض آفریده، پس سزاوارترین کسی که باید او امرش اطاعت و از نواهِش خودداری گردد، خداوند پدید آورنده ارواح و صور است،

حکیم نفوس امام صادق «ع» مانند طبیعی که در حرکت نبض و ضربان قلب و علائم دیگر بیمار دقت نماید، بستخان ابن ابی العجاء دقت نمود در آهنگ و جمله بندی و تعبیرات و مفهوم مجموع کلمات او آثار انحراف روحی و اضطراب درون را میخواند، نخست بطور کلی مراحل بیماری و انحراف روحی و دوره‌نهایی آنرا اعلام فرمود، تا شاید بیمار مغرور متوجه بیماری و مراحل آن بشود و خود را در معرض علاج آرد.

فرمود: پیش از آنکه با سراد این خانه و اشارات آن آگاهت نمایم این را بدان که مردمی را خداوند بواسطه سوء نیت و انحراف‌های اختیاری روبگمراهی می‌برد مانند کسیکه بوسیله خوردن غذائی نامناسب دستگاه هضم و دفاع بدن را مختل و ضعیف نماید و خود را در محیط بیماری درآورد، این مقدمات با اختیار شخصی است ولی تاثیر بیماری و مراحل آن از اختیار و زاده بیرون است و تابع عواملی است که مظهر اراده خداوند است: این شخص از آن دسته بیماران روحی بود که خودخواهی و آرزوها و بدبینی با اجتماع و حکومت دینی و شنیدن سخنان مبهم و کجج کننده منحرفش نموده و همه این علل با اختیارش بوده علاوه خود را بطبییب حاذق روحی و مظاهر کامل حق عرضه ننموده تا اختیار از وی سلب شد و عوامل عمومی و خارجی عالم که همان دستگاه و کارکنان خداوند است بر گمراهی افزود بعد فرمود کار انحراف و گمراهی با آنجا میرسد که قلب کور می‌شود یعنی آن حس تشخیص فطری که در عموم خداوند آفریده از میان میرود و غذای گوارای حق در ذائقه ناگوار و بد مزه و در هاضمه روح سنگین و موجب تنخم می‌شود، دوره نهایی این انحراف و بیماری روحی^۱ سلطه کامل شیطان و حکومت مطلق او بر فکر و قلب و قوای معنوی است مانند بیماری جسم که در دوره نهایی طبیعت مزاج یکسره تغییر می‌نماید و مرض یا میکرب بر سراسر دستکاهای حیاتی مسلط می‌شود، بیماری روح نیز

با آنجا میرسد که روح کمال و خیر و روح خوش بینی و نیک اندیشی و روح محبت و خدمت یکسره تغییر می نماید و عکس فطرت سالم نخستین سیر می نماید و شیطان همان عامل ناپیدای این آثار، ولی ورب او خواهد شد در این مرحله بیمار پیوسته دچار اضطراب دائم و عطش کاذب میگردد همه جهان را مشوش و بی نظم و شرمی نکرد گمراهی را راه نجات و سراب را آب حیات او هام را حق و حقایق را او هام می پندارد، و رابطه معنویت با حقایق ثابت گسیخته می شود، و مزاج روحش بواسطه نرسیدن غذا بکسره ضعیف و ناتوان می گردد، در پایان کار و سوسه ها و اضطراب های شیطانی بسراشیب هلاکتش می اندازد و به آتش جانگداز همیشگی دچارش می سازد.

امام علیه السلام در این عبارات مختصر و جامع بوی فهماند که تو بیماری و توجه بپیماری خود و عواقب آن نداری، آنگاه اسرار این بناء و اعمال آنرا در جملات بعد بیان نمود و در ضمن کج بینی و کج اندیشی او را بوی فهماند، که این مردم بیهوده اطراف این خانه نمیگردند و سنگ و گل را پرستش نمیکنند، این حرکات برای تمکین روح بندگی و این خانه آزمایش بندگی است، اساس و بقاء و کمال جهان در خضوع و فرمانبری مادون است نسبت بمافوق، و کمال اجتماع بشری و رابطه افراد و وابستگی و پیوستگی آنان در فرماندهی و فرمانبری و روح اطاعت است، مظاهر احترام و خضوع و تمرینها و حرکات نظامی برای تحکیم و اظهار اطاعت بمافوق و قوانین است، مشق نظام و حرکات چپ و راست و درجا زدن با صرف بودجه های سنگین و وقت های پردازش برای تمکین روح فرمانبراست تا اطاعت و اجراء بدون هیچ مقاومت روحی انجام شود، این تمرینها و حرکات با آنکه در اساس سعادت بشر زیان آور است در زندگی عمومی همیشه لازم شمرده می شود، زیرا این حد اطاعت و فرمانبری مردم از مردم، موجب فرور و خودسری کسانی، و بی شخصیتی و بی ارادگی توده می شود، و اساس استقلال فردی را از میان می برد، اینگونه اطاعت و فرمانبری درباره بندگان فقط نسبت بخداوند لازم است، تا اراده و فرمان او که خیر محض است در شخص تحکیم شود و مجور حیات را تغییر دهد پس چیزی بر ارزشتر از بندگی نیست و هر جا که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است، اینخانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی یعنی ظهور اراده حق است بانجهت محل پیمبران و قبله نماز گذاران و شعبه از رضوان و وسیله غفران است، از آنجا که اراده حق و روح بندگی و فرمانبری از آن ظاهر است توجه پیمبران بدانسو می باشد و روح و فکر آنان در آن محل حلول می نماید و در آن محیط مستقر میشود، و در هر جا و از هر کس عبادتی و نمازی انجام گیرد مانند عقربه قطب باید بدانسو برگردد، که حوزه قدرت و منطاطیسی حق است همان زندگی خوش و بهشت رضایت که تو (ملحد ناراضی) در طلب آن می باشی و مورد آرزوی قلبی همه است و در تشکیل و راه آن همه کجی و کمند، نمونه و شعبه و راه آن همین خانه و اجتماع حج

است «شعبه من رضوانه و طریق الی غفرانه» که فاصله‌ها و رقابت‌ها را از میان میبرد و شهوات و آرزو‌ها را محدود میکند و حکومت‌های باطل‌را زایل می‌نماید چون این علل و موجبات ناراحتی از میان رفت یا محدود گردید آثار خوشنودی و رضایت و رضوان ظاهر میشود و جای نارضایتی‌ها و تاراجی‌های اختلافات لباسی و رنگی و نژادی و زورمندی و زورپذیری و عیب‌جویی را وحدت‌ایمان و حکومت الهی و خوشنودی و عیب‌پوشی میگیرد، همه رنگ خدا دارند و دردل همه نور ایمان می‌درخشد و همه آئینه انعکاس جمال معنوی ایمان و فضیلتند، این محیط عکس محیط شهوات و اقتصادیات و سیاست‌ها و ملیت‌هاست پس در این محیط رسیدن بآخرین حد کمال مطلوب، برای عموم میسر است چون آخرین حد عبودیت و تعبد است و عبودیت نفوذ دادن اراده حق است و همان حد نهائی کمال است «منصوب علی استواء الکمال» این معنا بنا بر آنست که استواء بمعنای استقرار باشد، استواء بمعنای طریق مستقیم وحدت و وسط هم بسیار استعمال می‌شود، بنا بر این معنای عبارت حد وسط میان معنائی و صورت دنیا و آخرت است «اجتماعات کوچک و بزرگ انسان، اجتماعات قبیلگی و شهر نشینی اجتماعات جشن‌ها و سان‌سپاهها و عبادت‌ت‌ها همه و همه مظهر ذلت و بندگی در برابر شهوات و قوانین بشری و اوها، و فرمانبری جمعیت‌ها برای فرداست، فقط اجتماع حج و شنب آنستکه برای فرمانبری از خدا و حکومت بر شهوات می‌باشد و در آن اختلافات نکبت‌بار نیست» و مجمع العظمة و الجلال. بعد برای رفع اشتباه دیگرش فرمود: پایه این‌خانه پیش از خلقت و آمادگی دیگر قسمت‌های زمین بوده و نخستین نقطه و قسمت درخشان زمین بوده که دوهزار سال پیش از نقطه‌های دیگر خلق شده؛ قسمت دوم سخنان آنحضرت اینجا پایان یافت، این قسمت درباره اساس و اسرار خانه و اعمال آن بود، که سؤال و اعتراض ملحد جواب داده شد، با این بیان روشن اگر جوایب فهم‌وحق بود اشتباه و ابهامی باقی نماند، محور سخن آنحضرت درباره اسرار و اساس خانه بر عبودیت و فرمانبری بود، در قسمت سوم سخن، برای آنکه پایه عبودیت و فرمانبری را محکم گرداند تا شکی و خلعجانی درباره آن در خاطر نیاید و اعتراضی در ذهن نماند جمله فرمود و سخن را تمام کرد: «ان‌احق ...»

زندگی اطاعت و فرمانبری است بدون اطاعت و فرمانبری نه اجتماعی باقی ماند و نه کمالی حاصل می‌شود و نه سنگی روی سنگ قرار می‌گیرد، پس در اصل اطاعت و فرمانبری جای سخن نیست، سخن در اینجا است که از کی باید اطاعت نمود؟ سزاوارترین کس در اطاعت از امر و نهی او همان مبده حکیمی است که روح و صورت و ظاهر و باطن را پدید آورده؛ ترکیب‌های ظاهری و صورتی در اثر اطاعت طبیعی مواد است از امر و اراده تکوینی او و رسیدن بترکیب عالی معنوی و روحی اثر اطاعت ارادی از او امر تشریحی او است. این دو جمله را آنحضرت هر مدیف قافیه سخنان ملحد آورد، تا معارضه را از هر جهت تمام کرده باشد، ابن ابی‌الموجاء مانند همه همسلکان

خود که مطالب کم مغز را با عبارات نغم می پردازند و در آوردن لغت و ساختن دلیل و فورمول و درست کردن قافیه تکلف می ورزند ، سخنان کم مایه خود را در قالب عبارات برداشته در آورد ، امام حقایق پر مغز را با عبارات ساده و روان بیان نمود و در پایان ، سخن را در قافیه سخنان سائل ختم فرمود ، چون سخن باینجا رسید امام ساکت شد ، ابن ابی العوجاء مانند کسی که از تاریکی ناگهان بمحیط نورانی منتقل شود چشم عقلش خیره شد و دچار حیرت و بهت گردید ندانست چه بگوید و از کجا تجدید سخن کند ، چیزی بنظرش نرسید فقط جمله مختصر و مستی گفت و دیگر ساکت شد ، گفت :

« ذکرت و احلت علی غائب »

سخن گفتی ، و حواله بناییدامی (غائبی) نمودی ؟

فقال (ع) و یلک و کیف یکون غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم اقرب من جبل الوریث ، یسمع کلامهم و یری اشخاصهم و یعلم اسرارهم ، و انما المخلوق الذی اذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلاصه مکان فلا یدری فی المکان الذی صار الیه ما حدث فی المکان الذی کان فیه فاما الله العظیم الشان المملک الدیان فانه لایخلوا منه مکان و لایشتغل به مکان و لایکون الی مکان اقرب منه الی مکان و الذی بعثه بالایات المحکمة و البراهین الواضحه و ایده بنصره و اختاره لتبلیغ رسالاته صدقنا قوله بان ربه بعثه و کلمه .

آنحضرت گفت : وای بر تو! چگونه غائب است؟! کسیکه گواه و مراقب آفریده خود است ، و مردم نزدیکتر از رشته رگ گردن است ، سخنان آنان را می شنود و اشخاص آنها را می نگرد ، و اسرارشان را می داند ، آن مخلوق است که چون از مکانی منتقل شد مکانی را اشغال می نماید و مکانی از وی خالی میماند ، پس در آن مکانکه بسوی آن رفته نمیداند در مکانیکه در آن بوده چه پیش آمده ، اما خداوند عظیم الشان آن فرمانفرمای بزرگ ، جزاء دهنده خورد و سترک ، نه مکانی از وی خالی است و نه مکانی او را در بر گرفته ، و نه مکانی باو نزدیکتر از مکان دیگر است ، و آن پیمبریکه او را با آیات محکم و براهینی روشن برانگیخت ، و بیاری خود فیروزش داشت ، و برای رساندن رسالات خود برگزیدش ، ماسخن آن شخص را تصدیق مینمایم که گفت پروردگارش او را برانگیخته و با وی سخن گفته .

او گفت بشائب حواله نمودی وساکت شد ، مقصودش این بود که آنچه گفتی خیر از موجودی است که ما او را نمی بینیم و او از ما غایب است ، و آنچه مورد مشاهده است خانه ایست و اعمال پیرامون آن .

امام علیه السلام در جواب سخن مجمل و غیر مفهوم او اشاراتی باحاطه علمی و وجودی خدا فرمود و معنای غائب را دقیقاً بیان نمود ، آنگاه او را برآستی پیوست که معرف وجود و احاطه خداست هدایت کرد ، گفت آنکسیکه با دلائل روشن و آیات محکم برانگیخته شد بدون هیچگونه اسباب و وسائل عادی فقط بیاری خدا پیروز گردید ، سخن او را تصدیق مینمائیم و آنچه از طرف خدا و در باره او گوید باور داریم ، اگر گفته ها و سخنان او را که راستی و درستی از هر جهت در آن نمایان است باور نداریم ، پس چه سخنی را میتوان باور داشت؟!

ابن ابی العوجاء دیگر سخنی نتوانست بگوید از جای برخاست در حالیکه آثار شکست و حیرت در او نمایان بود ، خجلت زده زیر لب میگفت :

من القانی فی بحر هذنا ، سألکم ان تلمسوا لی خمره فالتیمونی
علی جهره

کی من را در میان این دریا افکند و دستغوش امواج آن نمود؟ از شما خواستم که مرا در سایه راحتی برسانید ، یا در میان اجتماعی قرار دهید ، شما مرا روی پاره اخگری افکندید ، (اگر لفظ اول خمره باخاء باشد معنای آن سایه راحت یا اجتماع زیاد است و مقصودش اینست که من طالب راحتی بودم تا آتش درون و ناراحتیم قدری آرام شود ؛ یا اجتماعی را طالب بودم که در میانشان سخنی گویم و نفوذی یابم و اگر جهره باجیم مثل لفظ دوم باشد مقصودش این است که من از شما پاره اخگری خواستم شما من را روی پاره آتش افکندید .

رقای حزیش بوی گفتند : در مجلس او کوچک و ناتوان بودی ؟!

قال انه ابن من حلق رؤس من قرون

گفت این فرزند کسیست که سرهای این مردم که مینگرید تراشیده است ، تراشیدن سر نزد عرب علامت ذلت و بندگی بوده ، شاید تراشیدن سر بعد از اتمام عمل حج برای اعلام بندگی خداست ، یعنی اگر از وی شکست دیدم برای من ذلتی و کوچکی نیست او چنین مرد و فرزند چنین کسی است »

اکنون تاحدی بحقیقت این ساختمان و پایه و اساس آن آشنا شدیم، و آنرا قبه نورانی و رمز هدایت می‌نگریم که بالای زمین و در میان تاریکی و اوهام و ظلم و شهوات انسان برقرار شده و چون نمونه مجموعه عالم بزرگ و مظهر قدرت و حکمت و اراده پروردگار است خانه خداست و هر خانه‌ای که بنام خداست شعبه‌ای از آنست، پس حرکت بدنی و فکری بسوی آن، حرکت بسوی خدا میباشد.

ماهم میخواهیم هم آهنگ و همراه هزاران کاروانی بشویم که از آغاز تأسیس بسوی این خانه رفته‌اند، این مسافرت چون بسوی خدا و در جهت مقابل بادیست موانع و مشکلات زیادی دارد، باید چنین باشد قطع علاقه‌ها و جاذبه‌های زندگی برای خدا، پیمودن بیابان‌های خوفناک و مناسب نبودن طبیعت مزاج بیشتر مردم با آن محیط و هوا قسمتی از مشکلات است گرچه امروز راهها نزدیک و مدت مسافرت کوتاه و امنیت بیشتر شده ولی قوانین و مقررات حکومت‌ها مشکلاتی پیش آورده که در زمان سابق نبوده، امروز شما بهر جای دنیا که مسافت آن چندین برابر سفر حج است با خرج کمتر و آسایش بیشتر میتوانید مسافرت کنید، چرا این سفر چنین است؟ شاید بتوان گفت خدا خواسته است مشکل باشد، خواست خدا همین است که آنرا راه خدا و برخلاف میل و شهوات مردم قرار دهد، اگر مرکز تجارت مال پرستان و تفریح عیاشان بود و مسائل بهتر و مقررات کمتر می‌شد، دولت‌های مسلمان از مردمی تشکیل شده که بیشتر آنها مغز فهم‌دین ندارند و خیرات و برکات دین را برای تربیت مردم و اجتماع درک نمیکنند، اگر آلت بی اراده بیگانگان نباشند، خودباخته تشکیلات و رسوم و آداب آنها می‌باشند تا حدی هم بی تقصیرند چون دین را در مظهر اجتماعات و حرکات عوامانه یا در صورت کسانی می‌نگرند که برای سیر کردن شکم و حفظ موقعیت موهوم در برابر هر مظهر بلاهت و شهوتی کرنش می‌نمایند و با هر ظالم و قلدری می‌سازند، اینها درس بازیگری بادی و باحیات معنوی و مادی مردم را به حکومت‌ها و سیاستمدارها عملاً می‌آموزند، باین جهت دولت‌ها و سیاستمداران تا آنجا بادی‌ها را همراهند و بآن تظاهر می‌نمایند که سبزی برای

حفظ مقام و قدرت آنها باشد، و هر وقت از این سپر بی‌نیاز شدند روش خود را تغییر میدهند و روی واقعی خود را می‌نمایانند گرچه روی واقعی ندارند چون هزاران رودارند و از رو نمیروند، در چنین اجتماعات همیشه میان دستورات دین و مقررات دولت، و ملت و حکومت اختلاف است و کارها بتمیجه نمی‌رسد اکثریت ملت از دین خود دست برنمی‌دارد و دولت خود را باین تطبیق نمی‌نماید، دولت تا آنجا پیش می‌رود که سروکارش با ملت نباشد و دین تا آن حد اجراء می‌شود که متکی بدولت نباشد، امر حج یکی از وظایف دینی است که نظر و توجه دولت در حسن انجام آن بسیار مؤثر است و چون دولت توجهی ندارد بلکه موافقی می‌تراشد بسیار مشکل گردیده، امر حج تعطیل شدنی نیست هر کس که خود را مکلف باین امر دانست میکوشد که وظیفه را انجام دهد و از فوت آن نگران است، و مشاهده می‌شود پیمبران و اولیاء حق و زادگاه اسلام و زمین‌ها و مواضع تاریخی آن مورد آرزوی هر فرد مسلمان است، در برابر وظیفه و عشق موافقی که دولت‌ها درست یا نادرست می‌تراشند مؤثر نیست، و دولت‌ها در اثر این موافق موجب زیانهای مالی و جانی و حیثیتی مردم مسلمان میشوند، در این سال‌ها بیشتر بهانه دولت‌ها عنوان اقتصادیات و ارز است، دولت‌ها موضوع زیانهای اقتصادی را برای انجام وظیفه حج در کشوری مانع قرار میدهند که در هر ماه میلیونها پول آن کشور در مراکز فساد و فحشاء دنیا بعبا وین مختلف مصرف می‌شود و بحسب مردمی می‌رود که با همه شئون مادی و معنوی ما دشمنند، یک رقم بودجه سفارتخانه هائمی است که در کشورهای بیگانه تأسیس می‌نمایند که اعضاء و رؤسای سفارتخانه‌ها کاری جز آماده کردن خود و زینهای خود برای مهمانی‌های تشریفاتی و افتخاری ندارند و گفتگو و مشورت‌های آنان در اطراف همین چیزهاست، دول بزرگ سفارتخانه در کشورها تأسیس مینمایند تا از جزئی و کلی امور آن کشور و اخلاق و افکار مردم آن آگاه و مراقب رقباء باشند ولی از ما جز تشریفات و آلودگی خبری نیست، رقم دیگر پول‌های است که برای اشیاء تجملی و سلاحهای جنگی و فیلم‌های بی‌عفتی و هزارها از این قبیل بخارج می‌رود. در چنین کشوری انجام وظیفه حج را موجب ضرر اقتصادی می‌شمارند، اقتصاد یعنی چه و برای چه مطلوب است، مردمیکه ایمان و اخلاق ندارند آیا ثروت بصالح آنهاست؟ بی‌عفتی‌ها و وزشتی‌ها

آیا از ثروت‌مندان بدیگران نمیرسد؟ کسیکه در روز صدریال عایدی دارد پنجاه ریال آنرا مصرف زن و بچه بپچاره خود می‌نماید و پنجاه ریال دیگر را مصرف الکل و تریاک و هرزگی مینماید اگر پانصد ریال عایدی داشت آیا بوسیله این چیزها زودتر خودکشی نمی‌نماید، فکر و اخلاق مردم بچه وسیله باید اصلاح شود؟

یک نفر قاصد حج اگر با فرصت خود را آماده کند بیشتر وسائل غذار دوا همراه بر میدارد و کرایه مرکب و وسیله را همین جا می‌پردازد، آن پول اندکیکه در کشورهای مسلمان خرج میکند بجهت برادران مسلمانان می‌رود که نسبت باو محبت و علاقه دینی دارند و بفکر استعمار هم نیستند و در موقع سخت هم چه بسا کمک کارند، برای یک فرد مسلمان، مسلمان ایرانی و مصری و عراقی و افریقائی و پاکستانی یکسان است، فرد مسلمان ایرانی یک مسلمان با ایمان عامل تونس را بخود نزدیکتر میدانند تا یک ایرانی نیم مسلمان غیر حامل را گرچه از خویشانش باشد، و خط موهومی که بنام سرحدات، سیاستمداران بدور او و برادرانش کشیده‌اند اثری در این رابطه ثابت و معنوی ندارد، مانع تراشی‌ها و سختگیری‌های دولت‌ها جز آنکه مردم را بدین نماید و گرفتار قاچاقچی‌ها گرداند و در معرض مرگ برد نتیجه‌ای ندارد، آبروی خودشان را در داخل و خارج می‌برند و مردم را بمشقت می‌اندازند، هر اندازه دولتی مورد توجه باشد مسلمانان او را مرجع دینی نمیدانند، اگر دولت‌ها بخواهند هم بمصلحت کشور و هم مطابق دستور دین رفتار نمایند، باید مجالس مشورتی از علماء دینی و مردان اداری تشکیل دهند و از هر جهت درباره این موضوع بحث نمایند و آن عده مردمی که استطاعت بدنی و مالی دارند اجازه دهند با وسائل و آبرومندی در روزهای معین حرکت دهند، نه آنطور که یکسره مانع شوند و نه مردم را بحال خود رها کنند، چند سالی است کمیونی بنام حج تشکیل شده تا بحال کاری برای مشکلات این وظیفه دینی انجام نداده است، در سال گذشته ۱۳۳۰ از طرف دولت درباره حج نظری داده نشد مردمی بامید آنکه دولت ملی مساعدت خواهد نمود از اطراف بطهران آمدند دستور مقدمات هم داده شد، ما هم از کسانی بودیم که اوراقی بر کردیم پشت میزهای کلانتری و شهربانی ایستادیم آمپول ضد وبا و طاعون تزریق شدیم بیمار شدیم، ولی ناگهان از طرف دولت اعلام شد که بهداشت بین‌المللی خبر داده در چند کیلومتری سرحدات حجاز چند بیمار مشکوک دیده شده!! و بطور

خصوصی میگفتند برای وضع اقتصادی است ، ماهم بمراجع سیاسی رجوع کردیم ، گفتند امسال مردم از رفتن خودداری نمایند سال دیگر دولت با روش صحیحی اجازه خواهد داد ، سال ۳۰ گذشت هر کس وسیله ای داشت و توانست از راه دلالهای اداره تذکره و سفارشها برای سال ۳۱ تذکره عراق گرفت رفقای ماهم تذکره عراقی گرفتند موسم حج نزدیک شد بامید دولت ملی از اطراف ایران از شهرها و دهات و قصبات مستطیعها بطهران روی آوردند ، از خانواده و خویشان و دوستان وداع کردند کارهای خود را مرتب نمودند ، مردم بدرقه شان کردند ، هر روز که میگذشت وقت تنگتر و جوش و هراس بیشتر میشد ، ناگهان اعلامیه های دولت در روزنامه هامنتشر شد که در سرحدات حجاز بیماریهای مشکوک دیده شده و بهداشت بین المللی تصدیق نموده ، مردم آماده شدت متأثر و ناراحت شدند . برگشتن بر مردم ولایات خصوصاً کسانی که سال گذشته هم باسلام و صلوات آمده بودند سخت و ناگوار بود ، بهر قیمتی هست بساید بروند ، در این موقع بازار قاچاقچیان و دلالهای سفارتخانه و شهربانی بشدت گرم شد ، مراجع سیاسی ودینی و وکلای روحانی طهران تحت فشار واقع شدند و اغلب روی نشان نمیدادند ، وقت تنگ میشد ، پس از ملاقاتها بناء بر این شد که آقایان نمایندگان روحانی بارتیس دولت ملاقات کنند ، و تریبی بدهند ، ولی رفقای ما با همان تذکره های عراق تصمیم بجرکت گرفتند .

اولیاء و بزرگان دین برای سفر عموماً و سفر حج خصوصاً دستورات و آدابی بیان نموده اند که قسمتی از این دستورات برای مسافرت های سابق بوده و قسمت دیگر برای همیشه است ،

از جمله راجع بانتخاب روز هفته و ماه و ساعات شب و روز است - عقیده بتأثیر مستقیم مقارنات ستارگان و خصوصیات ایام در سر نوشت انسان با روح توحید و توكلیك اساس تربیتی اسلام است منافات دارد ، و آیات صریح قرآن کریم در باره مسئولیت انسان نسبت بآثار عمل و توكل بختداوند ، و مبارزه با شرك ذاتی و افعالی وصفاتی با اعتقاد به تأثیر غیر عادی ومعنوی مقارنات ستارگان و ایام سازگار نیست ،

در نهج البلاغه و کتابهای حدیث است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام عازم جنگ نهران گردید اخترشناسی نزد آنحضرت آمد تا آنحضرت و اصحابش را از سفر در آن ساعت باز دارد ، پس از چند سئوالی که از او نمود ، فرمود کسیکه تو را تصدیق نماید از یاری خدا خود را بی نیاز دانسته ،

بعد گفت: اللهم لا طير الا طيرك ولا ضير الا ضيرك ولا خير الا خيرك و لا اله غيرك، خدا و ندا بدی و شری و خیری نیست مگر آنچه تو بخواهی و خدائی جز تو نیست، آنگاه مردم فرمود از فرا گرفتن اختر شناسی بپرهیزید: مگر آنچه شما را در بیابان و دریا هدایت نماید، چون آن بکهانت میکشاند، و گاهن چون ساحر است و ساحر چون کافر است و کافر در آتش است بنام خدا کوچ نمائید: (باید متوجه بود که ستاره شناسی غیر از علم هیئت است که از علوم عالی خدا شناسی و موجب آشنای با نظم بزرگ جهان است). اخبار و آثار زیادی در باره ترك تطير یعنی فال بد زدن و بی تأثیری آنست، مگر آنقدر که در نفس تأثیر نماید و کفاره آن توکل بخدا و صدقه بفقراء است، آنچه در باره اختیار روزهای معین با اختلاف زیادی که هست رسیده، شاید از جهت وقایع و حوادث خوب و بدیست که در آن روزها پیش آمده و آثاری در نفوس مسلمانان گذارده یا از جهت رعایت مقررات و سننی است که برای مسلمانان وضع شده چنانکه مسافرت در روز جمعه مکروه است چون روز اجتماع نماز و اعلام شعار است و روز شنبه نيك است، و از این قبیل ۰۰۰ العلم عندالله.

از جمله دستورات، انتخاب رفیق سفر و کراهت تنهائی است، رفیقیکه از علم و تجربه و کارآمدگی او استفاده شود و از جهت قدرت مالی و انفاق مانند هم باشند، و کمتر از چهار نفر نباشند، خیرالرفقاء اربعة، و بیش از هفت نفر نباشند که اختلاف سلیقه موجب زحمت می شود و اداء حق آنها دشوار میگردد، باید کارها را نوبت یا تقسیم نمود که کدورت و اختلال پیش نیاید، و هر کدام برای خدمت بکوشند و منتهی نگذارند، در روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است: کسیکه مسافر مؤمن را در سفر کمک نماید خداوند هفتاد و سه اندوه از او برطرف گرداند، و در دنیا و آخرت از غم و اندوه پناهنش دهد، و اندوه روز بزرگش را بزدايد، در حدیث است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام همیشه بارقنائی مسافرت می نمود که او را شناسند و شرط می نمود که خدمت با او باشد، در سفری کسی آنحضرت را شناخت و بر ققایش معرفی کرد، آنها بدست و پای آنحضرت افتادند و میگفتند ای فرزند رسول خدا، میخواستی ما را به آتش جهنم اندازی اگر بدست و زبان از ما جسارتی می شد تا نهایت روزگار هلاک می شدیم، تو را چه بر این کار داشت؟ فرمود يك بار با

مردمی سفر کردم که من را می شناختند برای حرمت رسول خدا بامن چنان رفتار کردند که مستحق نبودم از آنگاه کتبات و ناشناسی را بیشتر دوست میدارم. اگر رفیقی بیمار شد مستحب است که کمتر از سه روز او را وانگذارند، و مستحب است که خویشان و دوستان را هنگام سفر اطلاع دهد، و از يك عفو و گذشت بطلبد، و قرض های خود را بدهد و با آنها وصیت نماید، و حقوق زن و فرزند و کسان را معین نماید، برای حرکت بسوی خدا و سفر حج چنان زندگی خود را سامان دهد و رشته های علاقه بغیر خدا را بکسلاند که خود را در حال مرگ اختیاری و نورانی ببیند،

نمازها و دعاهائیکه هنگام سفر دستور داده اند فراموش ننماید، هنگام سوار شدن و استقرار بر مرکب گوید: **الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله**، **سبحان الذی سخر لنا هذا و ما كنا له بمقرنین** هنگام حرکت و وداع گوید: **اللهم انی استو دعک نفسی و مالی و ذریعتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمة عملی**.

در هر فرود آمدن و سوار شدن و فراز و نشیب تکبیر و تسبیح و تهلیل گوید، قصد قربت در هر عبادتی روح عمل است و هر چه بیشتر و خالص تر شود عمل زنده تر و آثارش بیشتر است، و اگر قصد قربت نبود عمل باطل و زحمت بیهوده است، چون قضاء و تکرار غسل حج دشوار است و بسا در مدت عمر بیش از یکبار نصیب نمی شود، باید پیوسته مراقب نیت بود. پیش از رسیدن بمواقیت و شروع عمل بهتر است که حاجی وظائف و مناسک و مسائل مورد ابتلاء را بخوبی بداند اگر خود میتواند از روی کتابهای مناسک و اگر نمیتواند بوسیله عالمی یادگیرد تا هنگام شروع توجه بیشتر و سرگردانی کمتر باشد، و مسائل احتیاطی را آنطور بداند و عمل نماید که موجب بی احتیاطی نشود، چو احتیاط در حفظ جان و آبروی مسلمان از هر احتیاطی شدیدتر است.

مرحوم غزالی گوید:

ترتیب اعمال ظاهری از آغاز حرکت تا بازگشت ده قسمت است، قسمت اول از حرکت تا هنگام احرام، و آداب آن هشت است، خلاصه آداب این است.

۱ - آغاز به توبه، و رد مظالم و قضاء دیون، آماده نمودن نفقه برای

خود و ملازمین خود تا رجوع ، رد امانات ، برداشتن مال حلال باندازه کفایت و بذل و رفاهیت و تهیه نمودن مرکب مطمئن .

۲- همسفری با رفیق شایسته خیرخواه کمککار که چون فراموش نمود بیادش آرد و در سختی کمک نماید ، و در هنگام هر اس دلداریش دهد، در ناتوانی تقویتش کند در بی حوصله گی بردبارش سازد .

۳- چون خواست از خانه بیرون آید دو رکعت نماز گذارد و دعا خواند ، و گوید اللهم انت الصاحب فی السفر و انت الخلیفة فی الاهل و المال و الولد احفظنا و آیاهم من کل آفة و عاهة... تا آخر .

۴- چون بدرج خانه رسد گوید: **لا حول و لا قوة الا بالله ۰۰۰** تا آخر .

۵- چون بر مرکب سوار شود گوید : **بسم الله و بالله و الله اکبر توکلت علی الله ۰۰۰** تا آخر .

۶- تا روز گرم نشده فرود نیاید و بیشتر سیر در شب باشد ، چون در منزلی فرود آید گوید : **اللهم رب السموات السبع و ما اظلمن و رب الارضین السبع و ما اقلبن ۰۰۰** تا آخر .

۸- احتیاط را رعایت نماید و از رقفا دور نیافتد و تنها بیرون نرود، شب را با مراقبت بخوابد، برای حفظ خود، آیه الكرسي و آیه شهادت و اخلاص و معوذتین بخواند و بگوید : **بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله با حسبی الله ۰۰۰** تا آخر. **«طالقانی و زمانه ما»**

۸- در بلندی و سراشیب و هنگام ترس تکبیر و حمد و تسبیح گوید. آنگاه مرحوم غزالی در ابواب دیگر وظایف و آداب و سنن مناسب عمره و حج را بیان نموده و در باب سوم آداب دقیق و اعمال باطنی را شرح داده ، آداب دقیق را در ده قسمت بیان نموده آنگاه بشرح آداب باطنی پرداخته ، خلاصه آداب دقیق :

۱- نفقه حلال همراه بردارد و دستش از مال تجارت که موجب اشتغال قلب و پراکنده گی خاطر است خالی باشد تا آنکه یکسره قلب متوجه خدا و منصرف از ماسواء و تعظیم شاعر شود ، از طریق اهل بیت روایت شده که در آخر الزمان مردمیکه بحج می روند چهار صنفند ، سلاطین و زمامداران برای تفریح ، ثروتمندان برای تجارت ، فقراء برای گدائی ، قراء برای خودنمایی ۰۰۰

- ۲ - دشمنان خدا را بوسیله دادن گمرك و راه داری و باج كمك ننمایند ، دشمنان خدا امراء مكه و اعرابی هستند كه صادون بیت الله اند ، چه مال بخشی بآنها كمك بظلم و تسهیل آنست باید راهپائی اندیشد كه از این كمكها و ظالم پروری ها خلاص شود ، و اگر چاره نباشد بعضی علماء گویند ترك حج استجبایی از كمك بظلم بهتر و افضل است ، چون این اعمال بدعت هائیسكه پیش آمده و تن دادن بآن سنت رایجش خواهد نمود ، و موجب ذلت و خواری مسلمانان است
- ۳ - توسعه در زاد و توشه و بذل و انفاق كه نه اسراف باشد و نه امسك ، اسراف آنستكه مانند عیاشهای بی بند و بار بسر برد ، امسك آنستكه بخود و دیگران سختی دهد ، بذل مال در راه خدا اسراف نیست ، چنانكه گفته شده ، در اسراف خیر نیست و در خیر اسراف نیست
- ۴ - ترك رفت و فسوق و جدال چنانكه قرآن کریم تصریح نموده ، رفت هر لغو و بیهوده و فحش است و آنچه راجع است بر روابط جنسی زن و مرد ، كه این حس و غریزه را تحريك نماید ، فسق اسم جامعی است برای هر گونه خروج از اطاعت ، جدال مبالغه در خصومت و گفتگو است كه موجب كینه و دشمنی شود
- ۵ - حج را پیاده انجام دهد مگر آنكه موجب ناتوانی از انجام و اتمام عمل یا بیماری شود .
- ۶ - از سوار شدن بر محملهای دارای روپوش اجتناب نماید .
- ۷ - بخود نپردازد و ظاهر خود را نیاراید و از افتخارات اجتناب نماید ، تا در زمره عیاشها و گردن فرازان در نیساید و از حزب فقراء و بیچارگان خارج نگردد
- ۸ - با حیوانیکه بر آن سوار است ترحم کند و از آب و علفش نگاهد ، و بیش از طاقت بارش نکند
- ۹ - قربانی نماید گرچه بر او واجب نباشد و از گوسفند های سالم و چاق انتخاب نماید
- ۱۰ - در باره آنچه اتفاق نموده و زبان دیده و زحماتیكه بر او وارد شده گرفته خاطر نباشد .
- این آداب دقیق دهگانه است كه غزالی در احیاء العلوم باز كر احادیث از طرق مختلف و تحقیقات مخصوصه خود بیان نموده و ما بطور اختصار

و فهرست وار ذکر نمودیم ، پس از آن اعمال باطنی و طریق اخلاص در نیت و عبرت بمشاهد و تفکر در آنها و اسرار آنها را در باب مفصلی بیان می نماید .

جناب آقای دکتر اسمعیل کوثری از اطباء با ایمان و هوشمند نامیند که امسال بسکه مشرف شدند ، تذکرات ایشان برای حجاج ارزش مخصوصی دارد . در ره منزل لیلی که خطر هاست بجهان شرط اول قدم آنست که همچون باشی کسبیکه در راه انجام وظیفه و عبودیت قدم برمیدارد ، باید بداند که عبودیت است ، و اطاعت امر مولا بدون چون و چرا بر او واجب است ، فکر کردن در خوب و بد و فلسفه و احکام تا آنجا مجاز است که مانع انجام دستورات مطابق النعل بالنعل نباشد ، و اگر نظر عاقلی یا دستور متفکری باعث تردید یا وقفه در اجراء احکام گردد یقیناً توجه نمودن و نشنیدن برای بنده صلاح بلکه واجب است زیرا که هر اندازه افکار متفکرین و استدلال علماء مادی یا معنوی قوی و برهانی باشد تازه پرورده يك مغز کوچک و محدود است چه چند مفهوم و اصطلاحی نیست که بر کره دماغ نقش بسته و با حقیقت عالم کون ارتباطی ندارند ،

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمالی شمع اصحاب شدند زه زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند . مقصود اینست که ممکن است بعضی افکار سبک و مغزهای نیم رسیده باشد که بدستورات حج خرده گیری نماید یا فکر کند که اگر چنان بود بهتر می شد یا این دستورات برای زمان مخصوص فرستاده شده - از این راه علاوه بر اینکه بر بیچارگی و سرگشتگی خود کمک کرده و بال بیچارگی دیگرانرا نیز بگردن گرفته اند ، تا وقتیکه بنده بنده است دستور مولا را بی چون و چرا باید اطاعت کند ، تعارف ندارد دستورات خداوند وجود که تمام دنیا نزد عظمتش بيك ذره هم شباهت ندارد بمیل و اراده عبدی ضعیف یا يك ملیون مثل او تغییر نمییذیرد - گر تو نمی بسندی تغییر ده قضا را ، این چند کلمه را که بنده جسارتاً نوشتم از آنجهت است تا خواننده سطور بدانند که یکنفر دکتر در علوم مادی - در طب - داروسازی - فارغ التحصیل فیزیک و شیمی که سالها فکر کرده باین نتیجه رسیده است که مطلب کاملاً دو تا است ، عالم بودن ، دانشمند بودن ، عارف بودن ، فیلسوف بودن ، مجتهد بودن مطلب دیگر است ، بنده بودن مطلب دیگر ، این علوم برای بنده خدا زینت است ، و برای غیر بنده خدا موجب بدبختی و معطلی ، راه بندگی و طریق آقائی دوره مختلف و متفاوت است ، علوم که برترین آنها اصول طب و بهداشت است ، باید خود را باموازین شرع تطبیق دهد نه دستورات شرع باقوانین ناقص این علوم موافقت نماید ،

علم نبود غیر علم بندگی (عاشقی) سابقی تلبیس ابلیس شقی -

دیگر علوم بازبچه های متغیری بیش نیست ، اگر از حوصله این نوشته

خارج نبود. ثابت میگردم که علاوه بر اینکه هیچنوع کمکی بیشرت و سعادت بشر نکرده است موجب بیچارگی و عقب ماندگی هم شده است.

بعد از این مقدمه مختصر وارد درموضوع می‌شویم، قبل از آنکه نکاتی چند برض رسام، اولاً باید خوانندگانرا متوجه سازم که در این مطالب ضامن صحت از هر جهت نیستم ممکنست مطابق با واقع نباشد، چیزهاییست که دیده باشنیده یا فکر کرده‌ام ممکنست صحیح باشد یا غلط.

ای کسیکه عازم سفر حجی، باید اولاً سلامت و طاقت خود مطمئن باشی باید خودرا چندروز در اختیار بکنی بزک مسلمان و طرف اعتماد که از اوضاع آب و هوای حجاز باخبر باشد بگذاری و از او بخواهی که سلامت و طاقت تورا آزمایش نماید، و دستورات غذا و بهداشت بدهد، اگر چنین تنمائی ممکن است در محیطی که هر کسی بفکر خود است بیمار شوی و اردست بروی در این صورت مشؤل هم هستی،

برای هر کاری آمادگی لازم است تو که تصمیم مسافرت راه خدا گرفته و میخواهی وظیفه واجب و مهمی را انجام دهی از یکماه پیش خودرا آماده نما: اگر مستان تریاکی آنرا ترک کن، اگر سیگار میکشی یا ترک نما یا تقلیل ده، اگر ضعیف هستی با ورزش و غذا و دو خودرا قوی ساز، اگر عادت بکرمانداری در مدت یکماه دو ماه به آفتاب و گرما و راه رفتن خودرا عادت ده، اگر دندانست خرابست اصلاحش نما، اگر بجنک و جدال و فحش و ستیزه عادت داوی ترک کن، کار سفر مثل چمدان بستن غذا پختن رختخواب بستن مانند اینهارا یاد گیر، مزاج خودرا پاک گردان، کبد و روده را تصفیه و تنقیه نما، اگر چنین نکنی ممکن است در معرض خطر افتی، و ممکن است کتاه کار شوی، اسباب سفر آماده گردان، وسیله سفر هر قدر سبکتر و زبده تر باشد بهتر است، خلاف آنچه میگویند برنج و روغن و امثال آن چندان لازم نیست، من و رفقایم بردیم و بی مصرف بر گردانیم، (وضع مسافرت آقای دکتر باطیاره و وضع مخصوص بوده، ولی برای ما برنج بسیار مفید افتاد و زیادی آن هدیه خوبیست برای آشنایان بین راه) آنچه بنظر اینجانب از اثنائیه و غذا مفید است فهرست وار تذکر میدهم، یک چمدان بزرگ و جادار، یک چمدان (ترموس) بسیار بزرگ، یک فرش سبک، چراغ قوه یک همداد و قوه یدکی، ظرف آب لیو که در آن محکم باشد چوب بنبه کافی نیست، بهتر است درب آلیو قدری نمک بریزند که ایجاد گاز ننماید، چند همداد قوطی کمپوت، یک چراغ بریوس و یک نظرف نفت حللی محکم یا فلزی، یک ماشین اصلاح باشاهه های مختلف، قیچی، سوزن نخ آئینه، شانه، ملافه های سفید علاوه بر احرام، گیوه علاوه بر کفش مخصوص احرام یک کتری، ۲ عدد استکان و فنجان، قوری لمایی کوچک، چاقو، قاشق. همانطور که گفته شد این اثاث سبک و کوچک و کم حجیم باشد، زیادی موجب زحمت و عقب ماندگی است، - اما خوراکی: بدانکه خوراکی در هوای گرم مصرف زیاد ندارد

و بیشتر غذا را مایعات ، میوهجات تشکیل میدهد ، و در صورت امکان میوه پخته (کمپوت) ت البته هر مزاجی ممکن است بغذائی معین عادت داشته باشد ، و بغذای دیگر مانوس نباشد آنچه ذکر می شود برای هموم است ، رویهم غذای ده روز همراه باشد ، (البته این دستورات برای مسافرین راه زمینی نیست ، برای کسانیکه بوسیله اتومبیل و از راههای مختلف مسافرت می نمایند باید راه را در نظر داشته باشند و از اهل خبره دستور گیرند) پس از ده روز دسترسی بغذای مناسب هست ، برای ده روز : چهار کیلو نان خوب لازم است که خشک و کم روغن باشد ، برنج دو کیلو ، آلوئی خشک خراسانی دو کیلو که هم برای خیس کردن مفید است هم برای آش و خورش ، روغن یک بسته یک کیلو کافی است و نباتی خوب برای هضم آسانتر است ، قندوشکر یک کیلو و نیم ، اگر میل بغذا بختن دارید مقداری عدس و باقالی و سبزی خشک همراه ببرید که هم برای دم بخت و هم برای آش بکار می آید ، نمک و ادویه فراموش نشود ولی هر کدام چند مثقالی ، چائی کم بردار چون چائی های خوب فراوانست ، کمپوت بسیار مفید است و همچنین آب لیمو ، لیمو عانی ۲۰۰ گرم خورد و پاک کنند که دم کرده آن مفید و گواراست ، آب نبات لب ترش برای مکیدن و تعارف بدیگران خوبست ، زحمت حمل ماست کیسه را بخود راه ندهید سر که شیر و مسکنچین مفید و خورش خوبست . کلیه اثاث و لباس و غذا کمتر از ۲۰ کیلو بشود بیش از ۳۰ کیلو موجب ناراحتی است .

دواجات - بطوریکه بیان شد لازم است پیش از سفر معاینه بدن اگر بیماری در بدن است و طبیب مسلمان تشخیص داد نباید خود را بخطر انداخت ، و آنچه دوا لازم است از پزشک خانوادگی دستور باید گرفت ، در این مورد بیزشکی که دیانت او مهرز نیست نباید مراجعه کرد که از این اشخاص خطر و عنادورزی دیده شده ، در این سفر که زحمت و عدم تناسب هوا و غذا برای عمومست باید از مزاج خاطر جمع باشید ، اگر خاطر جمع شدید خود را آماده ساز و متوکل بغذا باش - ادویه ای که بنظر میرسد : مقداری شیرخشت که موقع یبوست و شدت حرارت حل آن در آب سرد و خوردن بسیار نافع است ولی در غیر آثار اسهال ، قرص ویتامین ب صد میلی گرمی یا ۵۰ میلی گرمی در حدود ۵۰ عدد بردارید و روزی یک عدد میل کنید قوای عصبی و مقاومت را زیاد میکند ، قرص ویتامین ث ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلی گرمی ۵۰ عدد روزی یک یا دو عدد میل ننماید ، بدن را در مقابل بیماریها قوی و بقوای حیاتی کمک میکند . چند عدد قرص سولفو کرانیدین و شبیه آن ، برای اسهال مفید است ، محلول مرکور کرم یکصد ۵۰ گرمی بایک قطره چکان برای درد چشم در چشم بچکانید و برای زخم بندگی ، یک لوله روغن بنی سلین مالیدن آن بجلد ، بدن را در مقابل شمع آفتاب حفظ می نماید ، پودر برای عرق سوزی و گرمزدگی ، یک قوطی قطره کورامین و شبیه آن برای طپش قلب روزی سه مرتبه ۲۵ قطره با آب سرد مفید است ، چند عدد عدد باند (نوار تنزیبی) چند گاز استریره برای زخم بندگی و خونریزی ، چند عدد قرص مسکن برای درد سر و دندان ، این دواها در موقع نبودن پزشک مفید است ،

و گشایش کار پزشک است ، ممکن است چیز های دیگر مورد احتیاج باشد که باید پزشک دستور دهد . نکاتی چند درباره بهداشت :

۱- کرنگهدار من آنست که من میدانم
خداوند همیشه و در هر جا حافظ جان بندگانش ، ولی نهی لالتقوا را نباید فراموش کرد ، باید مسافرین محترم حج بحفظ و سلامتی بدن خود در حدود امکان بکوشند تا مسؤول نشوند ، باین جهت مراعات این نکات برای سلامتی مفید است ،
۱- در فصل تابستان و گرما سفر را باید کوتاه گرفت اگر قصد توقف دارید نقاط خوش آب و هوا را در نظر داشته باشید ،

۲- بهتر است پیش از ایام حج بمدینه منوره مسافرت ننمایید اگر بشود عتبات را نیز قبلا زیارت کنید که بعد از تمام شدن حج یا یکسره بوطن بر گردید یا بشام و بیت المقدس و مصر مسافرت ننمایید .

۳- اشخاص کم بنیه زیارت مدینه و عتبات را ممکنست بعد از مراجعت بوطن با فرصت بیشتر انجام دهند .

۴- از مخارج غیر ضروری مثل خرید سوغات کم کنید تا چند روز ایام حج و در ازدحام و گرمای درخج دستتان باز باشد و برای سلامتی خود از صرف پول خودداری نکنید ،
۵- انشاء الله درجه معطل نخواهید شد اگر معطل شدید جا و مهما انتخاب خوب انتخاب کنید و از گرما و آفتاب بپرهیزید ،

۶- هر چه میخواهید در حجاج توقف کنید سعی کنید در مدینه باشید و عمارات خوب و پشت بام دار انتخاب کنید تا شب راحت بنحوا بید ،

۷- اگر ممکنست روزی یکبار استحمام ننمایید اگر مقدور است قدری یخ در آب استحمام بریزید .

۸- در هرات و منی گویچه مجبورید در چادر بیکه زده اند باشید ولی بهتر است در وسط جمعیت نباشید ،

۹- بیشتر بیماری اثر آفتاب زدگی است سعی کنید که کمتر در آفتاب حرکت ننمایید و رفقا و محل خود را مراقبت ننمایید تا کم نکنید ، در محل چادر بیریق یا علامتی نصب کنید که کم کردن چادر خطرناکست ،

۱۰- رمی جمرات و قربانی را در هوای خنک و صبح انجام دهید و با بلد حرکت ننمایید .

۱۱- در اقامت بفرات و منی تا ممکن است از غذاهای سنگین و چرب خصوص

گوشت اجتناب ننمایید و بخوردن میوه و آب میوه و کمپوت و شربت و چای اکتفا ننمایید .

۱۲- تا ممکن است تماس خود را با بهداری و چادر امیر الحاج قطع نکنید و رفقا را از جای خود خبر دهید و از جای آنها مطلع باشید که در پیش آمد بیکدیگر کم نکند .

۱۳- از راهنمایی های و اندرزهای اعضای سفارت و کمسیون بهداری بخوبی استفاده ننمایید که برای راهنمایی و هدایت شما آماده اند .

آنچه گفته شد جامع و کافی نیست ، برای این مسافرت با اشخاص خبره از هر جهت مشورت ننمایید .

دکتر اسمعیل کوثری

درمظان استجاب دعا التماس دعادارم

روز ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۷۱ - ۱۹ مرداد ۱۳۳۱ باتفاق آقای سرهنك نورالله كنجی و آقای میرزا رجبعلی منزه شه‌میرزادی كه بوسیله بدل ایشان مستطیع شدم و آقای علی اكبر بوستان قناد، عازم حركت شدیم ، هوا گرم است و مزاج ما و عموم ایرانیان با گرمای عربستان سازگار نیست ولی عشق و علاقه و مسئولیت در مقابل وظیفه مشكلات را آسان می نماید ، دوستان ، خویشان ، زن و بچه ، برای بدرقه آمده اند هر چه وقت حركت نزدیک میشود عواطف رقیقتر و هیجان احساسات بیشتر میگردد ، مادر میان این امواج احساسات گرفتاریم باید از يك يك وداع كنیم و بدرخواست ها و التماس دعاها گوش بدهیم ، در این موارد محرومیت ها و آرزوهای مادی و معنوی در خاطر ها خطور می نماید هر يك بالحنی درخواست دارند كه در مواقع استعجابت برایشان دعا كنیم ، بچه ها میخواهند با ما بیایند ، بعضی روی صندلی ها برای خود جا گرفته اند بچه ای است در آتش تب میسوزد و از خلال ماشین ها و دست مادر و خواهر می گریزد كه خود را با تو میبیل برساند و سوار شود كه بامن بیاید ، سفر عجیبی است ، شاید آخرین دیدار خویشان و دوستان باشد و مرك دیوار بلندی میان ما بكشد و باقیچی خود برای همیشه رشته های عواطف و محبت را قطع كند ، ما در میان جاذبه های گوناگون گرفتاریم ، این حالت بسی شباهت بحال احتضار نیست كه شخص دچار كشاكش و میان سرحد دنیا و آخرت و علاقه های مختلف گرفتار است ، قایق زندگی گاهی دچار امواج مخالف موت و حیات است گاهی در كنار ساحل حیات اندكی مستقر میشود باز امواج آنرا دستخوش تلاطم می گرداند ، به این جهت آنحالت را حالت سكرات میگویند .

ساعتی از شب گذشته بود سوار ماشین شدیم ، بدرقه كنندگان آنقدر جمیع های شیرینی و آجیل اطراف ما روی هم چیده اند كه جا بر همه تنك شده ارزش این هدایا و تمارفات ارزش مادی نیست ، محبت و علاقه است كه باین صورتها جلوه می نماید رشته های محبت است كه دلها را باهم متصل می نماید صورت های مادی آن مثل جلوه از جلوه های طبیعت فانی میشود ، ولی حقیقت آن در قلوب و نفوس بصورت های معنوی باقی میماند ، بهتر

است بدرقه کنندگان بجای اینگونه شیرینی ها که عموماً سالم و مطبوع نیست ، انواع میوه های خشک و تر از قبیل آلو و خوشاب و مرباجات هدیه کنند که هم غذا و هم دواء است بخصوص برای حجاج و در فصل گرما ، ما در حمل و مصرف شیرینیجات دچار زحمت بودیم ، نان های خشک و برنج ایران در این مسافرت غذای سالم و خوبی است که مانندش در کشور های دیگر کمتر دیده می شود و باید باندازه ای باخود بردارند که در نقل و انتقال هم بزحمت نباشند .

در میان شور و محبت دوستان و خویشان اتومبیل حرکت کرد خیابان های گرم و پر غبار جنوب تهران را بسرعت پیمود وارد جاده شهر ری گردید دیوارها و خانه ها و کوره پزخانه های دو طرف جاده که بالای قبرستان چند صد ساله و از خاک ملیون ها اموات ساخته شده از نظر میگذشت آمیختگی سکون و حرکت و موت و حیات را از خاطر میگذرانند ، پس از چند دقیقه گنبد زرین شاه عبدالعظیم علیه السلام با چراغ های فروزانش چون ستاره درخشانی در کنار افق تاریک تهران نمایان شد سر تعظیمی خم کردیم و سلامی دادیم و وارد شدیم ، فضا رو بتاریکی میرفت که نیمکره درخشان ماه در میان افواج ستارگان از زیر پرده افق ظاهر شد در پیچ و خم های جاده کاه تهران در میان غبار و زیر نور چراغها در کنار کوه البرز به چشم میآمد و مارا بهقب می کشید ، گاه آسمان و چراغهای ابدی آن مارا به ابدیت می کشاند ، سخنان و گفتگوهای بدرقه کنندگان صداها و آهنگهای آنان مانند صدا های درهمیکه در میان کوه و دره پیچند و دور شود کم کم دور میشد ، و چهره ها از صفحات خیال مات میگردید مشکلات سفر و ابهام آن مانند بلند و پستی جاده از خاطر میگذشت ، و مارا در باره بازگشت باین سرزمین میان بیم و امید میداشت ، در میان این خیالات مبهم و درهم و بیم و امید نقطه درخشان مقصد و عشق بآن لحظه بلحظه در ذهن می درخشید و افق تاریک را روشن میکرد و موجب اطمینان نفس و سکونت قلب میگردد این پرده های خیال تاریک و روشن پی در پی از مقابل چشم میگذشت که از بالای تپه گنبد حضرت معصومه یکی دیگر از ستارگان خاندان پیغمبر (ص) در میان کویر ظلمانی نمایان شد ، بقم رسیدیم صبحگاه که بزم حرکت به کاراژ رفتیم کاراژدار از کمی مسافر نالان و چشم طمعش بهرسونگران بود تا نزدیک ظهر چند زن و بچه عرب عراقی را بدام انداخت تمام راهروها

و صندلی‌ها را بر کرد ولی هنوز نفس آزمندش در هیجان و کیسه طمش پر نشده بود که دیگر همه بهیجان آمدند و اتومبیل حرکت کرد، همه از تنگی جا و سروصدا و آه و ناله زنها و بچه‌های عرب در زحمت و متأثر بودیم، چه باید کرد؟ هنوز اول سفر است باید بردبار و صبور بود از این وقایع بسیار در پیش داریم، ناملايمات و گرفتاری‌ها برای همین است که روح تحمل و حکومت بر نفس پیدا شود، چه ناملايماتی که لازمه زندگیست و چه برای انجام وظیفه و تکلیف است،

این دیک زخامیست که در جوش و خروش است

چون پخته شد و لذت دم دید خموش است

شب رسید چند ساعته استراحت کردیم پیش از ظهر از حوالی کرمانشاه عبور کردیم از اینجا وضع و آداب تغییر می‌نماید، قهوه‌خانه‌ها پر جمعیت و بازار قمار گرم است، لباس‌های کردی، سبیل‌های کلفت، پیراهن‌ها و اکالهای عربی زیاد دیده می‌شود لپچه‌ها مخلوط از فارسی و کردی و عربی است فعالیت قاچاقچیان و قاچاق‌بران در گاراژها، قهوه‌خانه‌ها، ادارات زیاد است، چشمهای ناآرامشان بهر گوشه و کنار و بسوی هر ماشین و درمیان هر جمعیتی کار میکنند، و با کارمندان دولت و مأمورین سرحدی ایما و اشارات و لغاتی دارند، در چند کیلومتر میان قصر و خانقین چندین مراکز گمرکی و تقشیر برقرار است که در هر کدام چند ساعت مسافرین باید معطل شوند، هر چه می‌خواهند بسر مسلمانان می‌آورند رشوه میگیرند بد اخلاقی میکنند هر گونه توهین روا میدارند، این منظره هر مسلمان بیدار و غیوری را متأثر می‌نماید که چگونه بیگانگان و دولت‌های دست‌نشانده آنها میان مسلمانان دیوار کشیده اند و بیکره اسلام و جامعه مسلمان را قطعه قطعه کرده اند و بنامهای موهوم خطوط سرحدی و عناوین نژادی همه را از هم جدا و بجان هم انداخته‌اند، امید است دیری نگذرد که روابط محکم و معنوی مسلمانان این تارهای بافته بیگانگان را بگسلاند و دیوارهای سرحدی را خراب گرداند.

پاسی از شب گذشته بود که از این بندها عبور نموده وارد خاک عراق

شدیم، نیمه شب در میان درخت‌های نخل و روشنی چراغها دو کنبداختران

درخشان و امامان هادیان ، کاظمین علیهما السلام نمایان شد ،

هنوز ساعتی از شب باقی بود که ماشین در یکی از بازارهای نزدیک صحن متوقف شد ، مهمانخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها همه بسته ماهم گنج و خسته ایم بارها رادر کنار بازار جمع کردیم نه جای استراحت است نه از ترس دستبرد میتوان چشم بهم گذارد ، گاهی راه میرویم گاهی می نشینیم و تکیه می دهیم هوا گرم و فضا نامطبوع است ، در انتظار دمیدن سپیده صبح و نسیم رحمتیم ، کم کم دود سماور قهوه‌خانه‌ها و بخاری شیر فروشها با صداهای گرفته و خشن صاحبانش در بازار می پیچید و خمیازه خواب و آپسین و جنبش زنده گی نو شروع شد ، بانک اذان از بالای گلدسته‌ها تجدید حیات را اعلام نمود ، درهای صحن بروی مشتاقان خسته باز شد ، اثاث را بکسی سپردیم ماهم جزء افواج زائرین بطرف صحن براه افتادیم ، شستشو کردیم ، وضوء گرفتیم وارد حرم شدیم ، نور چراغها و روشنی صبحگاه مخلوط شده نسیم بین الطلوعین بانسیم بادبزنها باهم درآمیخته نور ایمان از چشمها و چهره‌ها می درخشد اینجا سرحد میان صورت و معنا و آخرت و دنیا است و مدفن دوشخصیتست که رابط خلق با خالقند ، رفتار و گفتارشان رشته های نوریست که وابستگان را از سقوط در تاریکیهای دنیا بالا می آورد و بسطوح عالی بهشت میکشاند ، اینجا هم یکی از دریچه‌های بهشت است که نسیم رحمت و مغفرت از آن میوزد ، ماهم مثل جمله آلودگان خود را در آن معرض آوردیم پیشگاه آنان سلام کردیم و از خداوند طلب مغفرت و خیر نمودیم و در ساحت جلالش سجده کردیم و نماز خواندیم ، خستگی‌ها و کدورت‌ها تخفیف یافت با نشاط و روح تازه بیرون آمده وارد زندگی جدید شدیم ، در یکی از مهمانخانه‌ها منزل نمودیم ، همه حجاج ایرانی که مثل ما تذکره عراقی دارند در کاظمین جمعند تا تذکره‌ها را بویزا رسانند و وسیله حرکت فراهم کنند گفته میشود که دولت ایران سفارت خود در عراق دستور داده یا خواهد داد ، در صحن و بازار هر دو نفر که بهم میرسند می پرسند چه خبر داری ؟ در این بین شنیدیم که عده از حجاج ایرانی چون از اجازه دولت مایوس شده اند خود را بجمعه دارها فروخته تا آنها را از راههای غیر عادی و خطرناک بحدجاز ببرند ، آشنایان و دوستان آنها مضطرب بودند و از زوار برای سلامتی آنها درخواست دعا می نمودند ، ما قصد داشتیم اگر وسیله حرکت زودتر فراهم شود

یکسره بمدینه برویم تا چند روزیکه بموسم حج مانده از زیارت روضه رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام بهره مند باشیم و چون موسم نزدیک شود از مسجد شجره (ذوالحلیفه) که میقاتگاه مسلم رسول اکرم است احرام بندیم، معلوم شد وسیله مستقیم برای مدینه در عراق نیست، وقت هم تنگ می شود ناچار از این تصمیم منصرف شدیم، کار مهم ما در عراق اجازه ویزا و تهیه وسیله است، دولت ایران موافقت نمود، تذکرها بهره زحمت که بود بویزای دولت ها رسید، صاحبان بنگاههای حمل و نقل بوسیله نثریه ها و اشخاص مشغول تبلیغ شدند، بیشتر حجاج در میان این تبلیغات و وحشت عقب ماندن متحیرند، در اینگونه موارد سلیقه ها و روحیات مختلف، هر دسته ای را بسمتی می کشاند، بعضی ها محکوم سلیقه هستند فکر و نظر را کمتر بکار می برند، بعضی ها با اشخاص بصیر مشورت می نمایند و اندیشه و نظر را بکار می برند، بعضی محکوم نظر مردمی هستند و تمهیداً از آنها می پذیرند، بعضی متوسل باستخاره می شوند، ولی برای هر یک از این امور موردیست پیروی از سلیقه در موردیست که هدف جدی نباشد، تعبد از کسی پسندیده است که مشخص و دارای حسن نیت باشد، اگر استخاره چنانکه معمول است مطابق بادستور باشد، در موردیست که خیر و شر را از راه نظر و مشورت نتوان تشخیص داد و شخص دچار تجیر شود، کسانی که در هر موردی دانه های تسبیح را پس و پیش می برند، فکر را در دیدن جهات مختلف امور حیاتی و عاقبت اندیشی از کار می اندازند، و نمیتوانند اراده ثابت و محکمی داشته باشند، پوشیده بودن مصالح برای تکمیل عقل و قوای نفسی است، یکی از علماء دین میگفت اگر استخاره باین اندازه لازم بود خداوند با هر کسی یک تسبیح گواشتی می آفرید، بهر حال حجاج از جهت سلیقه یا مشورت یا استخاره هر دسته راهی در پیش گرفتند و بوسیله متوسل شدند، ما هم بدام شرکت فتح افتادیم از هر نفر هفتاد و پنج دینار عراقی (هزار و پانصد تومان) گرفت تا از عراق به بیروت با اتومبیل های نرن درجه دو ببرد و از بیروت بجده باطیاره و همچنین برای بازگشت، در میان این عجله و سرگردانی حجاج، بازار صرافها و مهمانخانه ها و کاراژدارها و شرکت ها گرم شد و هر چه میخواستند می گرفتند و هر نوع معامله انجام میدادند، این زیانها و ناراحتی ها را بیشتر از ناحیه دولت ایران باید دانست که آنقدر اجازه را بتأخیر انداخت تا وقت بر حجاج

تنگ و میدان برای متعددی‌ها باز شد، جیب‌برهای بغداد هم فرصت خوبی بدست آوردند بین بغداد و کاظمین و بازار صرافها خطرناک‌ترین نقاط بود باید حواس حجاج هنگام وصول حواله و تهویض پول جمع باشد، تنها حرکت کردن صلاح نیست، ما از بغداد برمی‌گشتیم سوار اتوبوس کاظمین شدیم در راه روها مردم مختلفی ایستاده بودند اتوبوس قدری از جسر دور شد که جناب سرهنگ صدا زد جیب من را زدند تا در میان جنجال براننده فهمانیم و ماشین متوقف شد چند دقیقه طول کشید، جلو درهای ماشین را گرفتیم تا کسی بیرون نرود، شرطه ماشین را مقابل شهر بانی کاظمین نگاه داشت، رئیس شهر بانی فهماندم که ایشان از رؤسای شهر بانی ایرانند و هزار تومان از جیبشان در این ماشین زده اند یک زن و مرد مسافرین را تفتیش کردند چیزی معلوم نشد، ما را بردند باطاق انگشت‌نگاری عکسهای تمام جیب‌برها را از مقابل ما سان دادند تا شاید قیافه یکی از آنها آشنا بنظر آید نتیجه گرفته نشد، وعده دادند پیدا خواهد شد، ما هم وقت معطلی و تعقیب نداشتیم فردا باید حرکت نمائیم.

«در کاظمین دو مؤسسه علمی و تربیتی است، اول کتابخانه جوادین است که با همت حضرت علامه شهرستانی تأسیس شده، محل آن در ضلع جنوب شرقی صحن است، کتابخانه منظم و مفصلی است که محل رفت و آمد فضلا و مطرح مباحث مختلف است، چون ایشان در ایران بودند ما از درك محضرشان محروم ماندیم، حضرت علامه شهرستانی از ذخائر و گنجینه‌های مسلمانان هستند که خواص ایشانرا بهتر می‌شناسند و از گوهرهای فکریشان استفاده مینمایند،

دوم دارالعلوم علامه خالصی است که بناء آن ناتمام است، ویوسته جلسات تعلیمی و تبلیغی برقرار است و از ملل و مذاهب مختلف در آنجا رفت و آمد می‌نمایند و پیشرفت و اثر آن روز بروز محسوس است، مسلم است که علمای دین با وضع آشفته دنیا و مسلمانان نباید ساکت باشند ولی باید بیدار و مراقب باشند که سیاست‌های پیچیده و زود گذر روزآنانرا مقهور نمایند، سیاست‌های روز چون سیل خروشان معلول حوادث موقت جوئیست، که پس از جوش و خروش و شوراندن کل ولای درها ضمه طبیعت و دل درها نابود می‌شود حق چشمه جوشان و متصل بمنبع است که پیوسته جاری و حیات بخش است.

حریم بقعه‌های ائمه دین که مورد توجه و محل رفت و آمد عموم مسلمانان است باید مرکز بخش علوم ریشه‌دار و معارف نورانی اسلام باشد نه محل... تغییر وضع بسته به هوشیاری و بیداری مسلمانان و اتحاد و همفکری پیشوایان آنهاست. وقت تنگ شده زیارت همه بقاع مطهره نمی‌رسیم، عصر یکشنبه بسوی کربلا حرکت کردیم در دو سمت جاده پیشرفت عمران و آبادی نسبت به ایل‌های گذشته محسوس بود در قصبات هم‌لوله‌های آب و چراغ‌های برق دیده می‌شد، چندین کیلومتر اطراف کربلا را انخلستانها احاطه کرده از چند فرسخی بارگاه با عظمت حسین نمایان است درخت‌های مستقیم و تنومند خرما مانند کارد احترام در دو سمت جاده صف کشیده‌اند حرکت شاخه‌های آویخته، برگهای پهن و تیز ساقه آنها گویا مراسم احترام را نسبت بزرگترین این آستان بجای می‌آورند، ماشین ما نزدیک غروب از میان صفوف نخلها و سایه‌های قد کشیده آنها گذشت غروب وارد کربلا شدیم، این سرزمین و این بقعه برای هر بیننده خاطراتی را برمی‌انگیزد و هر کس باندازه آنچه از گویندگان شنیده و در کتابها خوانده و از اسرار این سرزمین درک نموده چیزهایی می‌بیند و سخن و آهنگ‌هایی می‌شنود، منظره میدان جنگ صفوف آراسته، مقابله حق و باطل، نور و ظلمت، سرهای نیزه شمشیرهای تیز، کر و فر سپاهیان، کشته‌های بخون غلطیده، بدن‌های قطعه قطعه، چهره‌های خشمگین و درخشان مردان خدا، خیام و سراپرده‌های برافراشته، اطفال و زنان مضطرب، رفت و آمد و اجتماع و افتراق آنان، این مناظر آمیخته است با صداهای گوناگون، یکی رجز می‌خواند و چون شیر می‌خروشد، آندیگر در حال خطابه است و برای هدایت می‌کوشد، آن زن بالای نقش برادر و پدر یا شوهر نوایی دارد، آن طفل بگوشه این خیمه و بدامن این زن از این منظره هولناک پناه می‌برد و درخواستی دارد، این پرچمدار و فرمانده فرمان میدهد، منظره صف مقابل هم با صورت‌های دیگر پیش چشم می‌آید، پس از چند ساعتی گرمای هوا و جنگ با آخرین شدت می‌رسد و هیجان سواره و پیاده بالامی‌گیرد گردوغبار برانگیخته می‌شود صداهای اطفال کوچک تازنان پر دگی تا شیران جنگجو بهم آمیخته می‌شود، ظلمت شهوات پست، تاریکی آفاق فکر و میدان جنگ، امواج سرخ‌فام خون، برقه‌های ایمان و امید برضوان با برق‌های شمشیر و نیزه بهم آمیخته و درهم است، پس از ساعتی بدنهای آرمیده در خاک و خون و

سرهای برافراشته بر نیزه‌های بلند سرفراز از میدان بیرون می‌آیند، فاتحین شرمنده و شکست خورده، با سرهای سر بلند شکست خوردگان فاتح و عزیزان جگر سوخته سخنور، بکوفه بر میگردند، این خاطرات گاهی منظم و مرتبط، گاهی پراکنده و متفرق در کنار این بقعه و بارگاه از نظر هامی‌کنند، آنگاه سالار شهداء و فرمانده نیروی حق و ایمان را مینگرد که بدنش در این سرزمین خفته و روحش بصفوف بهم پیوسته اهل ایمان پیوسته: نهیب میزند پیش بروید: نهرا سید: دل را بخدا بندید: و سر را براه او دهید: فتح با شماست، فتح با شماست، ..

آنگاه زائر مانند سرباز فرمانبر قدمی برای اظهار فرمانبری پیش می‌گذارد و نزدیک آستان می‌ایستد و می‌گوید، السلام علیک یا ابا عبد الله ما هم سلامی به پیشگاه مقدسش و شهداء اطرافش نمودیم و بطرف بارگاه ابا الفضل متوجه شدیم، وارد صحن شدیم، در اینجا نیز پرده‌ها و فواصل زمان از مقابل چشم برداشته شد، در این مکان فرزند علی را میدیدم که در میان امواج خون و در برابر ستون‌های شمشیره و نیزه ایستاده، بدنش مشبك شده، و از بازویش خون می‌ریزد، همی نعره میزند: لا ارب الموت اذالموت وقی... سلامی به پیشگاه این مظهر ایمان و شجاعت و نمونه عالی وفا، و صداقت نموده برای استراحت برگشتیم، بالای بام بلند مسافرخانه روی تخت‌خواب دراز کشیدیم، شهر و اطراف آن نمایان است، اطراف را نخلستان‌های متصل احاطه نموده شهر با ساختمانها و چراغها در وسط است گنبدها و گلدسته‌ها مشرف، بشهر است، ستاره‌ها از بالا میدرخشد، اشارات ستارگان باز پرده زمان را از میان برداشت این سرزمین را بیابان خشك و خالی از اهل دیدم، حباب‌های پر از هوا بچشم آمد که با هم جمع شده و بصورت انسان در آمده، و برای خود بقاء و پایداری گمان کرده، و حق را با شهوات خود مخالف پنداشته و بنیروی خود مغرور شده، میدان جنگی آراسته، مظاهر حق را بتخاک و خون کشیده، اندکی بعد دریای خروشان حیات موجی‌زد حباب‌ها محو شدند، از بالای مناره‌ها صدا بلند شد: الله اکبر: اما الز بدفیندهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض... صدق الله العلی العظیم... در همین حال خوابم ربود این صداها در گوش هوشم بود این مناظر از پیش چشم فکرم می‌گذشت که آهنگی آشنا بگوشم رسید چشم باز کردم از بالای

دلداسته‌های حسین مؤذن میگفت: الله اکبر!! چشم ستارگان بازتر بود، بادقت بسا کتین زمین می نگر بستند، از جا برخاستیم سلام وداع نموده و بطرف کاظمین برگشتیم، بارها را بستیم و بسوی شرکت نرن حرکت کردیم، با آنکه شرکت انگلیسی است ولی باز هم از جهت وقت منظم نبود پاسی از شب گذشت که با عده از حجاج ایرانی بسوی شام حرکت کردیم، برای این راه اتومبیل‌های خوبیست، چون از حدود عراق و شام گذشتیم یکسره بیابان است جز مقداری از راه که آسفالت است جاده هم بچشم نمی آید، این ماشین و وسائل آب و خواب و... دارد، شیشه‌ها همه بسته، با بودن وسائل تهویه هوای داخل گرم است و بیرون هم پیدانیست گرفتار زندانی شده ایم! اطاق راننده هم بکلی جداست هرچه بدیوار میکوبیم، فریاد میزنیم، فریادرسی نیست، متوجه شدیم در دیوار مقابل دکه هائیبست و بالای آن به ربی نوشته است دکه راهنگام خطر فشاردهید، حالا میخواهیم فشاردهیم، مبدا مسئولیتی داشته باشد، بالاخره بنامش یکی از رفقا غش کند، جناب سرهنگ حاضر شد، بشرطیکه خوب غش کند، و اثری از هشیاری از او ظاهر نشود، رفقا هم نخندند، سرهنگ غش کرد کف از دهانش میریخت سینه اش بالا آمدنک خطر بصدا درآمد ماشین متوقف و درب باز شد پیش از سروکله متصدیان نسیمی وارد شد همان مفتتم بود، در حالیکه بادبزنها بدست رفقا است و اطراف مدهوش را گرفته اند، بطرف متصدی حمله نمودیم، نگاهی کرد با ترش روئی و انگلیسی ما بانه گفت: شیشه‌ها لعیم است، محکم در را بهم زد و ماشین راه افتاد! کم کم هوا ملایم شد؛ و متوجه گر و غبار بیرون شدیم، معلوم شد صلاح در محکم بودن دریچه‌هاست، جز در دو محل که اندکی توقف نمود، شب را یکسره میرفت ولی هرچه میرفت در حاشیه های افق جز کاسه وارو نه آسمان درخشان چیزی دیده نمی شد، سپیده صبح همسفران را برای نماز بجنب و جوش آورد ناچار باز دکه خطر را فشار دادیم ماشین متوقف و در باز شد بدون چون و چرا همه بیرون ریختیم بعضی با آب ته آفتاب مشغول وضوء شدند بعضی خاک پاک را برای تیمم بروی خود میکشیدند، خضوع بندگی در چهره همه نمایان بود نصف نماز بسته شد، سپس سوار شدیم، آفتاب چون کشتی نور در میان اقیانوس بی حد فضا لرزان بالا میآمد هرچه نظر میکردیم جز بیابان و لوله های غبار ماشین‌ها از دور و نزدیک چیزی پیدا نبود، نزدیک ظهر رشته‌های

باریک کوهها در طرف راست بچشم می آمد، این رشته ها دنباله سر رشته کوه های سوریا و لبنان است، آن سر رشته ها وسیله اتصال قرون و تمدن های گوناگون قدیم و جدید است، کوه است که باوقار و سنگینی، در دامن مهر و محبت خود فرزندان آدم را میپروراند؛ و از پستان خود آب حیات میدهد و در کنار خود شهرها و تمدنها پدید می آورد، هر یک از این فرزندان و تمدنها چون دوران خود را پایان رساند، یا دستخوش عوامل هلاک و مورد غضب خدای قهار گردید، کوه آن مام مهربان بالای تربت آنان اشک حسرت میریزد، از اشک او بندرها و ثمرات عقلی گذشتگان میروید: و تلك الايام نداولها بين الناس .

اینجا سرزمین شام و فلسطین است، حلقه اتصال شرق و غرب و رابط تمدن و آثار قدیم است! سرزمین قدرت روم شرقی و حکومت بیزانس و گهواره پرورش پیمبران و حکومت مقتدر صدساله اسلامی است، در کوه و دشت آن بر قهای سر نیزه و شمشیر سر بازان شرق و غرب و گرد و غبار سم اسب های آنان و نمره فاتحین بگوش و چشم می آید، سرود و دعاهای پیمبران و زمزمه تورات و زبور و انجیل بیش از هر جا از این سرزمین شنیده می شود، بانك صفوف نماز و تکبیر مسلمانان مجاهد در این سرزمین بیشتر محسوس است، باغستانهای زیتون و انجیر پی در پی از مقابل چشم میگذرد نزدیک ظهر دوشنبه ۲۵ ذی قعدة وارد خیابانهای اسفالتی براق شام شدیم و در کنار خیابان مصفا و نهرهای جاری آن پیاده شدیم اطای در مهمانخانه ای گرفتیم نزدیک مغرب وارد مسجدی نظیف شدیم، در صفوف جماعت آن مردمان باوقار و مؤدب و تحصیل کرده زیاد دیده میشد، بعد از نماز شیخ جوان خوش سیمائی تفسیر قرآن گفت، آنشب در مهمانخانه استراحت کردیم، قدری آفتاب بالا آمد که با اتوبوس شرکت بطرف بیروت حرکت کردیم، جاده سراسر آسفالت براق، هوا شفاف و ملایمست، در فراز و نشیب و پیچ و خم و هر چه مقابل چشم است باغستانها و نهرهای جاری و سبزه زار است، فاصله شام تا بیروت ۲۵ فرسخ یا ۱۵۰ کیلومتر است در وسط راه با فاصله کمی دو محل بازرسی سرحدی و گمرکی یا مظهر تجزیه و مقطع بیکره اسلامی بقطعات کوچکست! تا دود بیکهای طمع استعمار چپان بدون مقاومت جای گیرد، این گردنه سرحدی گردن سر و پیکر شام و لبنانست که قطع شده!!

پس از ساعتی معطلی و بازرسی حرکت کردیم در دامنه کوه وحاشیه دریا، بیروت نمایان شد، اینجا خط اتصال اروپا و آسیا و اسلام و مسیحیت است، مهمترین مخاطرات تاریخی برای مسلمانان در این قطعه، جنگهای صلیبی است، کشتیهای بادی با شراعهای برافراشته و صلیب هائیکه در مقدمه آن نصب شده پی در پی از دل دریا سر بیرون میآورند و مجاهدین مسیحیت را از پیران سالخورده تا اطفال خورد سال در ساحل بیروت پیاده مینمایند! این جنگ و حمله مقدس مذهبی برای نجات بیت المقدس است: در مقابل سباهیان غیور صلاح الدین ایوبی و دیگر سرداران اسلام کوه ودشت را گرفته و آماده دفاع و حفظ سرحدات اسلامند، در پشت چهره های مسیحیت و صلیب های آنان چنگال های سیاستمداران استعمارچی اروپا و ذلت مسلمانان و تجزیه قوای آنها را می نگرند ...

این مخاطرات از توجه و دقت در وضع طبیعی و جغرافیائی مرا باز میداشت پرده روی آن کشیدم و بادوربین نظامی آقای سرهنک مناظر دور و نزدیک و شهرهای ساحلی لبنان را تماشا میکردم: جاده از میان باغهای وسیع و عمارات چندطبقه قسمت کوهستانی بیروت عبور می کند، آن تأثرات و وحشتی که از دیدن کاخهای شمیران براریم پیش میآمد در اینجا نبود، خود تعجب میکردم چرا هر وقت از طهران بشمیران میرفتم این کاخها که در میان باغها و بالای تپه ها و با سنگها و آجرهای الوان ساخته شده براریم موحش بود، عوض خوشحالی از پیشرفت عمران و آبادی متأثر و اندوهناک میشدم؟ متوجه شدم که در ایران بیشتر کاخ نشینان را از دور و نزدیک میشناسم و میدانم چگونه این ساختمانها بر استخوانهای فرسوده بینوایان برپا شده و بادیدن آنها مقایسه با زندگی مردم جنوب تهران و مردم پریشان دهات و ولایات بخاطر م می آید، میدانم که در میان این کاخها چه مغزهای کم شعور و اعمال زشتی وجود دارد، ولی در بیروت همان ظواهر است، نه صاحبان کاخها را میشناسم نه باخلاق آنان و زندگی عموم مردم آشنایم، این است که فقط جمال طبیعت را می نگریم که با صنعت آمیخته شده. این مخاطرات و مناظر بسرعت گذشت چه خوب بود زود گذشت! وارد بیروت شدیم، کجا منزل نمائیم؟ مهمانخانه های بیروت مظهر زندگی و آداب اروپا و تقلیدهای غیر شاعرانه شرقیست برای سکونت رهروان بسوی حق و حجاج مناسب نیست، علاوه این روزها

بر جمعیت و کرانست ، گفتند محل قرنطینه جای مناسبی است بحسب درخواست رفقاء اتومبیل ، ما را یکسره بقرنطینه برد ، حیات وسیعی است و اطاق های متعددی با وسایل ، ولی چون فقط ایام حج دائر میشود اطاقها و حیات پر از زباله است بعضی از رفقا ، این محل را نپسندیدند اختلاف در گرفت ، سروصدا بلند شد ، من از ماشین بیاده شده و کناری نشستم و برقا گفتم هر کس هر جا میخواهد برود من از اینجا حرکت نمیکنم بیشتر تبعیت کردند و انانرا با این آوردند ، چند نفر هم بسوی مهمانخانه ها روان شدند ، اطاقها تنظیف شد فرشها را روی تخت ها گستریم سماور ها و پریموسها بکار افتاد ، جای آزاد و راحت و دارای لوله کشی است دریا هم نزدیک است ، ما اولین کاروانی بودیم که اینجا وارد شدیم ، پشت سر هم اتوبوس ها و سوارها آمدند و حجاج ترك اسلامبولی و ایرانی وارد شدند ، همین جا که مورد بی اعتنائی رفقا بود پس از دوروز در محوطه حیات هم جان بود ، اولین سالی بود که دولت ترکیه برای حج بار عام داده بود تر کهای با ایمان دهات و قصبات و شهرهای ترکیه هر کدام اندک استطاعتی داشته براه افتاده بودند بیشتر با همان لباسها و جورابهای پشمی ییلاقی و سفره نان حرکت کرده بودند ، احساس میشد که فشارهای بیدینی عکس العمل شدیدی در آنها ایجاد نموده ، هر دسته ای که وارد میشد مأورین سفارت ترکیه بسر کشی می آمدند تذکره آنها را برای ویزا جمع میکردند اگر بیماری بود بیمارستانها میبردند وسیله طیاره و کشتی برایشان فراهم میساختند ، مقابل آنها ایرانیها هر چه تصور کنید بیسروسامان بودند نه کسی سراغشان میآمد و نه اتحاد و یکرنگی داشتند ، اول طلوع فجر و هنگام ظهر و مغرب نماز جماعت آنها در مسجد و محوطه حیات برپا بود ، با آنکه عدّه از علماء در میان ایرانیان بود عموماً متفرق و فرادا نماز میخواندند ، در عوض بازار نوحه گری و دم گرفتن گرم بود ، گاهی ترگها و اهالی بیروت از صدای گریه جمع میشدند و بگمان آنکه حادثه روی داده با تاثر میپرسیدند چه پیش آمده ؟ حساب آنکه ما در یک کشور نیم اروپا و نیم اسلامی و در میان مسلمانان دیگر هستیم در بین نبود ! ساحل دریا تماشائی است بواسطه پیچیدگی کوه و دریا قسمت شرقی ساحل و شهرها و قصبات پیداست ، شناوران جوان و بچه در تمام ساحل دسته دسته فرد فرد یا برای تفریح و ورزش یا برای صید جانور های دریائی از صبح تا شب مشغولند ، ماهی در این سواحل دیده نمیشد ، بعد از چند دقیقه که به عمق

آب فرو می‌رفتند جانورهائی را از میان سنك،ها و خزرها بیرون می‌آوردند که هیچ ندیده بودیم و برای تقسیم آن میان اطفال جنک در می‌گرفت ، بعضی از این جانورها باندازه گردوی درشت و شبیه بخار بشت بود که بعد از مدتی در خارج آب خارهای اطراف حرکات منظم مینمود ، با چاقو درون آنرا بیرون می‌آوردند و با اشتها می‌خوردند این نمونه از وضع و اختلاف زندگی مردم اینسامان است ،

ما هم بار ققای خود در روز چندین بار آب تنی و شنا می‌کردیم ، ولی از وقتیکه یکی از همسفران فریادی زد و بسرعت با بازوی سرخ شده از آب بیرون آمد دیگر احتیاط می‌کردیم و از ترس جانور دریائی زیاد پیش نمی‌رفتیم هنگام عصر هم روی صخره‌ها می‌نشستیم و با دوربین شهرهای طرابلس و قصبات و کارخانه‌ها و کشتی‌ها را تماشا می‌کردیم ، بعضی از رققا هم که بهمما نغانه‌ها رفته بودند از شلوشی و گرانی و مناسب نبودن وضع بقرنطینه برگشتند ، در این چندروز برای انجام کارها و دیدن وضع اینکشور چند باری پیاده و سواره با ترن‌های برقی و اتومبیل در خیابانهای شهر گردیدیم: خیابانهای سر اشیب، بناهای چندین طبقه ، مغازه‌های پراز کالا های خارجی، مردم آرام و منظم ، مسلمان و مسیحی ممتاز نیست، با بعضیکه می‌خواستیم سر صحبت باز کنم می‌پرسیدم ، تو مسلمانی یا مسیحی ؟ مسلمانها بیشتر با این عبارت جواب می‌گفتند ، الحمد لله انا مسلم ، احزاب دینی و سیاسی زیاد است ولی تظاهرات کم ، چوب و چماق ، فحش و ناسزا و متلك از احزاب و عابر و شوفر و شاگرد شوفر دیده و شنیده نمیشود، اختلاف زندگی بسیار محسوس است کنار شهر و حدود ساحل ، کوچه‌های تنگ و کثیف، مردم بیچاره و زندگی سخت دیده میشود ، هر چه بالا می‌روید زندگی بهتر و طبقات متفاوت تر است کنائس و مدارس و مؤسسه‌های علمی دستگام مسیحیت فعالیت بارزی دارد کشیش‌ها با جنب و جوش مخصوص زیاد بچشم می‌آیند ، چون اینجا حلقه اتصال شرق بغرب است و دستگام کشیشی بهترین وسیله و نفوذ استعمار میباشد باینجهت فعالیت دستگامهای کنائس در اینگونه کشورها بیشتر است ، سیاستمداران اروپا پس از تجزیه کشورهای اسلامی بوسیله همین دستگامها وارد نمودن خانواده‌های مسیحی از خارج و کم نمایانند احصایه مسلمین در بیروت ، این شهر را بعنوان اکثریت مسیحی شناسانند و رسمیت

رئیس جمهور را مسیحی مقرر داشته و بیشتر شئون اداری و اقتصادی کشور را بدست مسیحیان دادند ، با اکثریت مسلم اسلامی در تمام لبنان ، مسلمانان را تحت نفوذ گرفتند و بعنوان تساوی در حقوق نخست وزیر را از سنت و رئیس مجلس را شیعه شناختند تا زمینه اختلاف میان مسلمانان باشد ولی مسلمان و مسیحی عموماً از حکومت ناراضی بودند و زمینه انقلاب ریشه دار را فراهم میساختند ،

یکروز هم بسراغ آقای دکتر مصطفی خالیدی رفتیم ، ایشان نماینده احزاب دینی مسلمانان بیروت در انجمن شعوب المسلمین کراچی بودند ، مرد فاضل و باایمان و خدمتگذار است ، مؤسسه طبی مفصلی دارد که عده زیاد از زنان و دختران مسلمان و مسیحی برای طب و قابلیگی باروش اخلاقی و ایمانی عمیقی تربیت میشوند ، در بیروت بحسن خدمت و فضل و ایمان سرشناس است در انجمن کراچی نطقهای آتشین داشت ، پذیرائی گرم نمود پس از مذاکرات در اطراف وضع مسلمانان و نتایج انجمن شعوب المسلمین که در همین سال تأسیس شده بود گفت هر گونه کار و احتیاجی باشد رجوع کنید و ما شین من در اختیار شماست ، از محبت ایشان قدردانی کردیم نامه هم بمدیر شرکت طیران شرق وسطی نوشت و بیرون آمدم . از جهت گرمی هوا ماندن در بیروت تا نزدیک موسم حج برای عموم مطلوب بود ، ولی اجتماع روز افزون حجاج و محدود بودن کشتی و طیاره همه را نگران کرده بود ، نامه دکتر خالیدی برای مدیر شرکت مؤثر افتاد بنا شد همراهان را معرفی کنیم تا روز حرکت تعیین شود ، عده از حجاج خراسانی و شیرازی بعلاوه رفقای طهران همه میخواستند جزء همراهان باشند ، برای همین در شرکت کشمکش پیش آمد که موجب کدورت شد و ما گرفتار محذور شدیم بالاخره شیرازیها و خراسانیها پیش بردند ؛

وضع ایرانیها بسیار نامطلوب بود نه زبان میدانستند نه مأمورین سفارت بحالشان میرسیدند ، برای استمداد و گله گوی سفارت ایران رفتیم آقای پوروالی سفیر و اعضاء سفارتخانه هم نمیدانستند چه بکنند ، سفیر عصبانی بود و میگفت من هر سال گزارش هایی از وضع حجاج داده ام ولی وزارت خارجه اعتنائی نکرده ، و امسال هم هیچ دستوری از طرف دولت نرسیده که وظیفه ما چیست !!

در میان این سرگردانی و تحیر جیب بر های بیروت هم حواسشان جمع بود، از جمله هنگام سوار شدن ترن جیب حاج زرباف را زدند و معادل سه هزار تومان بردند همه ما متأثر شدیم ، ولی چه باید کرد رفقاء تسلیمش داده و سرگرم گرفتاریهای خود شدند ، قرار حرکت بسوی جده عصر شنبه شد، از بیروت کم کم اسمها و عناوین تغییر مینمود ۰۰۰ حاج علی : ساعت حرکت شما کی است ؟ حاج تقی : چقدر بول سعودی تهیه کردی ؟ حاج حسین ماست بیروت هم همراه بردار : حاج بی بی لباس احرام را دم دست بگذار ، حاج خانم ؛ تو مزاجت خوب نیست خاک شبر بخمال را فراموش نکن ۰۰۰ البته عنوان حاج برای کسانی که ساعت حرکتشان نزدیک شده مسلم تر بود، در چند روز فرصت در بیروت بازار کتابهای مناسب مختلف و بحث مسائل گرم است با هم میخوانند و عبارات را با دقت معنای میکنند و میپرسند، فتوهای مختلف را برای هم نقل می نمایند، قرائت حمد و سوره را بیشتر اهمیت میدهند که نماز طواف نساء اشکال پیدا نکنند !! از همه مهمتر موضوع ماه است و احرام ، شب جمعه ۳۰ ذی قعدة (بحسب تقویمهای ما) کنار دریا و بالای بلندیهای ساحل برای استهلال جمع شدیم هر چه دقت کردیم و دور بین انداختیم چیزی دیده نشد افق بخار داشت و جهت را درست نمیشناختیم .

محرم شدن از بیروت هم کار مشکلی است ، اگر از جنبه شرعی بوسیله نذر بتوان محرم شد ، ولی طول زمان تار سیدن بمکه و انجام سعی و طواف عمره با اختیاری نبودن و مسائل و استتلال کار مشکل و موجب کفارات متعدد خواهد شد ، میرویم بجده میکوشیم که خود را بنزدیکترین میقاتگاه برسائیم ، وقت حرکت نزدیکست بار و اثاث هم زیاد است حمل و نقل آن سخت و کرایه بار در پیاره گران است ، قسمتی از اثاث را بکتابخانه عرفان بردیم و بحاج ابراهیم زین سپردیم . اول مغرب بود که اتوبوس شرکت پیاره بقرنطینه آمد ، همه منتظرند تا نام چه کسانی را میخوانند ، چون نام ما را خواند از جا برخاستیم با همان نظر حسرت که ما بقافله های گذشته نظر میکردیم دیگران بمانظر میکردند ، در حقیقت دعا کردیم ، اتوبوس حرکت کرد و از شهر بیرون آمد وارد جاده مستقیمی شد که اطراف آنرا درختهای سرو احاطه کرده بود ، بفرودگاه رسیدیم ، چراغ های فرودگاه حجاب نوری است که مناظر اطراف دیده نمی شود ، خیابان ها راهروها سالن ها

بر اوجمهیت است ، غرش نشست و پرخواست طیاره ها ، سر و صداهای عربی فارسی تر کمی گویج کننده است ، بیشتر حجاج که وقت حرکتشان امشب نیست در خوابند ، نفیر خواب ، سرفه های شدید و پر صدای پیر مردهای بی ماسکه موجب خنده و تفریح ایرانیان حساس است ، در میان این سرگرمیها نام ما را خواندند و اناث را وزن کردند و اجازه ورود بمحوطه فرود گاه دادند ، با اضطراب و عجله که همه در این سفر مبتلا هستند وارد طیاره شدید ، چون یونس در شکم این نهنگ قرار گرفتیم ، مارا بلعید و دهانش بسته شد ، غرشی کرد و بدور خود چرخید ، ناگهان خود را در میان امواج تاریک هوادیدیم ، گاه بایونس هم آهنگ بودیم ، **فنادی فی الظلمات ان لاله الا انات سبحانك انی كنت من الظالمین** : گاه بانوح و همسفران کشتی او - **بسم الله هجر یهاو هر سیها ان ربی لغفور رحیم** ، و هی تجری بهم فی موج کالجبال ... دستخوش امواج تاریک هوا هستیم ، هواپیما که از نوع سربازبری زمان جنگ است با غرش و نعره با امواج دست بگریبان است ، صعود میکند ، بیائین پرت می شود ، ما در میان این قطعات آهن قرار گرفته و هستی مظاهراً بسته بچند پیچ و مهره و سیم و مفتول است ، چاره جز انقطاع کامل نیست باید فقط دل باو بست :

ما طالبان رویت - ما عاشقان کویت

از غیر تو رهیدیم - غمها به دل خریدیم

ای رازدان دل ها - بپذیر سعی ما را

عهدت به دل بیستیم - از غیر تو گسستیم

دست از حیات شستیم - بر موج ره نشستیم

شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

طیاره در زیر خیمه تاریک شب پیش میرود ، هر یک از ما حال و مقالی داریم از دریچه طیاره با اطراف و بالا و پائین مینگریم ، در بالا میخ های نورانی ستارگان خیمه شب را بسقف آسمان کوبیده ، در حاشیه افق بالای امواج تاریک و روشن دریا هلال مضطرب شب دوم یاسوم یا چهارم نمایان است ، گاه در میان امواج دریا عکس ستارگان چون عکس آمال در امواج فکر جوان بچشم میآید ، گاه رشته های منظم چراغهای برق شهرهای لبنان و سوریا ، چون برق آمال از اوج غرور جوانی بسرعت میکندرد

خستگی ، نسیم ملایم جوی ، غرش بکنواخت طیاره ، دهشت ، خواب شیرین بدنبال آورد ، پس از ساعتی ، حرکت و جنب و جوش بعضی از رفقا همراه از خواب بیدار کرد ، گفتند سپیده سرزده نماز بخوانیم نه آب وضو فراهم است نه جهت قبله ثابت است و نه بدن قرارداد ، شرایط ظاهر آن جمع نیست ولی در شرایط باطنی کمتر نظیر دارد .

خط پهن فجر صادق در افق حجاز مانند خط دوخشان لاله الاالله که از این افق سرزرد نمایان شد ، دنبال آن اشعه آفتاب سرزده اولین بوسه اش بر پرده ها و بدنه طیاره ما بود ، طیاره با تواضع بطرف سرزمین قدس خم شد طوافی کرد و بر زمین نشست ، هوای صبح ملایمست ، نسیمی از سمت دریا می وزد ، اینجا اول از حاج سراغ مطوفش را میگیرند ، یکقسمت مقدرات آینده در تعیین مطوف است ، چند نفرند که مطوف ایرانی ها یا شیعه ها میباشند باید در میان اینها یک نفر را نام ببریم ، چنانکه از معنای کلمه بر می آید ، مطوف برای راهنمایی باعمال حج و نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج بوده است ولی در این زمانها بخصوص امسال کار مهم مطوف اداره کردن حجاج از جهت وسیله حرکت و تهیه چادر برای عرفات و منی و تعیین زمان حرکت می باشد ، همینکه حاجی وارد حجاز شد دیگر از خود هیچگونه اختیار ندارد نمیتواند آزادانه هر وسیله خواهد فراهم سازد و هر وقت خواهد از جده بمکه و از مکه بمدینه حرکت نماید ، چون این آزادی زبان زیادی بدولت فقیر ! که همه منابع ثروت بدست اوست میرساند پس مطوفها باجگیران هستند ، همینکه هنگام ورود ، حاجی نام مطوفی را برد شش دانگ در اختیار اوست و آنچه میدو شد سهمی برای او و بیشتر مال دولت است ، گاهی بمناسبت مختلف بیش از آنچه دولت تعیین نموده میگیرند ، بما گفتند غنای مطوف خوب است : ما هم جزء دستگاہ او شدیم و از اغنام او گردیدیم . امسال اولین سالی بود که باج حج «خواه» القاء شده بود در انجمن شعوب المسلمین کراچی که چند ماه پیش از موسم حج تشکیل شد در روزهای آخر جلسات تلگرافی ، از طرف نمایندگان ملل اسلامی پادشاه سعودی شد و از وی درخواست القاء باج حج گردید ، ما نمایندگان ایران هم تلگراف را امضاء نمودیم - پس از چند روز هم جواب آمد و دستور بسفارت های سعودی داده شد که بکشورهای اسلامی لطف پادشاه حجاز را اعلام

نمایند ، باین جهت امسال جمعیت حاج بیش از سالهای گذشته بود ، و با پولهایی که مطوف‌ها بناوین دیگر میگرفتند ضرری بمنافع دولت نرسید! این نکته را هم باید توجه نمود که پیشنهاد تلگراف و صورت آن از طرف یکی از نمایندگان دولت سعودی بود!

بهر حال مطوف جمعیت این طیاره معلوم شد، حالا باید وضع ائاث را معلوم نمایم تا هوا گرم نشده خود را بشهر و سرمنزلی برسانیم ، معلوم است حاجی که از راه دور آمده و مال و جان خود را برای زیارت خانه خدا و انجام وظیفه کف دست گذارده ، چون وارد سرزمین حجاز می شود خود را از هر حیث در اختیار دستگاہ دولت سعودی میگذارد، از مأمورین این دولت که خود را مظهر کامل تربیت اسلامی می دانند و همه مسلمانان را ناقص و منحرف می شمارند، انتظار دارد که با روی گشاده و اخلاق اسلامی از او پذیرائی کنند ، از میز بانان خود و پاسداران خانه خدا جز این توقمی ندارد: ولی متأسفانه در اولین ورود بسرزمین مقدس که خانه هر فرد مسلمان است با ترش رویی و درندگی مأمورین دولت روبرو می شود: چون سراغ ائاث خود را گرفتیم مردی را نشان دادند که چندگی بالای سکوئی نشسته بود و چند نفر چو بدار اطرافش ایستاده بودند ، من چون چند کلمه عربی می دانستم سپر بالای بعضی ایرانیان بودم، جلورفتم و برسم بر اداری اسلام سلام کردم و از او پرسیدم ائاث ما چه خواهد شد و از که و گججا تحویل بگیریم؟ ناگهان چهره اش برافروخت و چشمان سیاهش سرخ شد ، و بالحن تند گفت: سید ما کوهنا حرامزاده روح روح !! سید اینجا حرامزاده نیست برو برو ! ، مقصودش این بود اینجا دزد ندارد، و کنایه ما! که دزدها حرام زاده ها هستند ! مثل اینکه لغت حرامزاده را برای پذیرائی ایرانیها یاد گرفته بود! ما هم دیدیم با این مرد سخن گفتن نتیجه ندارد ، معلوم شد این آقای خوش خو و خوش رو رئیس گمرک فرودگاه است ، اینکه جواب نشد آیا باید بمانیم یا برویم، بکججا مراجعه کنیم؟ از دزب دیگر سالوت فرودگاه بیرون آمدیم اتوبوسها ایستاده اند برای بردن حجاج بشهر، خواستیم سوار شویم باز آن مرد را دیدم آنجا ایستاده ، چون رفقا نسا راحت و نگران بودند گفتیم شاید حالش بهتر و خویش آرام شده باشد ، با احتیاط نزدیکش رفتم و با ملایمت سراغ ائاث را گرفتم ، ناگهان برافروخت و فریادی زد

و کلمات سابق را شدید تر تکرار نمود ، میخواست بطرف حمله ورشود چوق با آن ضعف و خستگی کمک با مزاجم سازگار نبود ، روی از او گرداندم و با وقار بطرف اتوبوس روان شدم و حساب پذیرائیهای تا آخر توقف را کردم ، اتوبوس براه افتاد ، مارا میان میدانی وسط آفتاب پیاده کرد ، اینجا باید منتظر نماینده مطوف باشیم تا مارا ضبط نماید ، بعد از ساعتی نماینده غنام آمد چه باید کرد ؟ کاری آورد در مقابل سرپوشیده نگاهداشت اثاث مارا تحویل گرفت و میان گاری ریخت ولی مفرش بزرگ نیست ، ناچار دنبال گاری و گاری دنبال نماینده غنام حرکت کردیم ، در میان کوچه و مقابل قهوه خانه ایستاد ، اطاقی پهلوی قهوه خانه است اینجا مرکز نمایندگی غنام درجده است ، جمعیت زیادی از حجاج همه در حال حرکت و تحیر بسر میبرند ، کجا باید منزل کنند چندروز در هوای سوزان جده با نبودن وسائل باید بمانند ؟ جده یک مهمانخانه معروف دارد آنهم اطاق و تختی ندارد ، شهر جده دو قسمت است ، یک قسمت شهر جدید که محل سفارتخانه ها و مأمورین دولتی است در این قسمت خانه ها نوساز و دارای برق و آب است ، قسمت دیگر شهر قدیم جده است که خانه های آن دارای دیوارهای بلند و منحرف و درها و پنجره های کهنه و فرسوده می باشد و صحن و آب هم ندارد ، مارا باطاقی دریکی از این خانه ها راهنمایی کردند و گفتند بهتر از این پیدا نمی شود ، ساعتی استراحت کردیم گاهی در گرمی شدید هوا از طرف دریانسیمی می وزید اینجا باید پول مطوف و کرایه ماشین داده شود تا در دفتر واردین وارد شویم و روز حرکت بطرف مکه مهین شود ، ولی آنقدر از دحام و جمعیت اطراف اطاق نماینده مطوف را گرفته که دسترسی باو مشکل است . مفرش بزرگ که فرش ورخت خواب در آن است چه شده ؟ پس از مدتی پی جوئی معلوم شد مفرش را کنار کوچه در میان خاکها انداخته اند ، گرمی هوا و مناسب نبودن جا همه را ناراحت کرده ، آن عده از ایرانیها که یکسره باطیاوه وارد جده شده اند و مزاج متدرجاً خود را تطبیق نموده فشارشان بیشتر است ما چون بتدریج آمده ایم شاید راحتتر باشیم . مقابل اطاق نماینده مطوف اجتماع زیاد است ، مثل کیشه بلیط فروشی و دکان نانوائی پولها روی دست است باز بانهای مختلف التماس می نمایند ،

کسانیکه باین سفر نرفته اند اینگونه مشکلات را تصور نمی نمایند ، این

اجتماع برای چیست ؟ برای آنستکه روزحرکت و وسیله معین شود ، چون کسی در تهیه ماشین و حرکت آزاد نیست ؛ هر نفر باید ۹۱ ریال سعودی (هر ریال تقریباً ۲۵ ریال ایران بود) بعنوان مطوف و کرایه کامیون تا مکه بدهند تا حق مطالبه وسیله حرکت داشته باشند! این سنگر هم باهمت رفقا فتح شد ، باج ما را تحویل گرفتند ، فعلاً باید پی در پی برویم ، مطالبه کنیم تا ما را حرکت دهند .

نزدیک غروب است برای شستشو و انصراف از کدورتها بطرف دریا رفتیم ، از میان کوچه‌های متعفن بلم های ماهیگیری و چادرها عبور کردیم ، آفتاب چند متر بالای افق دریا است شعاع آن با الوان مختلف از خلال مه و سطح دریا منعکس است ، از آفاق دورا دور هوا و دریا پی در پی طیاره و کشتی نمایان می شود ، اینها حاملین حجاجند که از هر فج عمیقی رهسپارند ، رو بطرف شرق جده با دوربین : در دامن دور بیابان سلسله کوهستانی نمایان است ، اینها رشته کوههای اطراف شهر مکه است . ماشینهای سواری و اتوبوس و کامیون از جده تا چشم می بیند در حرکت است ، نظر حسرت ما آنها را بدرقه میکنند ، بار الها: کی ما هم در رشته لبیک گویند خواهیم در آمد؟ بسوی غرب و بطرف دریا می نگریم طیاره و کشتی است که پی در پی می رسد ، به طرف شرق بر میگردیم ماشینهاست که از جده بیرون می آید ، و آهنگ لبیکشان از عمق بیابان بگوش می رسد ، سبحان الله!! روزی در ساحل این دریاعده مردوزن جوان و سالخورده ایستاده و چشمشان را با آفاق دریا دوخته منتظر بودند ! منتظر بودند که کشتی بادی برسد و آنها را از این سرزمین بر بایند ، چون شهر مکه و این سرزمین آنها را نمی پذیرفت ، مردم این سرزمین آنها را مانند مجرمین نابخشودنی بزجر و شکنجه گرفته بودند ! درهای رحم و عاطفه را چون درهای زندان ، و آبونان بروشان بسته ، و دستهای ظلم و زبان دشنام را بر آنان گشوده بودند ، گناهشان این بود ، که کلمه توحید بزبان می آوردند ، و دعوت محمد امین (ص) را لبیک می گفتند اینها زنان و مردانی بودند که خانه و زن و فرزند را پشت سر گذاردند ، علاقه‌ها را بریدند از شهر و وطن خود نیم شبها بیرون آمدند تا خود را بمحل امنی برسانند ، و هجرشان بآنها گفت: آن طرف دریا سرزمین آزاد است ، پادشاه مسیحی آن مرد با ایمان و آزادمش و مهمان نواز است ، گفتند از همه چیز

دست می کشیم، بیابانهای سوزان را می پیمائیم، از بالای امواج مرگبار دریا می گذریم، تا در محیط آزاد حبشه، نفسی بکشیم و با تنفس بکلمه لا اله الا الله، تجدید حیات نمائیم، این عده مردوزن بندرهای ایمان بودند که طوفان عصبیت مکه و بادهای مخالف آن آنها را پراکنده نمود، و در هر زمین مستعدی چند دانه افکند، روح ایمان آنها را پروراند و رشد داد و بشمر رساند، امروز چندین میلیون شدند، که نمایندگان آنها از زمین و آسمان و دریا بهمین سرزمین لبیک گویان بر می کردند، سرپرست این جمعیت جعفر بن ابی طالب بود که در بار نجاشی مقابل پادشاه و سران مسیحیت و نمایندگان قریش ایستاد، و آیات سوره مریم را تلاوت نمود، نجاشی های های میکرست، وزراء و کشیش ها مدهوش شعاع این کلمات بودند!! نمایندگان قریش خود را شکست خورده می دیدند، - چون نجاشی آرام گرفت بطرف جعفر روی آورد و گفت: شما میهمانان عزیز منید تا بخواهید در سرزمین من بمانید، و بسوی نمایندگان قریش متوجه شد، گفت: من پیروان کسیکه ناموس اکبر براو نازل می شود چنانکه بر موسی و عیسی نازل می شد بدست شما نمیدهم. سر کرم ارتباط و اتصال گذشته و حال تاریخ این سرزمینم که متوجه شدم نیم قرص خورشید بدریافرو رفته، و هلال ماه بالای سراو کمان گرفته! سر سایه های دراز و تیز خاها و سنکها در اعماق ظلمت بیابان فرو رفته! باید بمنزل برگشت - از پله های تارک منزل بالا رفته وارد اطاق شدیم هر کدام از رفقا اثنائی را از فرش و پتو و پریموس و قابلمه کته برداشتیم نفس زنان از میان راهروهای باریک باقی پله هارا پیمودیم تا بیام منزل رسیدیم، هنوز نفس می زدیم که از گوشه بام يك شبیح سیاهی جنبید و فریادی زد:

ز نیست بالغت شکسته عربی و عصبانیت میگوید اینجا جان نیست، از آن پشت بام یکمتر تبه پائین تر آمدیم، پشت بامی است پر از خاک فرشها را پهن کردیم غذائی خوردیم و خوابیدیم، صبح برخاسته هیچ نمیدانیم تکلیف چیست چون اختیاری از خود نداریم، یکی از رفقا سخت از ما عصبانسی است که چرا اقدامی نمیکنید؟ هزارها نفر مثل ما سرگردانند چه میتوان کرد؟ بفرض آنکه بوسیله توسل باین و آن و توصیه، برای ما امتیازی در نظر گرفتند، این سفر برای الغاء امتیازات است!

بافشار رفقا مجبور شدیم بطرف سفارت ایران راه افتادیم معلوم شد از آنها هم کاری ساخته نیست، هوا گرم است منزلها مناسب نیست، آب کم است ربا زحمت تهیه می شود، معلوم نیست چند روز با این وضع باید بسر ببریم، رفقا که متأثر و عصبانی اند چه کنند؟ اینجا زن و بچه نیست که بسر آنها داد و فریاد کنند تا هیچان خود را تسکین دهند، ناچار باید چیزی را بهانه کنند تا در یچه بخار باز شود و از فشار درون بکاهد!! از طرف دیگر زمان احرام نزدیک است، باید تر مزا قوی نمود و الاسعی باطل و نتیجه غیر حاصل خواهد بود، لا رفت و لافسوق ولا جدال فی الحج: تنها محل آسایش و سرگرمی مسجد است، اینجا ارزش مسجد بسیار محسوس است، مقابل وضع خانه ها، مساجد نظیف است حصیرهای پاک در آنها گسترده شده، محل رفت و آمد اشخاص گوناگون است، تنها محلیست که در آن بخشش مطالبه نمی کنند، مخصوص وقت نماز که پنکه ها بکار می افتد در این موقع شخص که وارد مسجد می شود چنان است که از حمام گرم بیرون آید، ولی از نظر اقتصاد همینکه نماز تمام شد بادبزنها از کار می افتد! ظهر است بمسجد رقتیم صفوف نماز بسته شد شیخی بالحن قوی و جذاب جلو ایستاده نماز خواند، چون نماز تمام شد نزدیک رفتیم سلامی کردم جواب متکبرانگه گفت، برای آنکه بسخنش آورم و از خشونتش بکاهم، گفتم الحمدلله همه برادریم و من هم باشما نماز گذاردم و از دیدن شما خورسندم، با خشونت عربی و تعصب مذهبی که از چهره گرفته و چشمان براقش نمایان بود جواب خشکی گفت، گفتم مبتلا بدردر شده ام و سر من طاقت آفتاب ندارد، آیا نزد شما جائز است که در حال احرام سر را بپوشانم و آیا فدیة باید بدهم؟ بالحن تندی که میخواست بفهماند چرا از قرآن بی اطلاعید، این آیه را خواند: فمن كان منكم مریضاً او به اذى من رأسه ففدية ۰۰۰ گفتم شیخنا این آیه را جمع به تراشیدن سر در مورد احصار است! آنگاه اول آیه را خواندم: و اتوا الحج والعمرة لله ۰۰۰ ساکت شد، در ضمن باو فهماندم که ادعای شما اطلاع از قرآن است ولی فقط آیات را سطحی حفظ می نمایند و همین را موجب امتیاز خود از دیگر مسلمانان میدانید، برای آنکه باو بیشتر بفهمانم که غرور بیجائی دارد، گفتم شما خود را از جهت تمسک بدین وعمل به آن از تمام مسلمانان ممتاز میدانید و دیگران را اهل بدعت می پندارید با آنکه

بیشتر اعمال شما خصوص نسبت به حجاج بهیچوجه بآدین مطابق نیست! بر آشفت و گفت برای چه؟! گفتم کتب فقهی و فتاوی علمای مارا بنگرید: باتفاق می گویند ازاله نجاست از هر مسجدی بر هر مکلفی واجب است و نجس نمودن مسجد حرام است، بکفر مسلمانی از صدها فرسخ راه با عشق و علاقه برای انجام حج می آید، پولها خرج می نماید زجرها می کشد، از علمای خود تقلید مینماید، این باور شدنی است که بیاید عمداً بیت الله را نجس نماید!! آنوقت شما که خود را نمونه کامل دین میدانید بکشتن او فتوا میدهید، در ماه حرام و در کنار خانه خدا که یک مورچه را نمیتوان کشت کردن او را میزند! (داستان سید ابوطالب بزدی در سال ۲۴) من با شدت و تأثر با او سخن میگفتم و او وعده عرب و ایرانی گوش میدادند، چون سخن باینجا رسید گفت اصلاً عجمها احترام مسجد را نمی کنند صله را با شدت بلند کرد: بنگر: بنگر: چطور با کفش وارد مسجد می شوند، بادست بسمت دربها که حجاج وارد می شوند اشاره میکرد، قسمتی از مسجد که محل وضوء و ادرار است، واردین ایرانی و ترک در آن قسمت کفشها را میپوشیدند چون نزدیک فرشها و محل نماز میرسیدند بیرون می آوردند، با شدت غضب، شیخ از جا برخاست و با پنجه قوی خود دست من را گرفت کشان کشان با پای برهنه بطرف محل وضوء و تطهیر برد تانشان بدهد! چون بآنجا رسیدیم دست مرا رها کرد و مثل شیر به حجاجی که کفش پپاداشتنده حمله کرد یک فریاد بسر این میزند، یک مشت بر سینه آن، کفش آن یکی را می گرفت و بیرون پرت میکرد!! بیچاره حاجیها همه متعجبند نمیدانند چه بگویند قدریکه آرام شد باز دست مرا گرفت با پاهای برهنه که بطرف مستراح رفته بودیم بمسجد برگرداند، حالاً میخواهم باو بفهمانم ما بول و ترشح را نجس میدانیم و اینها به احترام مسجد در آن قسمت کفش می پوشند ابداً گوشش بدهکار نیست، از این جمود و غرور و بی توجهی متأثر شدم و از مسجد بیرون آمدم.

سری هم برای فرستادن کاغذ بیستخانه بزیم: آنجا هم درهم و برهم است برای کسانی که زبان نمیدانند همه چیز سخت است، با آنکه وضع پست و مقدار تمبر در هر کشوری ثابت و منظم است اینجا حاجی باید حواسش جمع باشد، از بعضی بکریال پول میگیرند و نیم ریال تمبر میدهند یا خود کاغذ

را گرفته تمر میچسباند و بصندوق میاندازند !!

امروز یا فردا وسیله حرکت بمکه فراهم خواهد شد ، تکلیف احرام چیست ؟ حجاج ایرانیکه یکسره به جده آمده اند و بعنوان نذر محرم نشده اند پی دویی در باره تکلیف احرام سؤال می نمایند ، جواب این سؤال هم مشکل است اگر بگوئیم از جده محرم شوید فتاوی معمولی در حال اختیار تصریح به جواز ندارد ، اگر صریحاً بگوئیم بروید از نزدیکترین میقاتگاه های معین احرام بندید ، در این هوای گرم و فراهم نبودن وسیله این فتوا یا احتیاط ممکن است موجب تلف نفس یا نرسیدن باعمال حج شود و خلاف احتیاط باشد ، نزدیکترین میقاتگاه مسلم بجده جحفه است ، جحفه میقات دوم یا اضطرابی برای کسانی است که از مدینه می آیند ، میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحلیفه است ، اگر بعذری از آنجا احرام نبستند باید در جحفه بندند ، و برای کسانی که از شام و مصر و مغرب می آیند جحفه میقات اختیاریست ، جحفه در وسط راه بین مکه و مدینه و نزدیک ساحل و جنوب شرقی و ابغ واقع است ، در اوائل اسلام محل آبادی بوده ولی حال جزیک چهار دیوار و چاه آب متروکی در آنجا آبادی نیست .

برای آنکه تا حدی این مشکل حج که با مسافرت باطیاره پیش آمده روشن شود ، بطور اجمال بوضع میقاتگاهها و آراء علماء اشاره می نمایم ، میقاتگاه محل های است که در سنت و دستورات برای احرام معین شده ، یعنی شخص حاج نمیتواند پیش از آن محرم شود و نه میتواند در حال اختیار بدون احرام از آن بگذرد ، احرام فقط باید از آن مواضع باشد ، در حدیث میسره است گوید : حضور حضرت صادق سلام الله علیه رسیدم چهره ام متغیر بود ، فرمود از کجا محرم شدی ؟ گفتم از فلان مکان فرمود : چه بسا طالب خیریکه قدمش می لغزد ! بعد فرمود : آیا خوش می آید که نماز ظهر را در سفر چهار رکعت بخوانی ؟ گفتم ، نه ، گفت : بخدا سوگند آن همین است « فقط مورد نذر از منع احرام پیش از میقات استثناء شده است ، و چون این حکم خلاف قاعده است باید بهمان مورد خاص اکتفاء نمود ، زیرا که احرام جز برای عمل حج و در مکان معینی معلوم نیست رجحان داشته باشد و مورد تعلق نذر شود ، مضمون صحیح حلبی ، و خبر علی بن ابی حمزه و خبر ابی بصیر ، در این باره یکیست و آن چنین است : شخصی برای شکر نعمتی یا دفع بلائی نذر کرده است از

کوفه یا خراسان محرم شود؟ فرمودند از همانجا محرم شود، آیا مورد سؤال با کسیکه برای محرم شدن پیش از میقات نذر مینماید فرق ندارد؟ بهر حال هر کس باید بحسب اجتهاد یا فتوای مجتهد خود رفتار نماید .

تکلیف حاجیانیکه بنذر محرم نشده اند و از میقات عبور نمی نمایند چیست؟ بر آنها واجب نیست که بمیقات برگردند، پس تکلیف آنها این است که از محاذات میقات محرم شوند، محاذات یعنی چه و چگونه احراز شود؟ احراز محاذات با علم یقینی است و اگر نشد ظن کافی است: مشکل، معنای محاذات است، که آیا عرفی است یا حقیقی؟ محاذات عرفی آنست که در هنگام عبور عرفاً بگویند مقابل یکی از میقاتها رسیده، و چون احراز محاذات حقیقی دشوار است آنرا عموماً شرط نمایند، و مفهوم آن برای اهل علم هم مشخص نیست، احکام دین اگر روی این دقت ها قرار گیرد عمل بسیار مشکل می شود، مرحوم آقا سید محمد کاظم در عروة الوثقی برای محاذات حقیقی تعریفی نموده که از آن مطلب روشنی بدست نمی آید، آیه الله بروجردی در حاشیه میگویند: مقصود رسیدن اینست که اگر دایره رسم نمائیم که مرکز دایره مکه باشد و محیط دایره از میقات عبور نماید، تمام نقاط محیط دایره میقات است، بعد میگویند ظاهر آنستکه محاذات عرفی کافی است. اینک بنگریم محاذات برای مسافرین دریا چگونه است؟ چه بنا بر محاذات حقیقی و چه عرفی جز در قسمت های پیش آمده بحر احمر در سواحل نزدیک مکه نقاط دیگر دریا محاذات ندارد، مثلاً اگر دایره رسم نمائیم که مرکز آن مکه باشد و شعاع آن از جحفه عبور نماید چون دریا از شمال غرب بجنوب شرق پیش آمده، در مقابل جحفه و رابغ، قسمتی از دریا که شامل اطراف جده هم میباشد داخل میقات میشود، و کشتی هائی که از شمال بطرف جنوب در حدود ساحلی حجاز سیر می نمایند مقابل جحفه وارد میقات می شوند، و کشتی هائیکه از طرف مغرب و بلاد افریقا پیش می آیند در نقطه دایره فرضی در مسافتی بجده مانده بمیقات میرسند و کشتی هائی که در وسط دریا از شمال می آیند در حدود جده که بسمت شرق بر میگردند بمیقات میرسند بنا بر این نسبت بمسافرین دریا از طرف یمن و جنوب هم دریای حدود جده با خط فرضی از یللم، میقات است، و اگر محاذات را عرفی بدانیم مسافت در آن زیاد است و عمل وسیره در مسافرت دریا و خشکی هم بر این مسافت

بوده پس جده محاذات عرفی دارد ، با این حساب سر فتوای ابن ادریس که از پایه گذارهای فقه است معلوم می شود ، این فقیه ، جده را مطلقاً برای مسافری در یائی میقات میدانند ، صاحب جواهر رأی ابن ادریس را توجیه می نماید ، میگوید مقصودش میقات محاذاتی است ، و در ضمن میقات بودن جده را تأیید می نماید ، دیگران هم غیر از بعضی از متأخرین نفی ننموده اند و اگر در مقابل رایغ کشتی ها متوقف می شده ، و حجاج محرم می شدند رسمی بوده که منافات با بودن میقات دیگر ندارد و در دیگر مواضع هم کشتی برای احرام متوقف میشده است و سابقین هم در این موارد دستور دقت و احتیاط نمی داده اند ، امروز که طیاره یکسره بجده می رود و از اختیار همه کس خارج است تکلیف آسانتر است ، چون جده اول نقطه امکان می باشد باینجهت بیشتر مسافرین هوائی در جده محرم می شوند با آنکه شرط احرام را همه در میقات و محاذی آن میدانند ؛ اگر محاذات با اقرب مواقیت را در مورد ضرورت کافی بدانیم بین جده و مکه با چندین میقات محاذات خط دائره دارد ، فقط میقات مسجد شجره و جحفه و یلملم است که از این دوائر شماع جده بیرون است ، بنا بر این با تجدیدنیت و تکرار تلبیه در موارد احتمالی احتیاط هم رعایت می شود : با همه این حسابها میل دارم اگر بتوانم خود را بمیقات معین و تصریح شده برسانم ، ولی این احتیاط از جهت مزاجی و تنگی وقت و نبودن وسیله منظم و تبعیت عده از حجاج خلاف احتیاط است ! اگر فردی از یا درآمد یا در بیابان سوزان و بی آب حادثه عمومی پیش آمد یا بحج نرسیدیم مورد مسئولیت خدا و سرزنش خلق خواهیم بود ، چه بالاتر از هر وظیفه حفظ جان و حیثیت مسلمانان است و شریعت ما شریعت سهله است و اولیاء دین فرموده اند در مورد دو وظیفه اسهل را انجام بدهید : اینگونه احتیاطها گاهی خلاف احتیاطها در بردارد هم دین را از مرحله عمل بیرون می برد ، هم موجب زحماتی می شود ، علمائی که در این گونه موارد مثل درک میقات منصوص با احتیاط فتوا میدهند البته با رعایت سایر جهات است ولی مقلدین توجه بجهات ندارند ، و اگر خود با وضع عادی بحج مشرف شوند توجه خواهند فرمود که باید جهات احتیاط را برای مقلد عوام بیان نمایند ، ماخیر صلی الله علیه و آله بین امرین الا اختار ایسرهما - وقال خذوا من الاعمال بما تطیقون - قال یسرأ ولا تسرأ

پس از سه روز معطلی درجده روز سه شنبه چهارم ذیحجه (بحساب تقویم ایران) بما وعده حرکت دادند ، کنار دریا تا شهر يك كيلومتر است و بحسب احتیاط از آنجا که اولین سرحد میقاتی برای مامی باشد باید محرم شویم ، بعد از ظهر بطرف دریا رفتیم در آب صاف دریا غسل کردیم کنار دریا رو بقبله ایستادیم کوههای مکه بچشم می آید پس از نماز جماعت میان آفتاب سوزان همه منقلبیم حالت بیسابقه ایست ! مثل موجودیکه پوست نیم مرده و چرکین بدن را می اندازد ، سبک و آزادی می شود ، لباسهای خود را از بدن بیرون آورده لباسهای پاک سفید و غیر دوخته احرام را در بر کردیم ، از آغاز نیت غسل ، و غسل ، و نماز و بیرون آوردن لباس و پوشیدن احرام در هر عملی در خود حالت مخصوص و تغییر محسوسی می نگریم ، اینک نیت احرام است : پروردگارا محرم می شوم برای عمره تمتع برای اطاعت فرمان ، و تقرب بتو : احرام یعنی وارد حریم شدن یا بر خود حرام نمودن ، اینجا سرحد حریم خداست و ما با نیت یعنی انقلاب فکر از خود بسوی خدا و تصمیم بر اجراء امر و ضبط جنبش های خود پرستی و خود آرائی ، وارد حریم خدا می شویم ، آنوقت که نظر و عمل و سخن از شهوات و تعدی بغیر برگشت ، جلب نفع و دفع ضرر شخصی که میدان فعالیت قوای حیوانی است از کار افتاد و ذات و محیط وجدان انسانی از جنجال و غوغا و اجابت این شهوات آرام شد ، کم کم از سر ضمیر و از محیط عالم صدای حق و اولیاء حق را میشنود ، با این نیت و توجه ، بانك لبیک از زبان که مترجم قلب و ضمیر است بر می خیزد :

لبیک، اللهم لبیک، لبیک لاشریک لک لبیک، ان الحمد والنعمة
لک والملك لاشریک لک لبیک...

ما چه چنکیم تو زخمه میزنی	زاری از ما نی تو زاری میکنی
ما چه نایم و نوا درماز توست	ماچه کوهیم و صدا درماز توست
ما که باشیم ای تو مارا جان جان	تا که ما باشیم و تو اندر میان
ما عدمهائیم و هستی ها نما	تو وجود مطلقسی فانی نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله مان از باد باشد دمبدم
حمله مان از باد و ناپیدا است باد	آنکه نا پیدا است هرگز کم مباد

گویا موج دریا و نسیم هوا و همه فرمانبران طبیعت با ما هم آهنگند:

همه سروپای برهنه، شمع آفتاب بر لباسهای احرام می تابد در کنار دریا از دور و نزدیک بانك لبیک بلند است زبانها گویا اشکها جاری قلبها منقلب است ، تلبیه واجب را (هما بقدر که ذکر شد) تکرار می نمائیم ، اینحال در تمام عمر مانند حبیبی است که اندکی روی امواج زندگی رخ می نماید! از این آهنگ نمیتوان صرف نظر نمود : بساز میگوئیم لبیک ذالمعارج لبیک لبیک داعیالی دارالسلام لبیک لبیک غفار الذنوب..

... شدت حرارت و نگرانی دوری راه ، این محیط را آرام کرد ، سوی شهر روان شدیم ، چشم براه داریم کی خیر میدهند ماشین حاضر است؟ هر دسته ای که سوار می شوند و در حال حرکت بانك تلبیه شان بلند می شود ، دلهای مامی تپد! نزدیک غروب گفتند: ماشین حاضر شد ، قریب پنجاه نفر مردوزن باید در یک کامیون سوار شویم همه محرمیم نمیتوانیم سخنی درشت گوئیم و باهم ستیزه نمائیم ، اثاث را چیدیم و مامثل نشائیم که پهلوی هم بکارند در حالیکه پاها از زیر در میان اثاث بهم چسبیده ، بالای کامیون سوار شدیم ، یکدگر را محکم چسبیده مبادا پرت شویم ، هوای شب بیابان باز مجاز ملامت است و نسیمی می وزد ، ماشینها پشت سر هم و آهسته در حرکتند ، ماه در افق بلند آسمان نمایان است گویا باد و سر انگشت تیز و درخشان خود سمت حرکت را می نمایاند ، نور اطمینان بخش ماه بردشت و بیابان تاییده و بانور شدید و مضطرب چراغ های ماشینها آمیخته شده ، درد نیای ظلمت و وحشت و دود گناه و شهوات ، و نمره های جنک و اختلافات سیاره زمین ، فروغ ماه بیکره های سفید کاروانهای توحید و صلح و امنیت و لبیک گویان حق جورا بچشم آسمانیان می آراید ! تا بانظر قهر و خشم بسا کین زمین ننگرند ، و جواب فرشتگان که در آغاز خلقت گفتند: **اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك** . اینك داده شود ! فرشتگان که وجود بسیطشان جز برای تسبیح و حمد آفریده نشده ، چه افتخاری بر آدمیان دارند ؟ این موجود مختلف القوا و مر کب است که میتواند سپاهیان قوای مسلح خود را مقهور ایمان گرداند ، و بجانور کوچکی چون شپش و کیک از چشم حق بنگرد که موجود خداست و حق حیات دارد گرچه ضعیف و مزاحم است ! اگر در زندگی عادی مرغ و هوا حیوان صحرا و ماهیان دریا را قربانی خود می نماید از جنبه حیوانی و دنباله آن عالم است ، و همین موجب اشتباه شده و فلسفه تنازع

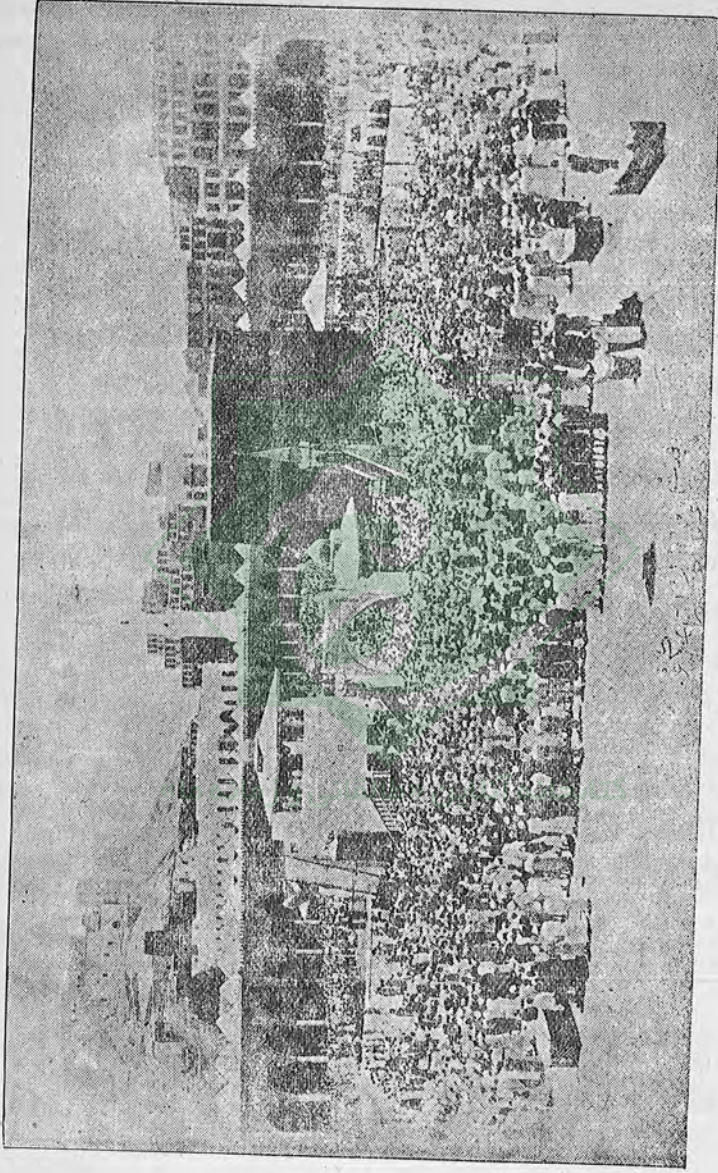
در بقاء را تا بسرحد انسان کشانده است ، و فیلسوف مآبانی سوا سرجهان را روی اصل تنازع قراردادده و بخود خواهانی اجازه داده اند تا هر چه بتوانند قوی و مسلح گردند و ضعیف را خورد و نابود نمایند !!

اینها که نشیب و فراز بیابان را پراز غوغا کرده اند جواب عملی باین فلسفه منتهوس میدهند ، اینها از نوع همین انسانند که همه اختلافات و امتیازات را دور ریخته و شخصیت حقیقی خود را از میان قوای مختلف ، بارز ساخته ، همه يك حقیقت رامی جویند و همه یکسختن می گویند نور ایمان زوایای تاریک دلها را روشن نموده و از زبانها و اعمالشان ساطع شده و محیط تاریک بدبینی و بداندیشی و وحشت را به محیط امنیت و خوشبینی و حسن نیت تبدیل کرده اند : بانك لیبیک اذدل بیابان ، اذدور و نزدیک و فراز و نشیب بگوش میرسد ، اگر وسیله ضبط و انعکاسی بود ، از فضا و کوه و دشت این بیابان صداهای هزارها مردم در قرون متوالی شنیده می شود و فضای جهان را پر می نمود !!

صاحبان این صداهای بدنیای وحشت و نا امنی پشت کرده و رو ب محیط سلم و امنیت می روند ، همه در خود احساس می نمایند که پروردگار جهان بآنها استعداد و قدرت غیر متناهی داده و اگر از لباس عادات و بند شهوات خود را برهانند رو ب مدارج کمال غیر متناهی که همان سمت خداست می روند ؛ لیبیک لیبیک الی دارالسلام ، لیبیک لیبیک ذال معارج ... چند نفر از رفقا این سرود را با انقلاب مخصوصی میخوانند و دیگران جواب میگویند ، هر چه نزدیکتر می شویم بانکها عمیق و انقلاب روح بیشتر میگردد : پیش می رویم : از خود بیخودیم ! اتومبیل در میان پیچ و خم مارا با اینطرف و آنطرف میگرداند گاهی رو بهم می غلطاند ، سرهای برهنه بهم می خورد ، کیست جرات اعتراض و بد اخلاقی داشته باشد ، قمقمه چائی را میان استکان ریختم که گلو تر کنم تکان ماشین چائی داغ را روی دست رفیقم ریخت او دستش سوخت و من جگرم !! سوت ممتد ماشین هائی اذدور بگوش رسید و بسرعت نزدیک می شد تمام ماشینها در کنار جاده حریم گرفتند ، عده چیپ و موتور سیکلت عبور کردند ، گفته شد: اینها برای تشریفات ورود آیه الله کاشانی می روند خورسند شدیم .

ز نزدیک مکه محلی است بنام حده میقات احتمالیست ، پیاده شدیم نماز خواندیم احتیاطاً تجدید نیت نموده احرام را باز کرده و بستیم ، چراغهای

شهر مکه نمایان شد اینجا بانك لبیک قطع می شود، باید آرام و با خضوع وارد شد، نزدیک نیم شب است وارد خیابانها و کوچهای مکه شدید خیابانهای بلند و پست و پریبیچ و خم، میان کوه و دره را ماشینها و جمعیت یکرنگ پر کرده بزحمت ماشین خود را مقابل خانه مطوف رساند، انبوه جمعیت و شباهت بیکی دیگر انسان را متحیر و دچار اشتباه می نماید، در میان چراغهای ضعیف کوچها، و شعاع اتومبیلها بزحمت رفقارامی شناسیم نمی شود جمهشان نمود! نماینده مطوف تازه واردها را جمع و ریسه کرد؛ همه را بیک سمت راه انداخت! هوا گرم و همه خسته و بی سرو سامانند، فکر واراده را از دست داده اند، کجامیروید؟ کجامی برید؟ برای غسل میروند غسل لازم نیست! چه غسلی؟ کی کوش میدهد! همه را باحال خستگی مسافتی پیاده بردند تادر بر که، که از آب کثیف کارخانه یخ پر می شود و هزاران نفر میان آن میروند غسل کنند! برای آنکه از هر نفر یکرهال بگیرند! چون از آب بر که خبر داشتیم و در این موقع غسل واجب و مستحبی هم وارد نیست بعضی از رفقارا نگذاشته بروند، در اینوقت واردین باید بکوشند تا طواف وسیعی را تمام کنند و منزل تهیه نمایند، تا فردا که هوا گرم است راحت باشند، ولی اینگونه طمع و رزوی مطوف و بی فکری حجاج کم کم قدرت مقاومت را سلب می نماید و خطر پیش می آورد! با بعضی از رفقا برای اتمام عمره بطرف بیت راه افتادیم وارد مسجد الحرام شدیم، کعبه بارو پوش سیاهش بایکدنیا عظمت در وسط قرار دارد و ناظر ملیونها مردمی بوده هست که گرد او میگردند!! در این نیمه شب از درهای اطراف حرم احرام پوشان چون موج رودخانه بسرعت سرازیرند همینکه بحریم کعبه می رسند گرداب متلاطمی تشکیل میدهند و بسمت راست می بیچند، بمحاذات حجر اند کی توقف میکنند دستها برای اشاره بطرف رکن بلند می شود: الله اکبر - حرکت بسرعت شروع می گردد، اللهم الییت یتک، و العبد عبدک، و هذا هو المقام الهازد بک من النار. باید مراقب بود شانه چپ از محاذات خانه منحرف نشود، در سمت حجر اسمعیل که نیم دایره ایرا در سمت شمال دیوار کعبه تشکیل میدهد باید مراقبت بیشتر باشد تا نا کهان بسمت جلو نرود و شانه از محاذات خارج نگردد، هر دوره (شوط) را باید از مبداء معین مقابل حجر شروع نمود و بهمانجا ختم کرد، تعیین علامت و ایستادن روی آن با فشار جمعیت مشکل است، ولی



منظره از نماز است در اطراف کعبه ، چنین مینماید که مواقع خلوت عکس برداشته شده
 کعبه با پیراهن سیاه در وسط مسجد الحرام است ، سمت چپ مقام ابراهیم دیده میشود ، پشت کعبه یکقسمت از ایوانهای
 اطراف مسجد بچشم میآید ، پس از آن دورنمایی است از خانه های مکه در دامنه کوه -

توجه به طواف رسول اکرم (ص) در حال سواری بر شتر ، کار را آسان می نماید ، هفت شوط را تمام کردیم ، خود را از میان گرداب بیرون کشیده بسمت مقام ابراهیم راه افتادیم ، جوان مطوف برای ما جا باز کرد و سنگهای کوچک غیر معدنی را که در خلال سنگهای معدنی قرار گرفته بود بمانشان داد ، تاروی آنها سجده نمائیم ، بعد از نماز برای سعی بین صفا و مروه براه افتادیم ، جوان مطوف دودست خود را به پشت ما گرفته و ما را بسرعت میدواند او عجله دارد که اعمال ما تمام شود و بدسته دیگر برسد ، ولی همین موجب خستگی و ازپا در آمدن حاجیان است باینجهت او را مرخص کردیم و خود براه افتادیم ، در سعی سوم و چهارم من ازپا در آمدم و خود را از میان جمعیت بیرون آورده بمنزل مطوف رساندم ، رفقا پراکنده اند اناث را در محلی ریخته بعضی برای پیدا نمودن منزل در تلاشند ، بعضی مشغول طواف و سعیند منزل را باید اهمیت داد ، محل ناراحت که برای خوابیدن شب و شستشو ، جا و وسیله نداشته باشد خطر جانی دارد و یکی از موجبات ازدست رفتن مزاج و اضطراب قلب همین است ، باینجهت بارفقا قرار گذاشته ایم درانتخاب منزل دقت کنند ، بی خوابی و خستگی ما را گیج و ناتوان کرده به نماینده مطوف گفتم گوشه ایرا بما نشان بده تا چشم برهم گذاریم ، گفت شمارا روی چشم جامیدهم ! کسی را فرستاد گوشه از بام طبقه دوم منزل ایرا که گرم و پراز غبار بود بما نشان داد پاهارا دراز کردیم ، چه نعمتهائی انسان در زندگی دارد که متوجه نیست و چشم دنبال چیزها دیگر است ؟ چون ازدست رفت ارزش آن بچشم می آید ، این گوشه بام از تخت خواب راحت در بارگاه سلطانی برای ما پر ارزشتر بود ، همینکه اندکی بخواب رفتیم ، سرو کله هیولائی پیدا شد و با صدای خشن ما را بیدار کرد ! چه میخواهی ؟ گفت : بمن دستور داده اند شمارا بادونفر اینجا راه بدهم و باشما سه نفرند این بکنفر باید پایین بیاید ! هر چه ما و آن بیچاره التماس کردیم اثری نکرد !

نفس صبح دمید از جا برخواستیم ، رفقایك يك پیداشدند آقای سرهنك تا نزدیک صبح در جستجوی منزل بود ، بطرف منزلیکه پسندیده بود حرکت کردیم ، کوچه های تنك و پرازسنگ و زباله را بسمت بالا نفس زنان بیمودیم تا بقله رسیدیم پله های درب خانه را که از سطح کوچه شروع می شد گرفته قریب سی پله بالا رفتیم : خانه ایست چند طبقه چند اطاق نظیف دارد دارای

انبار آب ، ارتفاع آن طور بستکه روی بام آن شهر مکه و بیت و کوهها و دره های اطراف و بیابانهای دور پیداست ، کرایه آن گران است : يك اطاق را کمتر از سیصد ریال نمیدهد ، ولی جائی است مطلوب و برای ما ارزش دارد ، و اردین عموماً در همان نزدیکی های مسجد و اطراف آن منزل می نمایند تا بیشتر مشرف شوند باین جهت خانه ها پر از جمعیت و هوا متراکم و آب کمیاب است ، من که آرزو داشتم وضع مکه و مقامات آنرا از نزدیک مشاهده کنم ، از بالای این خانه و کوه مجاور آن که جبل ترکی نام دارد تا اندازه بمقصود میرسم ، اثاث را بمنزل آوردیم ، اطاق دارای پنجره ها نیستکه که بسمت شمال و مغرب باز می شود . پس از رفع خستگی و شستشو ، برای اتمام عمره بطرف مسجد الحرام سرازیر شدیم ، چون روز است و خستگی کمتر ، بهتر توانستیم آداب را مراعات نمایم ، دعاهائیکه وارد است از آغاز رسیدن بمسجد و در حال طواف خواندیم گاهی با دسته های طواف کننده هم آهنگ می شدیم ، گاهی ساکت و آرام با جمعیت در حرکت بودیم ، زن و مرد ، سیاه و سفید همه باهم بایک لباس و در یک جهت در حرکتند ، هر دسته بامطوف ، خود ذکر می گویند و لهجه دارند ، نزدیک کن یمانی و حجر الاسود جمعیت فشرده می شود ، در اینجا غوغائی است همه میخواهند خود را بحجر برسانند شرطه ها بالای سکو و اطراف ایستاده حجاج را مثل میجرمین با چوبهای خیزران بشدت می زنند ، کسانیکه مثل ما نه قدرت فشار دارند و نه طاقت چوب خوردن ، از دور متوجه حجر می شوند ، اینجا همه همصدالله اکبر میگویند و رومی شوند ، نماز طواف را نزدیک مقام ابراهیم انجام داده بطرف باب الصقار فتیم بالای پله های صفا بالا رفتیم نیت کرده الله اکبر گفتیم سعی شروع شد تمام قسمت بین صفا و مروه بازاری و دکان است ، از بعضی قسمت ها ماشین ها عرض راه را بر سعی کنندگان قطع می نمایند ، صدای اتومبیل ها و بوق عربهائیکه عاجزها را سعی میدهد و دعای سعی کنندگان همه درهم پیچیده است ، به یک قسمت مخصوص که میرسند حرکت سریعتر می شود و با وضع هروله پیش می روند مثل کسیکه برای دور کردن و ریختن آلودگی ها ، خود را حرکت میدهد ، یا چون کسیکه از شوق بوجد آمده از خود بینی و خود گیری خود را رهانده و سنگ های وقار موهو مرا بدور می ریزد ، سبک بار مجذوب جهت فوق گردیده ، در حال پرش و جهش است ، یا چون کسیکه میان

افکار مختلف و بیم و هراس است! آیا پذیرفته شده و باحال احرام و طواف بحریم قدس راه یافته؟ یارانده و غیر مقبول است؟ در کنار دیوار خانه و ساحت قدسش متحیر و امیدوار رفت و آمد، می نماید. در نزدیکی حریمش هیجان بیشتر و حرکت سریعتر می گردد:

یا مَن لا یُخِیبُ سائِلُهٗ و لا یُنْفِذُ نائِلُهٗ... اَللّٰهُمَّ اِظْلِمْنِیْ فِی ظِلِّ عَرْشِکَ
یَوْمَ لا ظِلَّ الا لَظِلِّکَ... یَا رَبَّ الْعَرْوِ یا مَن اَمَرَ بِالْعَفْوِ یا مَن هَوَّاهُ و لِی
بِالْعَفْوِ....

سهی هم تمام شد نیت تقصیر نموده قدری از موی روی چیدیم و از احرام بیرون آمدم، ظهر نزدیک است سنگ فرش ها داغ شده، بانک الله اکبر، از مرکز شماع توحید درخواست رشته متصل طواف از هم گسیخت، رشته ها و دوائر نورانی نماز گذاران از نزدیک کعبه و زیر آفتاب تا زیر سقف های اطراف بیت بسته و ناگهان همه صداها خاموش شد، نظم است و عظمت! نظام است و آزادی، چشمها بسمت کعبه، گوشها متوجه بانگ مؤذن و آهنگ تلاوت، دلها بسوی خداست، نقشها در سینه ها حبس، و سرها از جلال موقعت بزیر آمده، آیات سوره فاتحة الكتاب با آهنگ شمرده و محکم بگوشها میرسد، سوره تمام شد، آهنگ یکنواخت، آمین، از کنار خانه تا محیط بیت مثل موج پیش آمد دومر تبه بطرف دیوارهای کعبه برگشت! ناگهان بیش از صد هزار سر، در مقابل عظمت خدا خم شد، پس از لحظه همه در پیشگاهش بخاک افتادند!! نماز تمام شد بطرف خانه برگشتیم، این مشاهدات و انجام عمره و برون آمدن از احرام، ایجاد خوشی و نشاطی نموده از انارهای شیرین و درشت و بی هسته طائف رفقا دانه یکر یال خریده اند. بآبادانه ۲۵ قران؟ خوردن این انار اسراف است! این انار هم غذا است و هم خاصیت دوائی دارد. پول برای چیست؟ یخراچند خریدید؟ کیلومی یکر یال، آه کیلومی ۲۵ قران! یک کیلویخ باد و مرتبه آب خوردن تمام می شود! حالا خوب است ما پول آب نمیدهیم، والا آب راهم دیگر حجاج سطلی یکر یال میخرند! مرحبا به حکومت سعودی، واقعا تابع سنت، و خلیفه خلفای راشدین است! از مهمانهای خدا خوب پذیرائی میکنند! اینها صحبت هائی بود که میان رفقا رد و بدل می شد، بعد از ظهر که قدری هوا ملایم شد دور بین را برداشته به پشت بام رفتیم در این محل بلند، مسجد الحرام و تمام شهر مکه و دره ها و

و کوههای اطراف نمایان است، شهر مکه در وسط دره وزشته کوهپایه‌ای است که در مغرب و مشرق است و شهر در میان این دره از جنوب غربی، طرف شمال می باشد، مسجد الحرام در وسط شهر و در دل وادی قرار گرفته از اطراف سلسله کوهها مانند حصارهایی پشت سرهم، اطراف آنرا احاطه نموده، اجمالا معلوم است که مقامات تاریخی اسلام و مواقف پیمبر اکرم و مسلمانان: مانند کوه ابوقبیس، غار حراء، غار ثور، شعب بنی هاشم، شعب علی، در میان همین کوهها و در دامنه‌های آنست که یادآورین می بینیم ولی موارد و خصوصیات آنرا نمی شناسیم، یکاش می توانستم چندی در این سرزمین بمانم، وسیله و راهنمایی داشتم؟ تا یک یک این موارد تاریخی را از نزدیک زیارت نمایم: آنجا که رسول اکرم در آغاز بعثت ایستاد و مردم را با صدای بلند خواند و دعوت خود را آشکارا ساخت؛ آنخانه‌هایی که مسلمانان نهانی جمع می شدند و آیات قرآن را می شنیدند، خانه خدیجه کجاست؟ خانه ام‌هانی که از آنجا به بیت المقدس و آسمانها معراج نمود کجاست؟ غار حراء که ماههای رجب و شعبان و رمضان را تنها آنجا بسر میبرد و اولین آیات بگوشش رسید در قله و اطراف کدام یک از این کوههاست؟

این محل‌های پر ارزش و تاریخی اسلام که مسلمان هزاران درس توحید و ایمان از آنجاها می گیرند، پیش از زمان تسلط اخوان سعودی بناها و آثاری داشته و کسانی برای راهنمایی و کمک حجج باین مکاها آماده بودند ولی امروز آن آثار را خراب کرده اند، و میگویند رفتن بآنجاها را نیز قدغن نموده اند؛ پس اگر هم بعد از ایام حج بتوانیم در مکه چندی توقف نمایم دست‌رسی باین آرزوها مشکل است !!

از پشت بام بزیر آمدیم در قسمت غرب و شمال منزل ما، آخرین نقطه ارتفاع این کوه است و در دو سمت این کوه و دامنه‌های آن خانه‌های کوچک سنگی است که دیوارهای کوتاهی دارد و مقابل این خانه‌ها فضاهای کوچکی است که بزها و گوسفندها شب در آنجاها می خوابند و روزها این حیوانات میان کوچها آزاد میگردند، این بزها هم از آیات خلقتند دست و پای بلند، بدنهای لاغر، موهای ظریف و پستانهای بزرگ مانند کیسه زیر شکمشان آویزان و برآز شیر است، کاغذ و کهنه میخورند و بیشتر دوقلو و سه قلو و می‌زایند !! دیدن این بزها دعای ابراهیم خلیل را بیاد می آورد. که هنگام

بناء بیت نکران روزی ساکنین این سرزمین و پاسداوان این خانه بود و میگفت: وارزق اهلله من الثمرات... این بزهای پربرکت گویا از موارد اجابت دعای ابراهیمند!!

این خانه‌های کوچک و ساده نمونه خانه‌های قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام است، خانه‌هاییکه اجداد رسول اکرم (ص) و آنحضرت منزل داشته شبیه بهمین خانه‌ها بوده!

ولی اطراف مسجدالحرام و قسمت‌های مرکزی شهر مکه خانه‌ها چندین طبقه است که از سنگهای الوان ساخته شده و مانند بزجی از میان کوهها سر بر آورده و عموماً از برق و آب بی بهره است!

از منزل بیرون آمدیم چند قدمی که بسمت گردنه رفتیم بخانه‌های ساده که از نمونه‌های سابق است مشرف شدیم، بالای گردنه رسیدیم، کوهها و بناهای آنطرف نمایان است، اهالی این قسمت هم گویا با دیگر اهالی مکه فرق دارند، خلق قناعت و عفت از گفتار و کردارشان نمایان است بحججاج احترام می‌گذارند و اهل توقع نیستند، دور بین بدست ما بود و اطراف را تماشا می‌کردیم، بر فقا می‌گفتم مراقب باشید که مأمورین حکومت متوجه نشوند، مبادا گمان کنند مشغول عکس برداری هستیم یا بعنوان بدعت متعرض شوند! عده از اطفال و جوانها جمع شده‌اند که با دوربین اطراف را تماشا کنند، از هر کدام نام کوهها و مکان‌ها را می‌پرسیم درست نمیدانند، پیر مرد قوی هیکلی رسید از او پرسش کردم، گفت این کوه که ما بالای آن ایستاده‌ایم؛ و در شمال غرب مکه است جبل ترکی نام دارد و مقابل ما طرف جنوب شرق کوه ابوقبیس است، همانجاست که رسول اکرم میان اهل مکه بانک داد: **واصباحا،** صبحگاهان مردم مکه از این اعلام خطر بسوی کوه روانه شدند تا بنگرند چه پیش آمده محمد (ص) را بالای کوه ایستاده دیدند، چون جمع شدند، گفت من را می‌شناسید؟ سابقه من میان شما چگونه بوده؟ همه ویرا ستودند؛ گفت اگر بشما خطری را اعلام می‌کردم از من باور داشتید؟ اینک بدانید من از جانب خدا شمارا بندگانیکه در پیش دارید بیم دهنده‌ام: چنانکه میخواهید میمیرید و چنانکه بیدار می‌شوید برانگیخته خواهید شد:

طرف شمالی مکه دنیا له کوهیکه بالای آن ایستاده‌ایم کوه نشبتاً بلند است که در محل مرتفع و مسطح آن آثار بناء و لوله‌های دو ارا به

توپ دیده میشود ، پیرمرد میخواست کوه حراء یا جبل نور را بمانشان دهد ما متوجه این محل بودیم ، معلوم شد این توپها مقابل قصر سلطنتی است ، آنگاه در شمال این محل ، کوهی را نشان داد که مانند برج مخروطی جدا از سلسله کوههای دیگر قرار گرفته و بر همه کوهها مسلط است ، آن کوه حراء و جبل نور است: در قله آن آثار بناء دیده می شد ، در زمان سابق حجاج برای زیارت این محل می رفتند باینجهت محل آسایش یا قهوه خانه ماندنی بالای آن بوده و راه رفتن بالای آن هم بهتر بوده است ،

کسانیکه با آنجا رفته و مطلع بودند میگفتند فعلا عبور سخت و در میان سنگستانهای درشت و سیاهست ، بالای قله محلی است که زیادی رفت و آمد آنجا آماده و صاف نموده ، در میان سنگها محل جمع شدن آب باران است که زائرین از آن استفاده می نمودند ، چند متر بالاتر از این محل در میان سنگها و سینه قله غار حراء قرار گرفته ، یک نفر بزحمت در میان آن میگنجد ، در ارتفاع این کوه و محل غار کوهها و بیابان تا چشم کار میکند نمایانست و محل مهیب و موحشی است ، باعشق و علاقه میخواستیم دور بین و پس و پیش نمودن درجات آن خود را بقله اینکوه نزدیک نمایم دلم میخواست برداشته باشم و بقله آن پرواز کنم و در میان غار که مانند آشیانه عقاب بالای آنکوه قرار گرفته منزل گیرم ! محمد «ص» را می نگرم که سفره نانی برداشته و از دامنه های شرقی مکه (مقابل منزلگاه ما) که شعب ابوطالب و خانه خدیجه است براه افتاده ، ساکت و آرام رازی در دل دارد که هیچکس با آن محرم نیست با نظر دقیق باین کوههای عبوس و سنگهای سیاه مینگرد تا دامنه این کوه میرسد و بطرف قله بالا می رود ، سنگهای صاف و لافزان و سختی راه دروی اثری ندارد ، از وحوش و حشرات نمی هراسد ، تنهایی خاطرش را مضطرب نمی نماید ! از عوغای جمعیت و اضطراب خیالات و اوهام خود را رهانده ، خلق را بامعبودها و آرزوهایشان پشت سر گذارده مانند مرغ ریمیده در آشیانه بلند این کوه منزل گزیده ، از دنیا بچند قرصه نان و چند جرعه آبی که از باران در خلال سنگها جمع شده اکتفا نموده ، این غار مدرسه عالی و معبد بزرگ اوست ، در روز هنگام تابش آفتاب در سایه غار آرام میگردد چشمها را برهم میگردد و بدیوار های غار تکیه میدهد ، براز های قلب و صوت ضمیر خود و آهنگ موزون طبیعت گوش

میدهد ، ناله‌های خلق مظلوم جهان و نعره خودخواهان را می‌شنود ، شعله های آتش و ستون‌های دود را بالای شهرها و مراکز تمدن دنیا می‌نگرد!! چون آفتاب بسمت مغرب برگشت و سایه کوهها و سنگها امتداد یافت از میان غار بیرون می‌آید چشمان سیاهش بهر سمت دور میزند ، کم‌کم در سرتاسر افق ستارگان از زیر پرده نمایان می‌شوند و خاطرش را از دنیا و جواذب آن بالامی‌برند ، خود را در وسط عالم نور و تجلیات آن می‌نگرد افواج ستارگان ریز و درشت بسا رنگهای مختلف و صفوف منظم از افق سر بر می‌آورند ، در مقابل چشم نافذ او سراسر جهان کتاب بزرگی است که صفحات مختلف آنرا سرانگشت قدرت ورق میزند ، بخطوط و حروف آن مانوس است و مقصد و مطالب نویسندگرا از خلال سطور نور میخوانند!!

قلب پاک محمد «ص» ، چون دریای صاف و شفاف است که تمام موجودات و باطن و ظاهر آن آنطور که هست در آن منعکس می‌شود ؛ این شخصیت مستعد قلب و فکر خود را از صداهای خارج و ارتعاش شهوات داخل ضبط نموده ، تا امواج خالص کون و صدای خالق آنرا واضح بشنود ، در این ریاضت و تفکر خالصترین عبادت را انجام میدهد ، چه روح عبادت ، نیت و توجه و خلوص است ؟ کم‌کم صداهائی در خواب و بیداری اذدور و نزدیک بگوشش میرسد ، آهنگ جرسی در میان فضای غار می‌پیچد خطوط نور چون فلق صبح در برابر چشمش می‌آید ، مانند خواننده‌ای که کلمات و حروف و کاغذ و کتاب از مقابل چشمش محو شده روح و فکر و صفات نویسندگرا می‌نگرد و آهنگ صوت او بگوشش میرسد ، در این غار ؛ در مقابل چشم محمد «ص» از پشت پرده نظامات عالم حکمت و صفات و اسماء حق تجلی می‌نماید ، آنگاه سراسر حکمت و قدرت حق در کتاب بزرگ خلقت و کتاب کوچک و جامع انسان ، در پنج جمله و عبارت خلاصه شد ، و بصورت وحی از زبان فرشته علم در فضای روح پاکش منعکس گردید ، و از آنجا در فضای آرام غار پیچید ؛ یا محمد : اقرء - این صوت از هر جهت بگوشش میرسد ؛ و بهر طرف او را متوجه نموده ؛ حال با بهت و اضطراب میگوید : ها اقرء ؟ ها انا بقراء ؟ چه بخوانم منکه درس نخوانده‌ام ؟ باز صوت تکرار می‌شود اقرء باسم ربك الذی خلق ، خلق الانسان من علق ، و اقرء وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم : بخوان بنام پروردگار

خود، آن پروردگاریکه آفرید، صفات او واسمه ربوبیت او در سراسر خلقت ظاهر شده، آن پروردگاری که از پشت پرده عدم و از موجود ناچیز و مضطرب بی انسان را آفرید و وجود او را کتاب دیگر حکمت و قدرت خود قرار داده، کرامت و لطفش پس از خلقت بیشتر شامل حال انسان گردید، فکر او را بوسیله قلم پیش برد و بانسان حقایق و اسرار وجود را تعلیم داد.

در این جملات اسرار خلقت و اهمیت قلم باو گوشزد شد و وظیفه و روش کار و دعوتش بیان گردید، از غار سرازیر شد بدنش می لرزد عرق از پیشانیش می ریزد خود را بخانه رساند، گفت من را بیوشانید، دثار بر سر کشید و بخت! آهنگ آن کلمات موزون و محکم در گوشش بود که باز همان آهنگ با عبارات دیگر بگوشش رسید: **یا ایها المدثر: قم فاندرو...**

یا ایها المزمل ...

خوانند مزمل نبی را زان سبب	که برون آی از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رخ مپوش	که جهان جسمیست سرگردان توهوش
در نگر این کاروان رهزده	غول کشتی بان این بحر آمده
هین برون بر ای امام المتقین	این خیال اندیشکان سوی یقین
خیز و دردم تو بصور سیمناک	تا هزاران مرده برخیزد ز خاک

از این قله کوه قیام شروع شد، قیام ایمانی و علمی، قیام فکری و قلمی - عرب قیام کرد، شرق و غرب قیام کرد، موج ایمان و علم پیش رفت غبار شرک و جهل را از روی افکار ملل پراکنده نمود - همه را برپاداشت استعدادها بکار افتاد - اروپای تاریخ هم روشن شد نور علم دومرتبه از آنجا بدنیا منعکس گردید! شعاع های ایمان و علم از این کوه بدنای تاریخ تابید! این موج از دل این غار برخاست! حقاً کوه نور است! گرچه ظاهر آن سیاه و عبوس است، چه خوب بود بالای این کوه دستگاه فرستنده بود پیش از آنکه آیات قرآن از رادیوهای کشور های دیگر پخش شود از اینجا پخش می شد و در هر سال روز مبعث که روز قیام و نور باران است، آیات نخستین قرآن از اینجا بگوش دنیا میرسید! اینکوه نخستین برج موجگیر بود و قلب و دستگاه فکری رسول اکرم (ص) از اینجا امواج الهام و صوت فرشتگان را گرفت و بدنیا منعکس نمود.

نزدیک غروب است دل دره ها و دامنه کوهها تاریک شده، اشعه آفتاب

از کناره‌های دور افق و از روی تخت سنگهای سیاه و براق کوهها کم کم دامن زرین خود را جمع میکنند ، چشم بهر سو می گردانم خاطراتی را بر می انگیزد: این خاطرات چشم را در جهت مخصوصی متوقف و پارا از حرکت باز میدارد ، گوشه مسجد الحرام از میان شهر از یکسو به چشم می آید ، سمت مشرق ، شعاب و دره‌هاییست که خانه‌های بنی هاشم ، و شعب ابوطالب یا شعب علی که دو سال مسلمانان در آن حبس بودند و دوروز و سه روز با طفل معصوم و زنان شیرده غذا می رسید در آنجاها بوده ؛ ، غار ثور که جای اختفاء رسول (ص) و محل هجرت و مبداء تحول تاریخ است در میان زنجیره و شکاف کوهها نیست که رشته‌های آن بطرف جنوب غربی مکه ممتد است - در این میان رفقا میگویند هوا تاریک است بر گردیم ، میخواستیم بطرف مسجد الحرام سرازیر شویم ولی با کوچه های پر پیچ و خم و تاریک و گرمی هوا و زیادی سنگلاخ و کثافات مراجعت مشکل است! وارد منزل شدیم فرش و رختخواب و غذا و آب را با هم تقریباً برداشته و به پشت بام بلند منزل خود را رساندیم ، سراسر بیابان و کوهها را دامن ظلمت پوشانده فقط وسط دره مکه نور باران است چون عموم خانه‌های مکه چراغ برق ندارد مسجد الحرام و اطراف آن شب در بر تنور بر قها بهتر دیده می شود ، بانگ مؤذن از قلب مسجد برخاست ، و در میان این کوه و وادی پیچید ، الله... اکبر ، الله اکبر! با اذانهای فارسی و اردبیلی خیلی فرق دارد لهجه قوی و خالص عربیست بیاد می آورد: نخستین اذان را که از بالای بام این مسجد از حنجره بلال خارج شد: روحیه و مقاومت کفار و بت پرستها و بت تراشها را از میان برد ، این بانگ ضربه بود که بر بتها و عقاید باطل آنها وارد شد و در دنیا هر چه این صوت پیشرفت و بهر جا رسید بت هارا واژگون نمود و بت پرستی را درهم شکست! در اینجا آسمان نزدیک می نماید و ستارگان از هر جا فروزنده ترند ، بنظر میرسد باین نقطه زمین توجه مخصوصی دارند، در این قسمت زمین ، هم آهنگی خاصی میان آسمانیان و زمینیان است : سیاحان افلاک با لباسهای یک رنگ نور! دامنکشان دسته دسته از کنار افق ظاهر می شوند و برای طواف بگرد مرکز هستی در افق دیگر پنهان میگردند - طواف کنندگان با لباس یک رنگ احرام از گوشه مسجد الحرام ظاهر می شوند در مرکز رمز توحید در گوشه دیگر از چشم پنهان می شوند .. ما، در بالای

بام، گاه با آسمان می نگریم گاه بزمین، گاهی هم متوجه بحرکات متناقض و بی مرکز مردم دنیا هستیم! دلم میخواهد بیابند: این انعکاس آسمان و جهان بزرگرا در زمین وهم آهنگی موجودات ریز زمین را با آسمان بزرگ بنگرند! آنها که در باره این طواف و سعی گنجند در باره سعی و طواف آسمانیان کیچترند:

نمی پرسى ز سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک ؟
 چه میخواهند از این منزل بریدن؟ چه میخواهند از این ناآرمیدن ؟
 از این گردش بگو مقصودشان چیست در این معبد بگو مقصودشان کیست؟

ماهم روی بمسجد الحرام آورده و تکبیر نماز گفته با طوافکنندگان زمین و آسمان هم آهنگ شدیم، نماز هم صورت دیگر طواف است، که از تکبیرة الحرام شروع می شود و بسلام و تسلیم ختم میگردد؛ ثقل و احتیاجات بدن مارا مثل همیشه بسوی دیگر متوجه ساخت و پرده روی این عالم نورانی کشاند: کته دمکشیده؟ آب قوری جوش آمده؟ آب و یخ باندازه کافی داریم؟ بعد از خوردن سنگینی و خواب است.

خور و خواب و خشم و شهوت
 غضب است و جهل و ظلمت
 حیوان خنبر ندارد
 ز مقام آدمیت!!

اذان مسجد الحرام اوتار گوش را بحرکت آورد و به طلوع صبح و تجدید حیات بشارت می داد، از خواب برخاسته با آسمان و زمین و بالا و پائین می نگریم همان وضع وهم آهنگی ادامه دارد ستارگان در مسیر خود، و طوافکنندگان در مدار خودند!! نماز خواندیم آفتاب بالا آمد، برای زیارت و طواف بسوی مسجد الحرام سراژیر شدیم خانهها و قهوه خانهها و کوچهها پراز جمعیت است، این روزها پر جمعیتترین روزهای مکه می باشد، بزحمت از کوچهها میتوان عبور نمود، غوغای حجاج، بوق ماشینها سراسر شهر و خلال کوه و دره را پر کرده، نزدیکی درهای مسجد الحرام فشار جمعیت وارد و خارج، عبور را بسیار مشکل نموده، مدتی طول کشید تا وارد مسجد شدیم چهار سمت مسجد ایوان بلند پایه است که بر ستونهای سنگی سفید قرار دارد، وسط فضای باز است، از ایوانها تا نزدیک کعبه و محل طواف راهها سنگ فرش است، و در فاصله میان این راهها باغچه مسانند هائیمست که از ریکهای الوان فرش شده، همینکه قدری آفتاب بالا آمد عبور از این قسمتها با پای برهنه مشکل و تماشائی است: با نوک پنجه، و پاشنه پا و جست خیز باید خود را بدائره طواف رساند، زمین دائره طواف

و نزدیک بیت چون پیوسته پراز جمعیت است زیاد داغ نمی شود ، در گوشه از قسمت سایه ایوان بزحمت جایی پیدا کرده تا قدری استراحت کنیم ، از درهای اطراف مسجد سیل جمعیت سرازیر است ، زن و مرد ، پیرو جوان سیاه براق ، و سفید شفاف : چشمها بسوی کعبه و دستها بطرف آسمان و دلها پراز خشوع و ایمان است ، در میان جمعیت تخته‌های حامل بیمارها که روی دوش و سر حالها حمل می شوند دیده می شود ، بعضی با چهره زرد و اندام لاغر و مایوس از زندگی بالای تخته نشسته اند ، و چشمان کم نور خود را بسوی آسمان و خانه خدا میگردانند ، بعضی خفته و مشرف بموتند ، بعضی یکسره چشم از دنیا و امید بر رحمت خدا بسته ؛ جنازه‌شان را طواف میدهند ، خواجه‌های حرم باقدهای بلند و عمامه و لباس‌های سفید و گونه‌های پر گوشت چروک دار و بی مو باوقار مخصوصی جاروب ها بدست دارند و مراقب نظافت مسجدند ، کثرت جمعیت اعراب بیابانی و حجاج آفریقایی و جاوه که بی‌اعتنای بنظافتند کار نظافت را مشکل نموده ، اطراف مسجد الحرام هم وسائل آب و طهارت آنطور که باید فراهم نیست !

این چهار دیوار که با سنگهای سیاه بالا آمده ، و قسمت بالای آنرا پرده پوشانده است ، خانه خداست ! خانه ایست که بدست ابراهیم و اسمعیل ساخته شده ، و چهل قرن از تاریخ بناء آن میگذرد ! همه دستگامها و بنیان ها مثل برف در مقابل حوادث تاریخ ذوب شده ، این بناء چون کوه استواری باقیست !

«طالقانی و زمانه ما»

آنروز در میان این دره جز این بناء نبود و سالها گذشت تا آنکه خانه ها ساخته شد و شهری پدید آمد ، چند بار پیش از اسلام و بعد از آن دیوارهای آن خراب و ساخته شده ولی بنیان همان بنیان ابراهیم است ، روزگار ها گذشت تا آثار جاهلیت و شرک این خانه را آلوده ساخت و بتهایی که صورت او هام بود در اطراف آن و میان بیت نصب شد ، حقیقتی درخشید و او هام را زائل نمود !

سال فتح مکه است ، مکه فتح شده ، محمد (ص) بر شتر قصواء سوار است سر بازان خدا پرست و مؤمنش اطرافش را چون هاله گرفته اند ، صدای قریش و سران حجاج باشکست و سرافکنندگی پشت سر حرکت میکنند ، رسول خدا هفت بار طواف نمود ، آنگاه کلید را از عثمان بن طلحه گرفت مردم مقابل درب کعبه جمع شده اند ، درب کعبه را که از زمین مرتفع است گشود

و وارد بیت شد ، بت هارا با اشاره **جاء الحق وزهق الباطل** سرنگون نمود ، صورت هارا پاک کرد ، آمد مقابل درب ایستاد ، اهل مکه همه سرافکنده و هراسنا کند ، تا چه در باره آنها فرمان دهد ؟ فرمود چه انتظار دارید ؟ با فروتنی و عجز گفتند : برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار مائی ! جز خیر انتظار نداریم ، فرمود همانکه یوسف بیرادش گفت بشمامیکویم : بروید : انتم الطلقاء ، شما آزادید : هراسها از میان رفت چهره ها باز شد ، تبسم بر لبها آشکار گردید : این محمد است که پس از بیست سال زدو خورد بر ما دست یافت ، همرا آزاد کرد !! آنگاه خطبه خواند ، و آیه شریفه : **يا ايها الناس انا خلقناكم ... ان اكرمكم عند الله اتقاكم** ، را تلاوت فرمود ، و گفت افتخارات همه از بین رفت : **لا فخر لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی الا بالثقوی** ، تمام افتخارات و خونها و اموال جاهلیت زیر قدم من !!

ماهم که امروز از نقاط مختلف آمده ایم و همه بکرنک شده ایم بحکم همان محمد (ص) است که آنروز در اینجا این سخنان را گفت !!

متوجه جمعیت انبوه شدم که در میان آفتاب باشور و عشق اطراف خانه میگردند و تضرع می نمایند ! چشمهای واردین و طواف کنندگان بیک نقطه بیشتر متوجه است و اجتماع و شور در آنجا افزون است ، آن نقطه رکنیست که حجرالاسود در آن منصوب است ، این سنگ سیاه که متلاشی شده و شاید پنجاه تکه است و بوسیله فلزات باهم چسبیده شده و در میان قاب نقره در رکن قرار گرفته ، چه اقبال بلندی داشته ! در هر سال هزارها مردم باید یا آنرا ببوسند یا با آن مصافحه نمایند ! از زمان ابراهیم که آنرا نصب نموده ، همین طور مورد احترام و تعظیم است ، قبائل و سران عرب و قریش پس از خرابی بیت و تجدید بناء آن برای نصب این سنگ نزدیک بود که شمشیرها بکشند و خون یکدیگر را بریزند تا افتخار نصب آنرا ببرند؟! عقلاء قوم گفتند : نخستین کسی که وارد بیت شد حکم باشد نخستین وارد محمد (ص) جوان نورس بود ، چون حکمیت از او خواستند عبا از دوش خود برداشت و سنگ را در میان آن نهاد و فرمود نمایندگان قبائل گوشه های عبا را بردارند ! چون نزدیک برکن رسید خود سنگ را از میان عبا برداشت و در محل نصب نمود !! - آیا این ارزش و احترام برای آنست که از بهشت فرود آمده ؟ یا سنگی است که ابراهیم بالای آن ایستاده ،

یا آدم از بهشت در بیابان هند بالای آن فرود آمده؟! یا گوهر درخشانی بوده که دست گناهکاران و آلودگان سیاهش نموده؟ فهم این سخنان مشکل است! نه ابراهیم بر يك سنگ مخصوص ایستاده و نه آدم بر یکی فرود آمده، سنگ درخشان هم فراوان، و آمدن از بهشت چسان است؟! سخن محکم و رأی قاطع همان است که در احادیث صحیح آمده: استلموا الركن فان الله يمينا له في خلقه - همانطور که خانه رمز حق و طواف تنبیر محور حیات است، این سنگ دست راست خدا برای بیعت با حق و وفاء به عهد می باشد، رکن مفصل میان گذشته و آینده زندگی است اینجا برای انسان مادی محل تعهد با خدای بزرگست که باین صورت قرار داده شده، سنگی نصب گردیده که فاقد ارزش مادی و نمونه حق و تعبد مطلق باشد، تاهیچ هوس را بر نینگیزد فقط توجه بخدا برگردد، و از اینجا محور حیات برگردد و طواف شروع شود - از هوسها و شهوات روگرداندن همان بخدای رو آوردن است - اینما تو ثوابی و جه الله - بسکه هست از همه سو وزمه رو راه بتو

به تو برگردد اگر راه روی برگردد
طواف از همین جا شروع می شود، کشش جاذبه شهوات و تصمیم به دفع آن و تقویت جاذبه حق حرکت طواف را ایجاد می نماید، چنانکه دو قدرت جاذبه و دافعه مدارات بزرگ را پدید آورده! فرمودند: دست خداست با آن مصافحه نما؛ اگر توانستی بیوس: اگر نتوانستی بآن دست رسان؛ و اگر نتوانستی بسوی آن اشاره نما، و بگو: امانتی ادیتها، و میثاقی تعاهدته ليشهد لی بالموافات ...

ما هم که در سایه ایوان مسجد نشسته و بهزاران طواف کنندگان می نگریم میخواهیم برویم و تجدید عهد با دست خدا نمائیم و در زمره طائفین قرار گیریم، آفتاب سوزان از بالای سرو سنگها و شنبهای داغ از زیر پا تصمیم را سست می نماید و وظیفه را سخت می نمایاند، انسان با هر وظیفه کوچک و بزرگ که روبرو شود چنین مشکلات در سراه خود نمائی مینماید ولی با تصمیم چند قدم که پیش رفت می نگردد که بیشتر نمایش وهم و شیطان بوده! رفقا برخیزید تا تجدید عهد نمائیم و بمنزل برگردیم:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم
تقصیرهای رفته بخدایت قضا کنیم
بیمغز بود سر که نهادیم پیش خلق
دیگر فروتنی بدر کبریا کنیم

دار الشفاء توبه نبست است درهنوز
 تادرد معصیت بتدارك دوا كنيم
 روی از خدا بهر چه كنی شرك خالصست
 توحید معض كز همه رو در خدا كنيم
 چند آید اینخیال و رود در سرای دل
 تا کی مقام دوست بدشمن رها كنيم
 چند قدمی كه نزدیک رفتیم بدن با تابش آفتاب خوی گرفت و پاباسنك
 های داغ آشنا شد! خود را به عجز الاسود نزدیک کردیم و در دایره طواف
 در آمدیم، پس از آن بمقام ابراهیم نزدیک شدیم: و انخذوا من مقام ابراهیم
 مصلی - اینجا محللیستكه ابراهیم برای خدا قیام کرد، ماهم با قیام نماز
 از آن قائم پیروی می نمائیم - آنگاه از طرف باب الصفا كه راه طرف منزل
 است خارج شدیم، چون خود سر گرم سعی نیستیم وضع عمومی سعی كنندگان
 بیشتر جالب است: در او اهل، محل سعی فضای از هر طرف باز بوده ولی فعلا
 دكانها از دو سمت آنرا تنگ نموده، و از بالا هم بیشتر آن پوشیده شده و این
 از مهمترین خدمات ملك بمكه است از زمان تسلط بر حجاز چنانكه در بالای
 سر پوشیده با آب و تاب تذکر داده شده !!

در این قسمت از اعمال حج تراحم زیادتر است چون پیوسته در دو جهت
 متقابل در رفت و آمدند، در هر حال عموم حجاج متوجهند كه در اعمال مزاحم
 يكدیگر نباشند، ولی از اعراب نجدی و بدوی باید حریم گرفت: دسته جمعی
 با سرعت حرکت میكنند، و هم آهنگ میگویند، رب اغفر: ان لم تغفر،
 من ذا تغفر: خدایا بیامرز، اگر ما را نیامرزی پس چه کسی را می آمرزی!
 در چهره و حرکات همه خشوع ایمان هویدا و زبانها بندگ خدا و طلب
 مغفرت گویاست: ربنا آتنا فی الدنيا حسنة... چون مقابل مناره و علامت
 مخصوص میرسند پاهارا سریعتر برمی دارند و بدنرا سبکتر حرکت میدهند
 تا بعد دیگر برسند؟ خوب محسوس است كه تمام تار و پودیکه از عادات و
 خود پسندنها اشتخاص بخود تنیده اند و خود را در آن گم کرده اند در اینحال
 گسیخته می شود، و آنچه بخود بسته اند در این حرکات در حال جدا شدن
 است، این خانه تكانی خانه دل و درون است تا آنچه از گرد و غبار دنیا و آمال
 و رنگهای آن در داخل نفس وارد شده زائل گردد: گرچه از سر حد هر میقات،
 كلاه و عمامه افتخارات و لباس امتیازات زائل شد، ولی از آنجا كه این شعارها
 و امتیازات متدرجاً ضمیمه فكر شده، شخص در هر حال، در خواب و بیداری،
 در برهنگی و پوشش خود را با آن می نگرد و این عوارض جزء ذات شده است،

آن مرد سیامی و اقتصادی و روحانی در هر حال است و بهر جامیرود امتیازات و علاقه‌ها و بندوبیل‌ها و شمارهاییکه بخود بسته با خود میبرد: آنکس که خود را در لباس و نشان سیاستمداری در آورده و خود را محور اجتماع می‌پندارد، آن افسری که در پاگون و نشان غرق شده: آن تاجری که تجارتخانه و بانک و اعتبارات و ثروت را با شخصیت خود حمل می‌نماید: آن روحانی که بالباس کشاد و حرکات آهسته خود را مظهر کامل دین و نماینده تام الاختیار خدا و انبیاء میدانند! چون لباس و کلاه که نماینده شغل و امتیاز است از او گرفته شد تاحدی بذات خود و حقوق خلق و خالق پی می‌برد و چشمش باز می‌شود ولی چون این عوارض بتدریج ضمیمه باروح گردیده محتاج بتکان شدیدی تر است، تا این قالبها خورد شود، و بینی تجبر و تکبر سائیده گردد، قال (ع) السعی مذلة للجبار - عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول ما من بقمة احب الى الله من السعی لانه یندل فیها کل جبار .

در این حریم خانه خدا محسوس است که تکبرها و غرورها می‌ریزد کسانیکه عمری بگوشه کفش و کجی و راستی کلاه خود پیوسته توجه داشتند در خیابان و بازار و در محل انظار چند قدمی ممکن نبود بدوند یا سبکبار بجهند، در اینجا سرازیر نمیشناسند، سرو پای برهنه، ژولیده، غبار آلوده گاه آهسته و باوقار، گاه بسرعت و سبکبار راه میروند و میدوند، حقیقتاً سعی است!! و بدون سعی، عبودیت نیست و بدون عبودیت هیچ تحولی روی نخواهد داد:

سعی نابرده در این راه بجائی نرسی
بسعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کآهن
بسعی آئینه گیتی نما و جام جم گردد

کبائر سهمگین سنگیست در ره مانده مردم را
چنین سنگی مگر دایر بسیلاب ندم گردد
گویا اعمال حج و عمره هر يك مقدمه برای دیگر، و آن دیگر مکمل پیشین است، احرام چشم را بحقوق خلق و خالق تا حدی باز می‌نماید و متوجه عهود خدای میسازد: استلام حجر تعهد و تصمیم است: طواف تغییر اراده از خود بخدا و انجام عهود است، نماز در مقام ابراهیم، چون ابراهیم برای قیام بوظائف مییاشد، سعی درهم شکستن و ریختن تمام عوارض و خود

بندیها و سرعت گرفتن در انجام وظائفست :
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم !!؟

این شبهه در خاطرها می آید که : نه این نتایج در عموم حجاج محسوس است ! و نه این اسرار مورد توجه ؟! چنانکه اشاره شد اگر این اسرار مورد توجه باشد ، روح تعبد ضعیف می شود ، و آنچه منظور است تعبد است ، از هزارها مؤسسه های علمی و تشکیلات تربیتی و تأسیس بوستانها و زحمات باغچه بان مگر چند مرد علم و هنر و چند گل زیبا بدست می آید؟ ولی همان اندک زیاد و پرارزش است ، خسران آنگاه است که نتیجه صفر باشد؟ این اعمال و مناسک حج کم و بیش هر کس را تغییر میدهد و آثار آن بحسب استعداد نفوس باقی میماند ، آنچه آثار خیر و ایمان و صلاح و تقوی و خداپرستی و خدمت مشاهده می شود ثمرات آنست ، در این میان ممکن است در نفوسی اثر آن ناچیز یا بعکس نتیجه بخشد : و لایزید الظالمین الا خساراً ؛

گر از برج معنی بود سیر او	فرشته فرو مانند از طیر او
اگر مرد لهو است و بازی و لاغ	قویتر شود دیوش اندر دماغ
پریشان شود گل به باد سحر	نه هیزم که نشکافدش جز تبر

قال (ص) ان الحجاج يعود کیوم ولدته امه و يعود مغفوراً له -

با آنکه دست قدرت علم، مواد و عناصر ترکیبات تکوینی را تجزیه نموده و مقدار و آثار هر عنصری را بدست آورده ، از فهم اسرار ترکیب و حیات و آثار آن همی عاجز است ! اسرار و آثار ترکیبات تشریحی مثل تکوینی آنطور که هست در دسترس فکر انسان قرار نگرفته ، هر چه در اسرار این ترکیب اجتماعی حج بیاندیشیم بعمق آن نمی رسیم ! چیست آن نیروئی که این مردم و عناصر مختلف را با هم ترکیب نموده ، و چه آثار و خواصی از این ترکیب ظاهر می شود، این حرکات طواف و سعی تاچه حد روح اجتماع و فرد را برای همیشه پیش می برد ؟! از حوصله فکر و چشم انداز عقل ما بیرون است ، هوا گرم و راه دور و فکر خسته است باید به منزل برگردیم ، از میان چمیت سعی کنندگان بیرون آمدیم و بطرف منزل عرق ریزان میرویم .

عصر است دره مکه را سایه گرفته اندکی هوا ملایم شده ، از آثار

کوه ودشت اسرار آمیز مکه آنچه در دسترس است و می توان بسهولت و از نزدیک مشاهده نمود ، قبرستان تاریخی مکه است که بناهای مختلف اسم برده می شود : قبرستان قریش ، ابیطالب ، بنی هاشم ، المعلاة ؛ بطرف شمال شرقی مکه براه افتادیم ، از کوچه های سراشیب و پر جمعیت گذشتیم تا بنیابانهای مسطح و باز وسط وادی رسیدیم ، در طرف غرب بنیابان ، بمسجیدی رسیدیم که مردم برای نماز و وضوء در آن رفت و آمد داشتند ، ساختمان آن چهار دیوار ساده و سرپوشیده مختصری است که بر ستونهایی قرار گرفته و محلی برای وضو و تطهیر دارد ، فرش آن چندقطعه حصیر است ، این سادگی در تمام مساجد حجاز دیده می شود ، در نزدیکی آن نیز یک مسجد دیگر مانند همین است ، بودن این دو مسجد در نزدیکی مسجد الحرام موجب تعجب است ، برای چه ساخته شده ؟ نام آن بیشتر موجب تعجب شده : مسجد الجن ! یعنی چه ؟ بعد معلوم شد این مسجد و مسجد نزدیک آن که بنام مسجد الرایه است ، برای تذکر دو امر تاریخی است ، مسجد الجن در محلی بنا گردیده که سوره جن در آن نازل شده و مسجد الرایه در موضعی است که پرچم رسول اکرم هنگام فتح مکه در آن نصب شده !! گویا سوره جن در این موضع آنگاه نازل شد که یمبر اکرم از سفر جانگداز طائف برمی گشت : ابی طالب و خدیجه از دنیا چشم پوشیدند عده مسلمانان بحیثه هجرت کردند ، امنیت از رسول (ص) سلب شد ، اندیشید که بسوی طائف برود ، چون مردم باشخصیت و خانواده های شریف و مهمان نوازی در این شهر سراغ داشت که شاید عصبیت آنان کمتر از مکیان خشن و متعصب باشد اگر باو نگروند از راه مهمان نوازی شاید در پناهش گیرند ، شهر طایف در مشرق مکه واقع است ، این شهر مرتفع و سبز مانند : خالیست در چهره سفید و براق جزیره العرب ! بی شباهت نیست بشهر طیس در میان کویر سوژان مشرق ایران ، دارای عمارات ساده ایست که در وسط باغهای سبز قرار گرفته ، مردم آن چون از هوای لطیف و مناظر زیبا و ثمرات طبیعت بهره مندند ، طبعشان ملایم و اخلاقشان نرمتر از دیگر مردم جزیره است ، رسول اکرم بامید کرامت خلقی مردم این شهر بیابانها و بلند و پستی های میان مکه و طائف را باتفاق زید پیمود تا بطائف رسید ، مردمان باشخصیت و مهمان نواز طائف برادران : عبد یالیل و مسعود و حبیب پسران عمرو بن

عمیر ثقفی بودند ، بسوی آنان رفت ، آیات وحی بر آنها تلاوت فرمود و باسلام دعوتشان فرمود هر يك جوابی گفتند : یکی گفت جامه کعبه را بروده یا (دریده) باشم اگر تو پیمبر باشی ! آن برادر دیگر گفت : خدا کسی برای رسالت خود جز تو نیافت !؟ برادر دیگر ملامتر ، گفت : من بتو جوابی نمیگویم ، اگر پیمبری باشی برتر از آنی که بتو سخنی گویم ، اگر ذروغ میگوئی با تو چه سخنی گویم ! در عوض پذیرائی او باش را بر آنحضرت شوراندند ، فریاد می کشیدند : ای ساحر ؛ ای دیوانه : میخواهی در میان ما فتنه برانگیزی و دین ما را دگرگون سازی ، باین اندازه هم نایستادند ، سنگبارانش نمودند از ساقهای پایش خون جاری شد ، سر زید شکست ، بابدن خسته و خاطر فرسوده ؛ از کوچه باغهای طائف بیرون آمد ؛ در کنار دیوار بوستانی نشست ، آن بوستان از آن عتبه و شبیه اشراف زادگان مکه و دشمنان سرسخت دعوت اسلام بود ، آن دو نفر در بوستان ناظر این وضع بودند دل سنگشان بر حال محمد (ص) متأثر شد و عرق خویشاوندیشان بچکید ، بغلام مسیحی نینوائی خود که عداس نام داشت دستور پذیرائی دادند غلام در میان طبق چوبین مقداری خوشه انگور چید و بنزد آنحضرت آورد غلام باهوش در حرکات و چهره گرفته و چشمان درخشان آنحضرت دقت مینمود چون آنحضرت دست بطرف خوشه انگور برد گفت : بسم الله الرحمن الرحيم : این جمله چون برقی در فضای تاریک آن دیار از مقابل چشم غلام گذشت و گفت : این چگونه سخنی بود که از کسی نشنیده ام ؟؟ فرمود : تو از کدام سرزمینی و چه دینی داری : عرض کرد نصرانی و اهل نینوایم ، فرمود از قریه آن مرد صالح یونس بن متی میباشی ؟ غلام گفت او را چه می شناسی ؟ فرمود برادر من و مانند من پیمبری بود که قومش آزارش نمودند ! غلام بی اختیار بدست و پای آنحضرت افتاد ، دو برادر از دور باو مینگریستند و میگفتند : غلام را برود ! - از آنجا بیرون آمد در بیابان تاریک میان طائف و مکه بادل خسته و خاطر شکسته باخدای خود مناجات می نمود :

پروردگارا : اضعف و شکستگی خود بسته شدن درهای امید به درگاه تو مینالم ، تو ارحم الراحمین و پناه بی پناهانی ، بارالها : جز بدرگاه عظمت تو بکجا روی آورم ؟ بدشمنی که من را می راند یا بدوستی که بر من روی ترش می نماید ، در تمام این دشواریها از آن اندیشناکم که مورد

زیارت قبور

بی مهری تو باشم دیگر با کی ندارم ، پناه می برم بنور وجه کریم تو که تاریکی ها از آن روشن شده و کار دنیا و آخرت سامان یافته ، از آنکه غضب تو بر من نازل شود... در بیابان آرام بطن نخله با سوز جگر نماز میخواند و آیات قرآن تلاوت میفرمود و مناجات میکرد، پری یانیکه چون باد صرصر از میان پرده ظلمت عبور مینمودند - آیات قرآن متوقفشان داشت ! گوش دادند مانند امواج الکتریسته آیات را گرفته و بدیگران رسانند : انا سمعنا قرآناً عجیباً یهدی الی الرشید فأهنا به ... در این مکان که بنام مسجدالجن است در زیر شهر خشمگین که پیمبر رحمت را از خود رانده و در بیابانها سرگردانش نموده ، سوره جن نازل شده !!

دوازدهم یکی این مسجد ، مسجدالرایه است ، بیش از دوازده سال از خاطرات مسجدالجن نگذشته بود ، که در چند قدم آنطرف پرچم فتح را می نگرید ، ده هزار مردان دلاور و مجهز بایمان این کوه و دشت را پر کرده اند بانگ تکبیرشان دلهای سخت مکیانرا از جا کنده و برق شمشیرشان چشمه‌ها را ربوده است !! دل دردل اهل مکه باقی نمانده همه هراسناک و شرمسارند هر کس پناه و شفیع می جوید و برای عذر خود لغت و جمله در نظر میگیرد : لاله الا لله وحده وحده ، انجز وعده ، و نصر عبده ، واعز جنده .. ، از کنار این دو مسجد عبور کردیم ، چند قدمی بطرف شمال ، قبرستان بچشم می آید که در دامنه سراسیمبی قرار گرفته شمال و غرب آنرا کوه محصور نموده طرف شرق جاده و خانه هاست تا دامنه کوه ، طرف جنوب متصل بخانه های مکه است اطراف باز آنرا با دیواری محصور نموده اند و درب آنرا گاهی باز مینمایند ، در اوائل نهضت و هابیه رفتن به این مکان ممنوع بوده ، در سالهای اخیر در موسم حج طرف عصر تا موقع غروب و وقت نماز بازااست و مأمورین مراقبتند که کسی قبر هارا نبوسد ، چون غروب شد باخشونت همرا بیرون می کنند : قبور محل تذکر و تنبه و مرکز اتصال گذشته و حال و موت و حیات است ، اجساد در قبر خفته گه محل توجه ارواحند ظاهر را بیاطن و دنیا را باخترت ربط میدهند ، باین جهت زیارت قبور و طلب مغفرت نه تنها منع نشده است ، بلکه بآن تأکید شده و جزء مستحبات میباشد ، پیغمبر اکرم بعد از آنکه جمعی از مسلمانان در بقیع دفن شدند بقبرستان بقیع و بر سر قبر عثمان بن مظعون می آمد و طلب مغفرت می نمود و با آنان سخن میگفت ، این قبرستان کهن ، از زمان جاهلیت

تاریک عرب تافجر و طلوع اسلام را از مقابل چشم می گذرانند ، مردمانی در این دامنه در زیر توده های خاک خفته اند ! که دچار تاریکی دیجور بت پرستی و عصبیت ها و جنسکها و نخوت های جاهلیت بودند چند روزی در میان گردباد های شهوات و طوفان های جاهلیت بخود پیچیدند و رفتند؛ تا زمان عبدمناف و عبدالمطلب که آثار فجر و طلوع اسلام را در افق تاریک دیدند؛ تا ابیطالب و خدیجه که نور وحی را مشاهده کردند و خود برقی بودند که راه روشن و درآسمت افق غروب کردند :

آنکه آمد در غم آباد جهان چون گردباد

یک دوروزی خاک خورد آخر بخود پیچید و رفت

یاد آنکس خوش که چون برق از گریبان وجود

سر برون آورد و بروضع جهان خندید و رفت

علامت و آثاری برای شناختن قبور باقی نیست علاوه بر آنکه ساختمانها و گنبد های تاریخی را از میان برده اند کاشی های ظریف و سنگهارا نیز درهم شکسته اند که با انضمام قطعه سنگها بعضی از خطوط که آیات قرآن و نام صاحب قبر است خوانده می شود ! می گفتند : این قبر عبدالمطلب آن قبر ابیطالب آن طرف قبر خدیجه است بالای هر قبری خاطراتی برانگیخته می شود : این عبدالمطلب پیر مرد بزرگوار و کریم مکه بود که نواده یتیم خود را در جایگاه مخصوص خود، می نشاند و با آن طفل مانند یک مرد سالخورده رفتار می نمود ، پیمبر اکرم چند سالی از دوره طفولیت را در آغوش و روی دست و شانه عبدالمطلب بسر برد ، این ابوطالب عموی بزرگوار و پدر امیر المؤمنین علمی است که تازنده بود از پیمبر دفاع نمود ! این قبر خدیجه است ! از این نام هر مسلمانی بوی مادر مهربان را استشمام می نماید ، چه مادریکه همه چیز خود را در راه خدا داد تا طفل اسلام بنیه گرفت ! این مادر ، مادر دیگری از خود باقی گذارد که مادر همه امامان و سرآمد زنان جهان است ، خدیجه ام المؤمنین !! هر وقت نام خدیجه بگوش پیمبر میرسد رنگش افروخته و اشک در چشمانش دور میزد ، آه خدیجه !! آنوقت که تنها بودم یاریم نمود ، هر وقت اندوهناک می شدم تسلیم میداد ، هر وقت خسته میشدم تقویم می نمود ، اول را از نبوت را با او در میان نهادم ، زنان مکه ترکش گفتند مردم از وی رو گردانند ، مالش را داد ، آه چه شبها که بایگانه دختر عزیزش گرسنه خوابید و شیر در پستانش خشک بود ، مکه چهره اش را براو ترش نمود ولی او چون افق را روشن و نام خود را بلند و فرزندان مجاهد خود را

در شرق و غرب سرفراز می نگریم، همیشه تسمی بر لب داشت و چهره اش باز بود! چرا این فرزندان خشک و خشن اثر قبر او را از میان بردند؟! از این قبر نور ایمان و نسیم رحمت و مهر مادری بمسلمانان میرسد، اگر میان مسلمانان مردم عوامی هستند که از صاحبان قبور حاجت می طلبند، و بقبور اولیاء نیاز می برند، علت آن نقص در تربیت دینی و بی اطلاعی از تعالیم قرآن و اولیاء اسلام است و بی اطلاعی مسلمانان نتیجه حکومت های خود پرست و جاهل پرور است که مانع رشد مسلمانان می باشند، آثار قبور چه تقصیر دارد؟ اگر از میان بردن آثار قبور برای آنست که در صدر اسلام و عصر نبوی این آثار نبوده، پس از بدعت است و باید از میان برود، بنا بر این بسیاری از مستحذات بعنوان بدعت باید از میان برود! سلطنت قیصری و کسروی، و کاخ نشینی، منابع عمومی مسلمانان را در انحصار در آوردن و از حجاج باج گرفتن و مسلمانان مظلوم را بروز سیاه نشانند و پول های مسلمانان را مثل سیل بچیب بیگانگان ریختن و کالاهای اجنبی را ترویج نمودن... آیا اینها از سنت است؟! تکلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست؟ همان تکلیف را دارند که مسلمانان با ایمان و غیوری مانند ابان و عمار و اهالی مصر و عراق نسبت بتخلیفه سوم و او داشتند! با آنکه یکپهزارم این بدعت را خلیفه سوم نداشت! نزدیک غروب است چهره سیاه شرطه خشن و جاهل نجدی گرفته شده و از توجه مسلمانان بقبور و تلاوت سوره حمد که بین آنها ایرانی، عراقی، مصری، پاکستانی دیده می شود عصبانی است اگر بیرون نرویم با کمال ادب! چوب و ناسزا نثار ما خواهد کرد.

تقویم های ایران روز شنبه را اول ماه میدانند منتظریم تا در اینجا چگونه خواهد شد؟ ناگاه از طرف حکومت اعلام شد که شب پنجشنبه ماه دیده شده، و ثابت شده است که روز پنجشنبه اول ماه است: این خبر میان حجاج ایرانی هیچانی ایجاد نموده، اختلاف آنهم دوروز، چه باید کرد؟ گفتگو میان عموم حجاج در باره تکلیف حج است، آنها باهل علم مراجعه مینمایند اهل علم چه جواب بگویند؟

در این بین شنیده شد آیت الله کاشانی وارد مکه شده اند جمعی ساده لوح از این جهت خوشحال و امیدوارند که ایشان میتوانند اختلاف را حل نمایند، یا حکومت را از رأی بکه داده منصرف سازند یا حجاج را برای تکرار عمل آزاد گذارند!!

برای ملاقات ایشان از منزل بیرون آمدیم از کاسب و مأمورین دولت سراغ ایشانرا میگردفتم ، با آنکه ایام حج همه شخصیتها در مکه تحلیل میروند ورود ایشان برای عموم محسوس بود! مارا با دارة امن عامراهنمائی نمودند از مسجد الحرام عبور کردیم ، از رئیس اداره محل آیت الله را پرسیدیم شرطه ای را با ما همراه نمود ، نزدیک یکی از درهای بیت اطاعتائی است که مقابل آن عده نظامی ایستاده از پله ها بالا رفتیم وارد اطاق شدیم آیت الله کنار درهائی که مشرف بخانه است نشسته اند معلوم شد از همانجا مارا میدیدند و انتظار داشتند ، پس از احوالپرسی راجع باختلاف ماه با ایشان بحث کردیم ، بعضی همراهان ایشان گفتند ماه در شب جمعه در بعضی نقاط ایران دیده شده ، بعضی هم ادعای رؤیت نمودند ، در این بین چند نفریکه از طرف ایشان بملاقات ولیعهد سعودی رفته بودند از وضع ملاقات و تشریفات صحبت میگردند ، منتظر بودیم بدانیم از این ملاقات برای امور بین المللی اسلامی یا اصلاح امرحاج ، و حجاج ایرانی چه نتیجه گرفته اند ، ولی بیشتر تعریف اطاق و خانه و کیفیت پذیرائی بود !! یکی از ملاقات کنندگان می گفت : جات خالی بود فلانی : هوای اطاق ولیعهد مثل دربند خنک بود !! حرکات بعضی از همراهان چنان زننده بود که مأمورین سعودی را متوجه می نمود ، چه باید کرد آفت بیشتر بمیوه های شیرین میرسد !! ظهر شد بانك اذان از دل مسجد الحرام برخاست ! دوازده صف در مدت چند دقیقه پشت هم منظم گردید ، مسجد تاراهرها پر شد ، بعضی از مأمورین که وظیفه شان مراقبت آیه الله بود از همین جا اقتداء کردند ، بجا بود چنانکه در دستورات ائمه طاهرین است ما هم بصف جماعت می پیوستیم ! ولی نشستیم تا نماز تمام شد بعضی از مأمورین با تعجب نگاه میگردند ، از آیت الله درخواست نمودم که بلافاصله برای نماز برخیزند ایشان برخاستند عده از حجاج ایرانی هم با ما براه افتادند مأمورین انتظامی سعودی همراه بازمیگردند وارد مسجد شدیم عده از حجاج مصری و غیر مصری ایستاده تماشا میگردند مامشغول نماز شدیم ، حجاج آیه الله را بیکدیگر نشان میدادند ، از این توجه و احترام و نام و آوازه برای نزدیکى مسلمانان و از میان رفتن سوء تفاهات استفاده های خوبی ممکن بود برده شود ، ولی ایشان دچار تقاهت و فشارهای فکری بودند اطرافیان عاقل و صالح ایشان هم در اقلیت بودند !!

امروز که پنجشنبه و بحسب اعلام حکومت سعودی روز ترویبه و هشتم ذالحجه است ، باید آماده احرام و حرکت بسوی عرفات شویم ،

و از آنجا بمشعر الحرام و منی برگردیم تا بعد از طواف و سعی، عمل حج را که یکی از ارکان اسلام است بیابان رسانیم، در زمانهای گذشته این راه را با شتر و پیاده می پیمودند، و بیشتر از آن، متحمل زحمت حمل آب هم میشدند ولی امروز با قناتی که بهمت مردانه زبیده زن هارون کشیده شده اگر کارکنان دولت مانع نشوند و بقیمت جان نقر و شند آب در عرفات و منی! به آسانی بدست می آید، اشکال رفت و آمد بعرفات و منی هم باروز افزون بودن وسائل نقلیه کمتر از زمانهای سابق نیست! چون وسائل حمل و نقل و چادر بدست دولت است کسی باختیار خود نمیتواند فراهم سازد! ۲۰۰ ریال، قریب چهارصد و پنجاه تومان برای یک چادر در عرفات و منی باید داد که بیش از دوازده نفر نباید از آن استفاده نمایند، گاهی از یک چادر پول دو چادر هم گرفته می شود! برای کرایه از مکه بعرفات و بازگشت به منی و مکه که مجموعاً بیش از هفت فرسخ نیست از هر نفری یکدینار (قریب بیست تومان) باید داد! ما هم این پولها را تحویل مطوف دادیم.

بعد از ظهر پس از نماز در مسجد الحرام محرم شدیم، در فضای یکی از کویهای مکه مقابل محل مطوف جمع شده منتظر وسیله حرکتیم، قدری از شب گذشت نام ما را خواندند، با اثاث لازم و سبک سوار کامیون شدیم، از کوجهای تنک و خلال ماشینهای زیاد، ماشین بزحمت رد شد، از میان دورشته کوه شرقی و غربی قدری بطرف شمال رفت، آنگاه بطرف دست راست و بسوی مشرق پیچید، بانک ذکر و تلبیه و تکبیر، نهره و بوق ماشینها در میان شرفزار و پست و بلندی درهها، کوه و دشت را پر صدا کرده! شعاع مضطرب چراغهای ماشین از پائین، نور آرام و سرد ماهتاب از بالا، بر سینه و خلال کوههای سیاه و مهیب آرام و پیکر سفید احرام پوشان متحرک تاییده، سکوت عمیق کوههای سیاه طبقات الارضی با حرکات بی قرار رهروان خدا جو منظره مهیبی از سکوت و حرکت پدید آورده!! ماشینها در طول و عرض یکدگر از زمینهای شنزار و روی تخته سنگها و از خلال کوههای منی پیش میروند، ناگاه بفضای بلند و بازی رسیدیم، تا چشم کار میکند چادرها پهلوی یکدیگر دیده میشود! اینجا بیابان عرفات است، ماشین از میان چادرها گذشت تا در محلی که چادرهای مطوف ما زده شده بود ایستاد بلباس سبک احرام چابک از ماشین پیاده شده چادری را اشغال کردیم روی بوتههای خار و خاک نرم، بساط را پهن کرده، همه چیز داریم، آنچه نداریم آبست، صدای آب فروشها مثل ناله مستانه گریه های نر از دور به

گوش میرسد: آی مای: از بس از صبح تا نیمه شب این صدارا در کوچه های مکه شنیده ایم از دور بان آشنا میم - در حالیکه چوبی روی شانه گذارده و دو طرف آن دو سطل آب آویزان کرده نزدیک آمد، چند؛ سه ریال! آخرش دوریال

پس از اذاه نماز، از چادر بیرون آمدم، ماه و ستارگان از بالا نور افشانی مینمایند این بیابان از چادرها و احرام پوشان سراسر سفیدپوش است، از میان چادرها و از اعماق بیابان مانند کندی زنبور عسل همهجه ذکر و دعاشنیده میشود، دلم میخواهد تا صبح در میان این چادرها که هزارها مردم مختلف و بیکر نک را در بر دارد راه بروم ولی جرئت آنکه چند قدمی دور شوم ندارم، چون ممکن است که دیگر چادر را پیدا نکنم؟ شب نهم مستحب است که حاجیان در منی باشند، ولی این سنت رعایت نمیشود، حاجیان هم از خود اختیاری ندارند! در عرفات واجب؛ توقف از هنگام زوال تا غروب آفتابست، رکن توقف نمودن بین زوال و غروبست، گرچه چند دقیقه، باشد اگر واجب ترک شود معصیت است و اگر رکن عمدأ ترک شود حج باطلست؛

طلوع فجر و بانگ اذان، مسانند شیمور جنگ در اردو گاههای بزرگ، در میان چادرها جنب و جوشی پدید آورد، در تمام بیابان دسته دسته صفوف نماز تشکیل شد؛ کم کم آفتاب بالا آمد، شدت تابش عمودی آفتاب چشم را میزند، هوا بشدت گرم شد، بیرون آمدن از چادر خطرناک است، بیشتر بیماریها و تلفات حج از عرفات شروع می شود، کمتر پیش آمده که حجاج مبتلا بیماریهای را گیر بشوند، اگر خدای نخواسته اینگونه بیماریها پدید آید با آن اجتماع در هم و هوای گرم و نبودن وسائل بیشتر حجاج را درو می نماید، استعداد بیماری در اشخاص از آغاز مسافرت شروع میشود: مراعات نمودن غذا، خوردن گوشت، از دست دادن بنیه از جهت حرکت و زحمت زیاد برای انجام واجبات در غیر موقع و مستحبات غیر لازم، افراط در خوردن آب یخ که موجب اختلال جهاز هاضمه است بخصوص بخهای مکه که گویا برای رساندن یخ مواد شیمیائی با آب مخلوط می نمایند، این علل مقاومت مزاج را ضعیف می نماید، گرفتاری دیگری از عرفات حجاج مبتلا می شوند که مزید بر علت می شود، و آن خود داری از قضاء حاجت است در عرفات و مشرو منی، در عرفات در میان چندین چادر یک مستراح موقت پرده تهیه می کنند که زود پر می شود و باد از میان می برد، در زندگی

عربی این موضوع بسیار عادی است ، بسیار دیده می شود که اعراب در مقابل جمعیت نشسته و باخاطر جمع مشغول انجام وظیفه اند ؛ ولی برای دیگر حجاج این کار مقدور نیست ، دولت هم از جهت سختی ؛ باین امر اهمیت نمیدهد و الا ساختن چندین مستراح که گودالی است و دیوار سنگی چیز مهمی نیست تا برای همیشه حجاج راحت باشند ، در مشعر و منی این مستراح موقت هم نیست ، ضعف بنیه ، اختلال وضعف هاضمه ، مسمومیت مزاج ، گرمای شدید عرفات موجب نوعی بیماری میشود بنام گرمزدگی ، که اگر دیر بیمار برسند و بوسیله یخمال نمودن بدن و شربتهای غذائی و دواهای قلبی ، حفظش نکنند از دست می رود ، تلفات این نوع بیماری در عرفات و بعد از آن هر سال زیاد است ، مردم مطلع گفتند در سال گذشته قریب هشت هزار بوده و آمار امسال درست معلوم نشده

ما آنچه میتوانستیم آشنایان را از حرکت در آفتاب و حرکات زائده مانع میشدیم .

در میان چادر آسوده خاطر نشسته و مشغول بدعا بودیم که خبر دادند در چادر رفقای آذربایجانی و چند چادر دیگر عده بیمار شده اند پرچم سرپرست حجاج ایرانی و بهداری دوراست ، چند نفر طبیب جوان از ایران آمده اند که بهمه ، و هر جا نمیرسند ، کیست که در میان آفتاب سوزان بیرون برود ؟ چند نفر از بیماران در اثر مراقبت بهتر شدند ولی رفیق آذربایجانی مرحوم شد ، حرکت جنازه و دفن و کفنش هم از اختیار ما خارج بود !

اختلاف درباره ماه و تکلیف فردا ، مهمترین مطلبی است که در میان حجاج ایرانی مورد بحث است : در این بین گفتند که حجاج مجاور ما که از اهل جبال لبنان و شیعه مذهبند ، میگویند : شب جمعه هلال رادر لبنان دیده ایم ، از مدعیان رؤیت که دو نفر مرد کامل بودند دعوت کردیم بیایند شهادت بدهند ، چند نفر از علمای اصفهان و شهرهای دیگر نیز آمدند تا شهادت آنها را بشنوند ! آقای اصفهانی با زبان عربی شکسته و لهجه اصفهانی این دو نفر را سؤال پیچ نمود ! کدام سمت مشرق و چقدر از افق بالا بود ! شاخکهای ماه کدام طرف بود ؟ یکی از دو نفر از میدان در رفت ، دیگری مقاومت کرد و سئوالات را جواب گفت ، فعلا اختلاف بین پنجشنبه و جمعه است ؛ یکی از اهل علم پرسید : شما چه خواهید کرد ، گفتیم : بمقیده شما تکلیف چیست ؟ گفت وقتی که ماه برای ما و از طریق خودمان ثابت نشده ، فردا نهم است

اگر بتوانیم باید هر دو موقف را درک کنیم: فردا بعد از ظهر عرفات را و فردا شب مشعر را، اگر نتوانستیم یکی از دو موقف را، بنا بر این باید تا پیش از طلوع آفتاب مشعر را فردا شب درک نماییم، گفتم من چنین کاری نخواهم کرد؛ چون نه اجتهاد؛ این کار را لازم میدانند و نه تقلید!

مسئله اختلاف ماه در حج از مسائل تازه در آمد است! پس از رحلت رسول اکرم (ص)، امسال هزار و سیصد و هفتاد و دومین باریست که مسلمانها برای انجام فریضه حج در این سرزمین جمع شده اند، شما ملاحظه فرمائید جز در این سالهای اخیر، درباره اختلاف ماه، چه در زمان ائمه و چه پس از آن، در میان مسلمانان هیچ بحثی پیش آمده؟ با آنهمه اختلافات مذهبی و مسلکی که بوده است!! از هنگامیکه وسیله مسافرت سریع و روابط نزدیک شده این اختلاف و بحث نوظهور پیدا شده است، حجاج ایرانی، تقویمهای منجمن ایران را همراه می آورند، یا بوسیله مسافرو رادبو می شنوید که فلان روز در ایران اول ماه بوده و در اینجا دولت روز دیگر را اول ماه اعلام می نماید، بدینی شدید هم که وجود دارد بساینجهت، میگویند: همانطور که ما مذهب این هارا قبول نداریم ماهشان هم سال خودشان، ما پیر و ماه افق خودمان که افق شیعه است میباشیم؛ آیا در این موارد جای تعصب است؟ ما خواه نخواه در سرزمین حجازیم باید تابع افق همین جا باشیم. در بعضی سالها در تمام سال اول ماه اینجا با ایران مختلف است، ایرانیها در اینجا، نه مجال تفحص دارند، نه تفحص می نمایند، اگر در مکه و اطراف آنهم تفحص کنند فحص کافی نیست چون افق مکه و جده غبار آلود است و از تمام جزیره مرتفعتر نیست، استصحاب اگر در مورد حج جاری باشد، پس از فحص است، اگر در یوم الشک ماه رمضان، باندازه کافی فحص نشود معلوم نیست اظفار بعنوان استصحاب شعبان جایز باشد، بنا بر مایش شما جز در سالهایی که هلال بلند است و بچشم همه می آید (که کم اتفاق می افتد) در هر سال این اختلاف و احتیاط باید باشد! چه رؤیت هلال ایران با حکم اول ماه حجاز متفق باشد و چه مختلف، چون اول ماه ایران بجهت اختلاف افق برای حاج حجت نیست، اعلام حکومت اینجارا هم که قبول نداریم!!

شخص عالم گفت: پس بنظر شما تکلیف چیست؟ گفتم: بحسب قاعده اگر اطمینان حاصل نشود، ظن حجت است، با تعبدیکه دولت و ملت حجاز

نسبت بمقررات دینی و اهمیتی که درباره امر حج دارند تا تحقیق کافی نشود، اول ماه را اعلام نمی نمایند، برای چه حج هزارها نفر را با مسامحه فاسد می نمایند؟! چرا در هر سالیکه اختلاف پیش می آید همیشه یکروز اول ماه حجاج مقدم می شود، چرا از روی مسامحه یکروز مؤخر نمی باشد؟ با آنکه هر چه حجاج بیشتر در حجاج توقف کنند گرچه یکروز هم باشد برای آنها سود بیشتری دارد آیا این قرائن اطمینان آور نیست؟ چنانکه آقای مظفر اعلم سفیر ایران در حجاج، پس از پایان ایام حج میگفت: ولیمهد سعودی از عمل بعضی ایرانیان در باره تجدید موقف متأثر بود، گفته بود: ما چه نظری داریم که حج مردم را فاسد نمائیم، دقت ما درباره اثبات ماه رمضان و ذیحجه بیش از هر امریست! تا پنجاه نفر از نقاط مختلف گواهی ندهند قاضی حکم نمیکند تا قاضی حکم نکنند، دولت اعلام نمینماید!

با آنکه همیشه اکثریت و نفوذ در اجتماع حج با اهل سنت و جماعت بوده، آنچه در کتب فقیه سابقین و احادیث بطور وضوح بیان نشده، وظیفه مخصوص شعبه و چگونگی اثبات اول ماه برای آنهاست، بلکه بعکس، احادیث ما و ظواهر آیات در باره ادراک موقفین که از ارکان حج است ناظر، بادراک اجتماع و تبعیت از عموم است: - در روایت حلبی از حضرت صادق علیه السلام - گوید: از آنحضرت درباره تکلیف کسی پرسیدم، که بعد از کوچ نمودن مردم از عرفات رسیده است؟ - فرمود: اگر مجال دارد، که در همان شب بیاید بعرفات و توقف نماید بعد کوچ کند و در مشعر بمردم برسد پیش از آنکه مردم کوچ کرده باشند، پس حجاج درست نیست مگر آنکه چنین نماید؛ اگر وقتی رسید که درک عرفات از او فوت شده، پس در مشعر الحرام توقف نماید، چه خداوند عنذر بنده خود را پذیرفته و حج او تمام است، این در وقتی است که پیش از طلوع آفتاب و پیش از کوچ نمودن عموم مردم، مشعر را درک نماید، اگر مشعر را درک ننمود حج از او فوت شده و آنرا عمره مفرده قرار دهد و برای آینده حج بعهده او واجب است. بیشتر احادیثی که درباره ادراک حج است، مانند این حدیث، ادراک موقف را منوط بادراک جماعت قرار داده، دقتی هم در این دو آیه نمائید:

فاذا افضتكم من عرفات فاذا كر والله عند المشعر الحرام واذا كروه
كما هداكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين ، ثم افيضوا من حيث
افاض الناس واستغفر والله ان الله غفور رحيم

- آیه ۱۹۵ و ۱۹۶ سوره بقره - ترجمه : آنگاه که (چون سیل) از عرفات
سرازیر شدید ، خداوند را در مشعر الحرام یاد نمایند ، آنطور که شمارا هدایت فرموده ،
گرچه پیش از این از کمر اهان بودید ، سپس کوچ نماید از همانجا که مردم کوچ
نمایند و از خداوند طلب آمرزش نماید ، چه خداوند بس آمرزنده و مهربان است .
در شأن نزول آیه دوم میگویند : قریش چون خود را پاسداران خانه خدا
و ممتاز میدانستند ، از حدود حرم خارج نمیشدند و با دیگر حججاج بعرفات نمیرفتند
در مشعر توقف می نمودند ، چون حججاج از عرفات کوچ می کردند آنان برای حفظ
امتیاز و آمیخته نشدن با دیگران از مشعر کوچ میکردند ، این آیه برای اذین بردن
این امتیاز و وظیفه عمومی نازل شد .

این شأن نزول را گرچه بیشتر ذکر نموده اند ولی با ظاهر آیه سازش ندارد
چون -نم- دلالت بر کوچ دوم که از مشعر است می نماید ، اگر شان نزول درست و ثم
برای تجدید مطلب باشد شأن نزول مخصوص آیه نیست ، بقرض آنکه مخصوص باشد ،
از لغت افاضه که تشبیه حرکت عمومی حاج است بجریان بی دربی و متصل آب ، از مطلب
آیه فهمیده می شود ، که نظر قرآن در این عبارت هم آهنگی و اجتماع است .

بعضی از فقهاء متأخرین چون توجه کاملی با احادیث و آیات و سیره گذشتگان
نموده اند ، همان موازین و قواعدی را که عموماً در اثبات موضوعات شرعیه و هلال است ،
موجب و در مورد حج میخواهند اعمال نمایند ، ولی آنها که توجه و دقت در این آیات
و احادیث و موقعیت حج و اختلاف نموده اند ، نبودن علم بخلاف را کافی میدانند
و حکم بتبعیت می نمایند ، و مشاهده و علم یاطن قوی را که در مثل اثبات ماه رمضان
یا شوال لازم میدانند در اینجا لازم نمی شمارند ، و چون همیشه در اختلاف ، محاکم
حجاج یکروز پیش از اول ماه حکم می نمایند هیچگاه علم بخلاف حاصل نمی شود ،
و فتوای حضرت آیه الله بروجردی ادام الله بقاءه این مشکل را آسان نموده . مرد
روحانی میگفت با همه این مطالب که قسمتی از آن را باید با فرصت بحث نمود ، چه
اشکالی دارد احتیاط ناعیم ، و دوباره یکی از موقفین را درک کنیم ؟ گفتیم اگر این
احتیاط فی نفسه خوب باشد با هوای گرم و مراقبتی که دولت در باره این کار دارد
بنظر من خلاف احتیاط است ، ماکه از ترس گرما و کم شدن نمی توانیم از چادر خود
بیرون برویم چگونه چند کیلومتر بدون وسیله و امنیت بمشعر بیاییم و اگر مردهی
از ما تبعیت کردند و دچار زحمت شدند مسئولیت نسبت با آنها را چه باید کرد ؟ چون
این کار تکذیب عملی دولت و ملت سعودی بلکه اکثریت حججاج است ، بجسب آنچه
شنیده می شود مورسوم بوده ، کتک و حبسی هم در میان هست ، مخلص مزاجم مستعد
برای کتک و حبس نیست و بیش خدا معذورم ؟ بعد معلوم شد عده شب بعد بمشعر

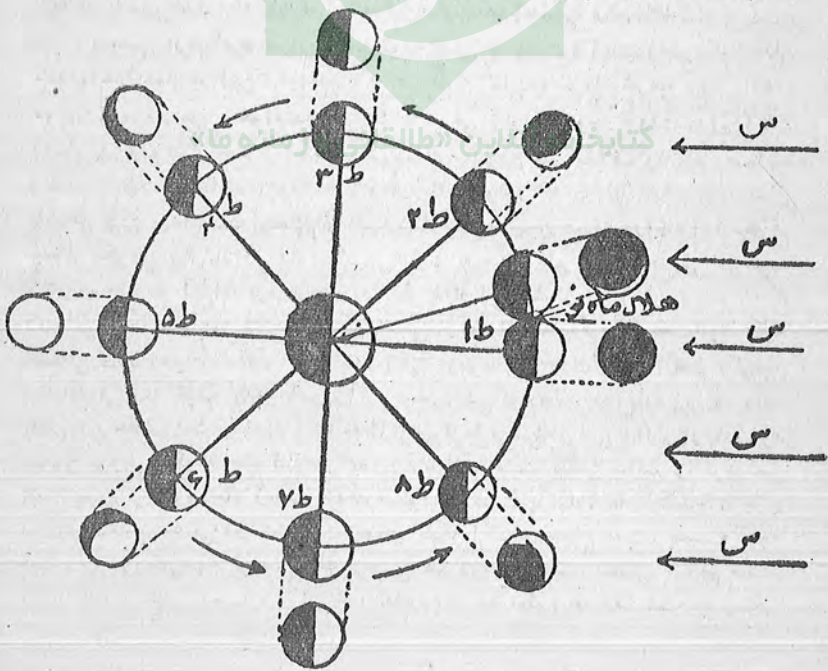
رفته و دچار زحمت شده اند ، یکی از اهل علم که دنده اش شکسته بود، مدتی می نالید و از ما کتمان میکرد!

برای آنکه حساب دقیق اختلاف افق ایران و حجاز برای همه واضح شود، از جناب آقای سید باقرخان هیوی که از اساتید هیئت و مردان باتقوا می باشند درخواست نمودم شرح مختصری راجع باین موضوع بنگارند ایشانهم این درخواست را اجابت نمودند :

يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج...

یعنی از تو سؤال میکنند در باب هلالهای ماه در جواب بگو: اینها علامات و نشانه هایی هستند برای تعیین روزهای ماه و زمان حج ...
اولا مجموع اشکال مختلفه ای که در ظرف یکماه قمری ما را مشاهده میکنند (اهله) قمر گویند .

نایباً همیشه آنقسمتی از کره ما را میتوانیم رؤیت کنیم که هم جزو نیمکره مرئی خودمان باشد و هم جزو نیمکره ای که از آفتاب مستنیر میگردد چه ماه جسمی است کدر و تاریک که از خود دارای نور و فروغی نیست ولی نیمی از آن که بسمت آفتاب است از آن کسب نور مینماید (ش)



ثالثاً این قضیه در هیئت ثابت و محقق است که هلالیکه از کره قمر مشاهده میکنند همواره زاویه رأسش برابر است با طول نجومی قمر از شمس (طول نجومی هر دو کوکب عبارت از قوسی از منطقه البروج است که واقع باشد مابین دو نیمه دایره عظیمه می که بر دو قطب منطقه البروج و مرکز آن دو کوکب بگذرد)

بعد از این مقدمه فرض کنید خطوط متوازیه (س) جهت تابش اشعه آفتاب باشد و زمین در موضع (ز) واقع شود و دایره بزرگ مدار ماه باشد بدور زمین

۱- هرگاه طول نجومی ماه از خورشید صفر باشد (یعنی هر دو درست در یک سمت کره زمین واقع شوند) در اینصورت زاویه هلال مرئی صفر است پس نیم کره مرئی کاملاً تاریک و برای ما غیر مرئی است و در این حال گویند ماه در محاق و یا تحت الشعاع است (مثل موضع ط) در اینموقع ماه قریب ظهر بنصف النهار میرسد و اینحالت در اواخر هر ماه قمری واقع میشود

۲- چون طول قمر از شمس اقل باشد ۱۰ درجه شود هلالی از قمر مشاهده خواهیم کرد که زاویه رأس آن ۱۰ درجه است و این اول امکان رؤیت ماه است با شرایط دیگری که باید موجود باشد (یعنی بعد معادل هم کمتر از ۱۱ درجه نباشد و عرض قمر شمالی باشد) پس اگر بعد از غروب آفتاب و پس از خروج ماه از تحت الشعاع ما بتوانیم ماه را مشاهده کنیم فردای آنروز اول ماه قمری خواهد بود.

۳- هرگاه طول خورشید از ماه ۱۸۰ درجه شود یعنی ماه بوضع (ط) باشد زاویه قاج مرئی آن نیز ۱۸۰ درجه خواهد شد (قاج کردی قسمتی است از سطح کره که واقع باشد بین دو نیمه دایره عظیمه) یعنی نصف کره ماه که هم روشن و هم بسمت زمین است مشاهده خواهیم نمود و چون تصویر این نصف کره بر سطح آسمان یک دایره تمام است پس در اینصورت ماقمر را بشکل قرص مدوری می بینیم اینحالت را بدر یا مقابله گویند که مصادف است با شب چهاردهم ماه. در اینموقع قمر بنصف شب ماه بنصف النهار میرسد.

۴- هرگاه طول قمر از شمس ۹۰ درجه باشد و یا ۲۷۰ درجه باشد در این صورت زاویه قاج مرئی نیز ۹۰ درجه خواهد شد و آن وقتی است که قمر در موضع (ط) یا (۷) واقع شود و چون تصویر قاج ۹۰ درجه ای بر سطح آسمان نیمه دایره میشود پس در این موقع ماقمر را بشکل نیمه دایره خواهیم دید که حذبش به سمت آفتاب است و این هر دو حالت را تریبیع قمر گویند چه در هر دو صورت مابعد کره ماه را مشاهده میکنیم اولی را تریبیع اول و دوم را تریبیع ثانی نامند منتها باید این نکته را متوجه بود که در تریبیع اول حذب ماه بسمت مغرب است و در تریبیع دوم بطرف مشرق

۵- هرگاه طول قمر از شمس ۴۵ درجه باشد یعنی ماه بوضع (ط) یا (۸) واقع زاویه قاج مرئی نیز ۴۵ درجه خواهد شد در اینموقع است که ثمن کره ماه دیده میشود و بهمین جهت آنرا بترتیب ثمین اول و دوم گویند.

۶- هرگاه قمر بوضع (ط) یا (۶) واقع شود یعنی طول نجومی ایشان



۱۰۰۰۷۵۰۰۴۴۳۸۰۹

کتابخانه مرکزی

-۱۱۰-

۱۳۵ درجه یا ۲۲۵ درجه باشد در اینصورت قاج مرئی بزایوه ۱۳۵ درجه دیده خواهد شد که تصویرش در آسمان بشکل عدسی مشاهده میشود اولی در شب دهم و دومی در شب هفدهم واقع خواهد شد بطور کلی از شب اول تا شب ۱۴ ماه هلالها رو بتزاید و حدبهشان بطرف مغرب است و از آن ببعده هلالها رو بتناقض و حدبه آنها بسمت مشرق می افتد مابین اشکال نامبرده اشکال دیگری نیز هست که ذکرشان موجب تطویل میباشد و هر کس قدری در رؤیت این هلالهای گوناگون تمرین کند میتواند بعضی مشاهده ماه با اختلاف یکروز بفهمد که شب چندم ماه است و در همین مقام است که امر منیع حضرت حق تعالی : قل هي موافقیت للناس هو یدامیگرود

تقدیم و تأخیر رؤیت هلال

حال فرض کنید که روز ۲۹ یکماه قمری بعد از غروب آفتاب مکان ماه در آسمان بقسمی باشد که نسبت بافق مفروضی (مثلاً تهران) اول امکان رؤیت باشد یعنی چشمهای تیز بین بتوانند آنرا مشاهده کنند و پس از ۴۵ دقیقه بعد از غروب آفتاب ماه در افق غروب کند واضح است که در جمیع نقاطیکه افقشان قریب به تهران و یا ساعاتشان برابر ساعت تهران باشد (یعنی طول جغرافیائی آنها مساوی طول جغرافیائی تهران باشد) هلال را رؤیت خواهند کرد و نیز نقاطی که در مغرب تهران واقعند بطریق اولی بعد از غروب آفتاب ماه را رؤیت خواهند نمود و فردای آنروز برای تمام سکنه این قبیل نقاط روز اول ماه قمری خواهد بود اما نقاطی که آفاقشان با افق تهران اختلاف فاحش داشته و در مشرق نصف النهار تهران باشند در شب ۲۹ هلال را رؤیت نخواهند کرد زیرا که ساعت آنها بمقدار معتنا بهی جلوتر از ساعت تهران است و بعد از غروب تهران هنگامیکه ماه قابل رؤیت است نسبت بافاق شرقی آن ماه غروب نموده و رؤیت نمیشود و بنا بر این فردای آنروز سلخ ماه قمری خواهد بود نه اول ماه نو.

اما چون قمر در هر شبانه روزی ۱۳ درجه و ده دقیقه و ۳۵ ثانیه (حرکت وسطی) از مغرب بمشرق حرکت میکند لذا فردا شب قریب ۵۵ دقیقه دیرتر از شب قبل غروب خواهد کرد و باینجهت تمام نقاط شرقیه ای که دیعب ماه را ندیده بودند امشب مسلماً خواهند دید و فردا روز اول ماه آنها خواهد بود.

پس بنابراین آنچه ملاحظه نمودید اختلاف رؤیت هلال در آفاق شرقی و غربی ممکن است یکروز باشد و زیاده از آن ممکن نیست و به عبارت



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University

آخری هر گاه اختلافی مابین آفاق شرقی و غربی در رؤیت هلال حاصل شود آفاق شرقی یکروز بعد آفاق غربی هلال را رؤیت خواهند کرد نه جلوتر از آن و این اختلاف هم هرگز از یکروز تجاوز نمیکند.

حال میدانیم که طول جغرافیائی مکه معظمه شرفهاله از نصف النهار گر نویج که مبداء تمام طولهای بین المللی شناخته شده است ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه شرقی است و طول جغرافیائی تهران ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۵۹ ثانیه شرقی است (از سال ۱۹۲۵ میلادی بموجب قطعنامه ای که از کنگره علمای نجوم و جغرافیا متشکله در لندن صادر گردید برای تنظیم ساعات حرکت قطارها و کشتیها و غیره مبداء طولهای جغرافیائی را نصف النهار گر نویج گرفتند)

پس اختلاف طول ایندو شهر ۱۱ درجه ۳۵ دقیقه و ۴۹ ثانیه است و از اینرو معلوم میشود که ساعت تهران از ساعت مکه معظمه ۴۶ دقیقه و ۲۳ ثانیه جلوتر است یعنی وقتی که در تهران غروب آفتاب باشد در مکه بیشتر از ۴۶ دقیقه بغروب مانده است بنا بر این ممکن است مثلاً بعد از غروب آفتاب روز ۲۹ ذی قعدة موقعیت ماه نسبت بافق تهران بقسمی باشد که قابل رؤیت نباشد ولی برای مکه هلال ذیحجه رؤیت گردد و لذا فردای آنروز برای تهران سلخ ذیحجه و برای مکه غره ذیحجه خواهد بود از بیانات فوق معلوم میشود که ممکنست رؤیت هلال در مکه معظمه یکروز جلوتر از تهران و سایر نقاط شرقی آن باشد و بیش از یکروز ممکن نیست.

تبصره - شرایطی که ما بجهت رؤیت هلال در آفاق مختلفه ذکر کردیم همه جا مبتنی بر یکرشته محاسبات نجومی است که ذکرش در اینجا بی مورد است و علاوه فرض اینست که هوا صاف و بلا مانع باشد تا بتوان با موجود بودن شرایط لازمه هلال را رؤیت کرد.

سید باقر هیوی استاد ریاضیات و هیئت

نزدیک غروب است، آفتاب از اوج قدرت کم کم بطرف مغرب سرازیر می شود و از شدت سلطان نور و حرارت کاسته میگردد، هزارها مجوسین این پادشاه نورد در میان چادرها در حال جنب و جوش و بیرون آمدند. عصر جمعه عرفات دقایق حساسی است، شرکت این اجتماع که فقط ایمان واراده خدا در آن حاکم است، چه بسا عمرانه یکبار هم برای آرزو مندان پیش

نمی آید ، اینجا سرحد میان زندگی گذشته و آینده است ، تمام فاصله ها و عوارضی که انسان را از خود و خدای خود و بندگان خدا دور داشته بود در مراحل گذشته ، احرام عمره و حج و طواف و سعی ، اگر درست و با قصد تقرب انجام شده باشد ، یا از میان رفته و یا ضعیف و رقیق شده ، اینک بسوی فضای وسیع و باز عرفات عروج نموده ایم ، فاصله های مکان و دیوارهای بناء و عمارات متنوع که عوارض و فواصل دیگر است پس از امتیاز شغل و لباس و کلاه و عادات ، در اینجا از میان رفته ، اگر تأثیر پی در پی و همیشگی عوارض و عادات ، شعور و وجدان و بصیرت درونی را از میان نبرده باشد ، پس از گذراندن مراحل گذشته اینجا باید شعور بوظائف زنده شود و بحقوق خدا و خلق چشم معرفت باز گردد ،

اینجا عرفات است : در قسمت غربی آن که از طرف مکه و منی رو به فضای وسیع می آید مسجد ابراهیم (مسجد نمره) است ، در دو سمت غرب و شمال غرب دومناره پنج متری دور از هم قرار دارد که در این قسمت حدود عرفات را معین می نماید ، در مقابل قوسی وسیع از کوه است که سراسر قسمت شرق را محصور کرده ، قسمت جنوبی این قوس در راه طائف پیش آمده است ، دنباله شمال این قوس قدری بطرف غرب پیش آمده که کوه رحمت است ، دامنه جنوبی این قسمت حد دیگر عرفات است ، در این دامنه قطعه سنگ بزرگ و بلند است که میگویند رسول اکرم (ص) بالای آن ایستاده و خطبه خوانده ، و خطبای در روز عرفه بالای آن می ایستند و خطبه میخوانند در نزدیک همین سنگ مسجد ساده ای است بنام مسجد (الصخرات) از دور جمعیت بالا و در دامنه این کوه دیده می شود ولی رفتن تا آنجا برای ما آسان نیست ، عصر عرفات است !! میگویند : در این مکان آدم و حواه پس از هبوط و تعحیر یکدیگر را شناختند ، در اینجا این مرد و زن و مرد که دو سلول اول بین خود معرفت یافتند ، معرفت بحق بین بین زن و مرد که دو سلول اول حیات و پایه اول اجتماع و مبدء نخستین تکثیرند ، نخستین قدم بسوی حق شناسی و عرفات است ، میگویند ابراهیم خلیل مناسک و وظائف حج را در اینجا یاد گرفت ؛ این اجتماع از زمان ابراهیم خلیل هر ساله برپا بود ولی او هام جاهلیت و اعمال زشت آنرا آلوده ساخت و میدان افتخارات جاهلیت عرب و معاملات گردید ، پیغمبر اکرم (ص) در سال حجة الوداع در ضمن بیان حقوق و النقاء امتیازات سر این اجتماع را بیان فرمود و آنرا از آلودگی های

جاهلیت پاک نمود، پس از آنحضرت (ص)، جانشینان او و علماء و بزرگان اسلام در این قرون متوالی هر ساله در میان این اجتماع بپا ایستاده و با خطابه‌ها و دستورات دعا و چشم مسلمانان را بمعارف الهی و حقوق حقه باز نموده‌اند، گویا در اینجا رسول اکرم (ص) را مینگریم که از خیمه خود در نمره بعد از زوال آفتاب بیرون آمده و بر ناقه قصواء سوار است هزاران مردم نومسلمان که از شب دنجور جاهلیت بیرون آمده و بفجر اسلام چشم گشوده‌اند اطراف او را احاطه نموده، در وسط فضای عرفات که رسید مهار شتر را کشید و با آهنگ بلند و شمرده خطبه خواند، نعمتهای پروردگار را یادآوری فرمود و او را به الطافش ستایش نمود، آنگاه فرمود: خون و مال و عرض شما بر یکدیگر حرام است، مانند حرمت امروز در این ماه و در این شهر، بدانید: تمام بشون و افتخارات جاهلیت زیر قدم من است، هر اسپهای و کینه‌ها و انتقام جوئیهای پیش از اسلام از میان رفته و بازخواست‌ها، باطل است، اول خونیکه باطل می‌نامیم، خون ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب پسر برادر پدرم است، رباهای جاهلیت را القاء نمودم اول ربائیکه از میان می‌برم ربای عباس بن عبدالمطلب است، آنگاه حقوق زنان را بیان فرمود، آنگاه سفارش در حفظ و تمسک بقرآن نمود، آنگاه حق رسالت را ابلاغ فرمود: از مردم درباره ابلاغ وظایف رسالت تصدیق خواست همه تصدیق نمودند: در پایان رو به آسمان دست‌ها را بلند کرد و فرمود: اللهم بلغت:

پس از چند سال که خلفاء و سران دین و سیاست اسلامی در میان این اجتماع ایستاده، وظائف و تکالیف دینی و سیاسی مسلمین را در اجراء حق و عدالت در جهان بیان نمودند و بوسیله نمایندگان مسلمانان جهان که در این اجتماع شرکت جسته پیامها فرستادند، - نماینده روحی و فکری رسول اکرم و سبط عزیزش سیدالشهداء (ع) را می‌نگرید؛ که در دامنه کوه رحمت در میان کسان و فرزندان خود رو بکعبه ایستاده، دستهایش بسوی آسمان بلند و از چشمان خداییش قطرات اشک جاریست، قدرت و حکمت و لطف و رحمت خداوند را در ظاهر و باطن عالم و در مراحل وجود خویش، و در ساختمان ظاهر و باطن خود می‌شمارد:

خلقتنی من تراب ثم اسكنتني الاصلاب آمنا لرب المنون و
اختلاف الدهور . . . فابتدعت خلقتي من هني و اسكنتني في ظلمات
ثلاث .

دستهای لطف و مهربانی پروردگار را از چهره پدر و مادر، نوازش کرم نور و نسیم هوا و هدایت غرائز و قوا و تربیت مربیان و انبیاء، يك يك می شمرد، قدرت تدبیر و لطف تقدیر را در ساختمان اعضاء و جوارح، در ساختمان دقیق و محکم چشم و گوش و مجاری نور بینش و شنوایی و فکر و رشته بهم پیوسته اعصاب و دستگامهای مختلف درونی می نماید، و عجز خود را از درک و شرح و سپاسگذاری این همه نعمت بیان می نماید و از خداوند برای شکر گذاری و اداء حقوق کمک می طلبد:

ثم اخرجتني للذي سبق لي من الهدى الي الدنيا تاما سويا...
و انا اشهد يا الهی بحقیقه ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح تو حیدی و باطن مکنون ضمیری و علائق مجاری نور بصری و اساری صفحه جبینی ...

ما در میان چادر خود با عده حاجیان رو بکمره نشسته و بوسیله این دعاء خود را با روح نورانی و موج آنحضرت مرتبط نموده و از دریچه این کلمات نورانی خود را در عالمی سراسر نور و عظمت و قدرت می نگریم: اینجا محیط عرفات است: بوسیله آیات و دعاها باید در فکر و اراده انقلابی پدید آید و چشم با سرار زندگی باز شود: باید توبه نمود: میان زندگی و عمر گذشته سراسر غفلت و خودپرستی و ظلم، با آینده سراسر تنبه و بیداری و حقوق شناسی و خداپرستی پرده آویخت، هر چه دامن سایهها گسترده تر می شود، و اشعه نور بالاتر می رود، جنب و جوش زیادتر می گردد، بانك تکبیر و ناله های استغفار سراسر بیابان را پر کرده، در زمانهای سابق ناله های عمیق و ممتد شترها و بانك اسبها نیز با این صداها مخلوط می شد، دسته هایی از قراء بیابان با چهره های سیاه و موهای ژولیده راه افتاده در مقابل خیمه ها با هم سرود توحید میخوانند: رب ازلی، ابدی، احدی، لاضدولانند و لامل لمولی...

دامن خیمه شب اطراف بیابان عرفات گسترده می شود، دامن های خیام کم کم برچیده می گردد، اشعه رنگارنگ آفتاب از قله های کوه عرفات بالا رفت، بوق ماشین ها اعلام حرکت می نمایند:

جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها: فاصله های نازک پرده های چادر ها هم از میان رفت، مردمیکه تا شعاع یکفرسخ منزل گرفته اند بهم پیوستند، همه متحرک بیک اراده و رو بیکهدف متوجهند:

ارواح و نفوس انسانی چون قطرات آب صاف و شفاف استکه از

دریای بیکران وجود بی دربی در عالم طبیعت می ریزد، چون با ماده آمیخته و آلوده شد فاصله‌های زمان و مکان و عوارض ماده، همه را از هم دور و بیگانه می نماید، محیط‌های ایمانی، فواصل و بیگانگی‌ها را از میان می برد، محیط نماز جماعت و حج و عرفات، محیط حکومت ایمان و آشنائی انسان است، محیط عرفات مظهر کامل این عرفان است، عصر عرفات و هنگام کوچ این حقیقت ظاهر تر است، از انضمام قطرات نفوس، جویها و از آن نهر بزرگی از حیات و ایمان و اراده برآه می افتد: فاذا افضتم من عرفات ... این تعبیر معجز آسا، برای فهماندن وحدت حیاتی این اجتماع است!!

مغرب شد، روز عرفات پایان یافت، ماشین‌ها بحرکت آمدند، سواره و پیاده رو به مشعر الحرام برآه افتادند، ماهم سوار کامیون شده برآه افتادیم، کامیون‌ها آهسته بطرف مغرب و جهت مکه از فضای وسیع عرفات در میان دیوارهای فراخ و تنگ کوهها پیش می روند، طولی نکشید بفضای وسیعی رسیدیم، که از طرف راست و چپ و شمال و جنوب جاده، فضاء باز است اینجا تاوادی محسوس، مشعر الحرام و مزدلفه است: بعضی بودن تمام شب را در اینجا واجب میدانند، بنا بر این باید نیت بیتوته نمود، ولی وجوب مسلم که رکن است، توقف از هنگام طلوع فجر است با نیت قربت، و تا طلوع آفتاب ازوادی محسوس که اوائل منی می باشد نباید تجاوز نمود، آنوقت که ما رسیدیم جمعیت زیادی نبود، در وسط بیابان فرش و بساط خود را گستر دیم، بیش از یک ساعت نشد که تمام فضای بیابان پر شد، اینجا نه چادر بست و نه فاصله! مانند میوه‌های مختلف که پهلوی هم می چینند، همه بهم متصلند، جای خلوت برای تطهیر وجود ندارد، یک کامیون در چند قدمی ما ایستاده اشخاصی که تحت فشارند بحریم کامیون پناه می برند ولی هنوز ننشسته اند که مواجه با توپو تشر می شوند!!

آب و یخ هم کمیاب و گران است، سقاء سطل‌های آب زادرظرفهای یکی از حاجی‌ها خالی کرده، در قیمت آن با هم کشمکش دارند، سقاء عرب از سه ریال کمتر نمیگیرد، میخواست آبها را برگرداند، تماشائی اینجا بود که این دونفر گرم جدالند، یک حاجی از چند قدمی خیز برداشت و دبه آب را بسر کشیده با عجله مشغول نوشیدن است!

باعتراض صاحب آب اعتناء ندارد، خوبکه سیراب شد، گفت عجب آدم پست فطرتی هستی آن چند قدمی محل آب است!!
در این بیابان وسیع چنانجا تنگ شده است که نمیتوانیم پای خود را

براحتی دراز کنیم، پاسیکه از شب گذشت رفت و آمد ماشین کم شده، مستحب است تاخیر نماز مغرب و عشا تا رسیدن بمشعر الحرام گرچه يك ثلث از شب بگذرد، آنگاه هر دو نماز را با يك اذان و دو اقامه بجای آورد، چنانکه رسول اکرم (ص) در حجة الوداع چنین کرد، ما هم چنین کردیم، از خستگی، پشت را با ثاث تکیه دادیم: در ژبر نور ماه و ستارگان سراسر این بیابان اشباح متحرک است! قیافه های مردم اطراف خود را تشخیص نمیدهیم: زمزمه ذکر و نماز و تسبیح از هر سمت بگوش میرسد، این منظره پرمهابت خواب را از چشم ربوده آقای حاج منزهم حالش منقلب و گرما زده شده بی درپی ناله میکند و سیله غمنا و دوا هم در اینجا فراهم نیست! رفیق آذربایجانی که ناگهتان رفیقش را از دست داده، و نمیداند کهجا بردند و چگونه دفنش کردند؟ در تاریکی شب جای رفیق را خالی مینگرد، و انتظار زن و بچه اش را از خاطر میگذرانند، های های گریه میکنند، اینجا مشعر الحرام است، دوست هزار مردم مختلف را وحدت ایمان در اینجا جمع کرده این جمعیت که با اسم و رسم یکدگر آشنا نیستند، در اینجا باید مشهور با احترام و مسئولیت عمومی در آنها بیدار شود، - چنانکه مشهور بحفظ بدن و جلب لذات و منافع فردی پیوسته بر انسان حاکم است، یکنوع شعور فطری برای حفظ منافع و مصالح اجتماع و از میان بردن ضررها و مفاسد عمومی نیز در ذات انسان می باشد، گاهی که این شعور در افراد و مللی بیدار میگردد از تمام مصالح و منافع شخصی بلکه از جان خود میگذرند! و همین موجب نجات ملتی میشود که مراحل سقوط را می پیماید، پیداشدن این شعور در افرادی گرچه اندک باشند موانع را از سر راه اجتماع بر میدارد، و آن اجتماع را برای پیمودن مشکلات و رسیدن هدف براه می اندازد و زندگی نوینی بجامه میدهد و اگر محیط های مساعدی برای تربیت و بیداری این غریزه اجتماعی فراهم نشود کم کم شعور بحفظ منافع و لذات فردی، آن غریزه اجتماعی را خاموش می نماید و یکسره از کار میاندازد،

این مردمیکه از نژادها و طبقات مختلف در این فضای محدود با هم آمیخته و مخلوط شده اند، همان بیداری شعور بمسئولیت و حفظ حریم است که آنها را محدود نگاه داشته نه تنها مثل اجتماعات دیگر دنیا نسبت بهم نیت بد و زبان زشت ندارند بلکه حس تعاون و گذشت در آنها محسوس است،

این همان شعور بوحدهت و مسئولیت اجتماعیت که باید از اینجا (مشعر الحرام) شروع شود. اینها همه منتظرند که آفتاب عید قربان سرزند باروح جدید وارد زندگی جدید شوند و برای رمی و قربانی بمنی بروند تا آخرین مانور حقپرستی و کمال (قربانی بابر خدا و برای نجات خلق) را طی نمایند، ساعتی خوابم ربود، نزدیک صبح است، چشم بآسمان گشودم، ستارگان مشعشع ذخائر نور خود را بطرف، فضا و زمین پرتاب می کنند، ماهتاب بالای افق هنوز پرده دار نور است، در میان این بیابان و کنسار دندانه های سیاه کوهها، هزارها سفیدپوش منتظر طلوع فجرند و زمزمه نماز و دعا دارند: اجتماع سپاهیان و سان لشگرها، گرچه منظم و پرشکوه است ولی چون دارای روح و وحدت معنوی نیست، افراد این اجتماعات نه هدف روشنی دارند و نه استقلال در شخصیت و اراده، اثر اینگونه تربیت ها محدود و کوتاه و تأثیر نیک و بد آن بدست افرادی محدود است، ریاضت های فردی، اگر اثری داشته باشد همان اثر فردیست! این سان ایمانی و این ریاضت اجتماعی و روحی و تعبدی است که اثر آن همیشه باقی و از هر جنبه قوای معنوی انسان را بیدار و قوی میگرداند، و دردنیای ظلم و بت پرستی و بت تراشی اراده حق را تحکیم می نماید و اگر درست انجام شود و بموانع داخلی بر نخورد دنیارا بصورت عالیتری درمی آورد:

خفتگانرا خبر از زمزمه مرغ سحر	حیوانرا خبر از عالم انسانی نیست
هر چند پر پیچر مو زبیا باشد	نتوان دید در آئینه که نورانی نیست
شب مردان خدار و زجهان افروز است	روشانرا بحقیقت شب ظلمانی نیست
پنجه دیو بیازوی ریاضت بشکن :	کاین بسر پنجگی ظاهر جسمانی نیست
طاعت آن نیست که برخاک نهی بیشانی	صدق بیش آزر که اخلاص بیشانی نیست
حذر از پیروی نفس که در راه خدای	مردم افکن ترا از این غول بیابانی نیست
عالم و عابد و صوفی همه طاقان رهند	مرداگر هست بجز عالم ربانی نیست

تربیت های فنی و ریاضت های روحی اگر قوای جسمی و روحی را از يك یا چند جهت قوی گرداند، از جنبه های دیگر سستی و بی ارادگی بار می آورد. - این مناسک و عبادات قوای درونی را با هم رشد میدهد و اگر به آفات و موانعی بر نخورد افرادی برومند و رشید بارمی آورد که سرچشمه خیرات برای امت خود خواهند شد. از دعاهائیکه دروقف بمشعر وارد است ایندعاست :

اللهم انى استئناك ان تجمع لى فيها جوامع الخير ، اللهم
لا تقيسنى من الخير الذى سئلتك ان تجمعها لى فى قلبى ، ثم اطاب
منك ان تعرفنى ما عرفت اوليائك فى منزلى هذا وان تقينى
جوامع الشر

فلق صبح ، تحویل شب را بروز اعلام نمود ، بانك اذان ازدل وادی
مشعر برخواست ، در اینجا بانك اذان : فرمان بیداری ، هشامی ، بصف
در آمدن یا کوچ نمودن است ، پس از نماز ، صفوف بحرکت آمدند ، ما
منتظر آفتاب بودیم ، همینکه آفتاب بر قله کوه رخ نشان داد « برای ما »
فرمان حرکت است :

خیز شتر بان که دمید آفتاب وقت رحیل است نه هنگام خواب
تا نگری از همه وامانده ای قافله رفته است و توجا مانده ای
هر که از این قافله غافل شود همچو من دلشده بیدل شود
سراسر بیابان از سواره و پیاده و شتر و گاو و گوسفند موج می زند ،
همه بسمت منی در حرکتند : منی ، مانند عرفات و مشعر بیابان خالی نیست ،
در طول دودیواره کوه و اطراف آن خانه ها و دکانها ساخته شده که در
ایام حج این خانه هارا به حجاج اجاره میدهند ولی بیشتر حجاج این سه روز
ایام تشریق را زیر چادرها بسر می برند در خلال رشته های کوه چادرها زده
شده ، بطوریکه از بلندی هم مواقف حجاج دیده نمی شود مگر از بالای
کوه : یک قسمت از چادرها در شیب کوهها نیست که از سه طرف بکوه ورشته
های آن محصور شده ، چادریکه مادر آن منزل داریم محل مرتفعیست که از
سمت کوه آخرین چادرهاست ، پشت سر ما کوه بلند و سیاه و دره های هولناکی
است ، طولی نکشید فضای خالی بین چادرها و کوه از اعراب بیابانی و
گوسفند دارها پر شد . تا آفتاب بالا نیامده و هوا بشدت گرم نشده بایدرمی
جره اولی یا جمره عقبه را انجام داد ، چابک حرکت کردیم آنها که از مزدلفه
ریک بر چیده بودند چنانکه مستحب همین است ریکها را میان دستمال
پیچیده با خود برداشتند ، کسان دیگر هم ریکهائی جمع کردند ، چون
مشکلات اعمال حج نزدیکست تمام شود در چهره عموم خوشحالی مشاهده
می شود ، امروز عید قربان هم هست ! برای سنگسار نمودن شیطان از خود
چابکی نشان میدهند ، از گردنه سنگستانی به آن طرف غلطیدیم ، از کوچه
های منی عبور کردیم سراغ جمره عقبه را میگیریم ، دسته هائی مثل ما

پرساں پرساں یا باراهنما بسراغ چمره میروند، دسته خوشحال بر میگرددند و در میان این دسته‌ها هر گونه قیافه مأنوس و غیر مأنوس دیده می‌شود، هر چه نزدیکتر می‌شویم جمعیت زیادتر است، تا نزدیک چمره رسیدیم که در کنار خیابان و در دامنه رشته کوه واقع است، ستون برج مانند سنگیست، بار تقاع نزدیک دو متر، هر چه میتوانند با فشار خود را نزدیکتر می‌رسانند تا خوب هدف گیری کنند،

در این سه روز ایام تشریق اطراف چمرات سه گانه را که دوتای دیگر در طول همین راه واقع است، سنک اندازها پیوسته احاطه نموده، دستهاست که پی در پی بالامی رود و ریک می‌اندازد چون هفت عدد اصابت نماید، مانند کسیکه از میدان جنگ فاتح بر گشته خوشحال بر میگرددند.

اهل حجاز هر یک از این سه برج را شیطان می‌نامند، شیطان کبیر شیطان صغیر، و وقتی بخواهند منزل کسی را در آن نزدیکی نشان بدهند میگویند: نزدیک شیطان کبیر! این نام مطابقت با آنچه نقل می‌کنند که ابراهیم خلیل برای ذبح فرزندش اسماعیل، یا برای مشاهده مناسک از این وادی عبور می‌نمود، شیطان در این سه مکان سه بار ظاهر شد تا او را از انجام وظیفه بازدارد، ابراهیم با مشتکی سنک ویرا طرد کرد.

بعضی میگویند اینجاها در زمان جاهلیت محل نصب سه بت بوده، هر چه بوده؛ بحسب وظیفه اسلامی این عمل آخرین مراحل حج و همراه با قربانیت، مبدء تشریح قربانیرا قرآن تصریح نموده: «ما»

اذقال ابراهیم لابنه یا بنی انی ارانی المنام ...

در آغاز مطلب درخواستهای ابراهیم هنگام ساختن خانه بیان شد: ابراهیم آنچه برای خود و فرزندش خواست این بود که هر دو را مسلم گرداند این آن کمال و مطلوبی بود که ابراهیم می‌جست، با آن همه امتحانات سختی که در راه خداداد هنوز خود را مسلم محض نمی‌دید، این اندیشه در خاطرش بود تا خواب دید که باید بدست خود فرزندش را ذبح نماید! پیرمردی سالخورده بایدیکانه فرزندش که وارث روح و جسم خود است، بدست خود ذبح نماید!! آزمایشی است طاقت فرسا! از وطن وهستی و خانمان دل‌کندن و در میان آتش سوزان رفتن، برای ابراهیم بسیار آسان بود! اما فرزند بدست خود قربان نمودن آسان نیست!! چون بفرزند امر خدا را ابلاغ نمود گفت: یا ابت افعل ما تو امر ستجدنی انشاء الله هن الصابرين ... کارد

و طناب برداشت در میان پیچ و خم این دره‌ها دور از چشم مادر و هر بیننده‌ای با فرزند عزیزش بر راه افتاد، باید فرمان و اراده حق چه اندازه بر نفس و بر اراده و بر عضلات حاکم و مسلط باشد که طوفان عواطف پدری و فرزندگی و حسب‌ذات و بقاء، دست ابراهیم و دل اسماعیل را نلرزاند!! اراده و قلب و عواطف و عضلات و گردن، همه، در مقابل اراده حق تسلیمند!! دست و پای فرزند عزیز را باطناب و چشمان سیاهش را با دستمال بست و کارد تیز بر کلویش نهاد:

فلما اسلما وتلاه للجمین نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا
مقصود همین تسلیم محض در برابر اراده و فرمان حق بود، خواب برای ظهور همین حقیقت بود در عالیترین و مهیب‌ترین صورت!! پس خواب را که از رؤیای صادقه و ظهور نفسی ابراهیم بود، در خارج آنطور که باید صدق داد: قد صدقت الرؤیا! گو سفند فدای اسماعیل گردید.

کسانی حق دارند مادون را فدای خود کنند که خود فدای مافوق شوند دیگران بناحق حیوانات را قربان خود می نمایند، فداکاری و فدا شدن ناموس بقاء و کمال است، عناصر در جسم نباتات فدیهِ و فانی می شوند تا خود را بصورت برتری می‌رسانند، نباتات در هاضمه حیوانات، و حیوانات قربانی انسان می شوند، انسان در اراده حق باید فانی شود و برای خیر کلی قربان گردد تا بصورت عالی کمال درآید.

از پای تاسرت همه نور خدا شود **«طالقان»** چون در ره خدای تو بیا و سر شوی
از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و انسان شدم
بار دیگر چون بمیرم از بشر
پس عدم کردم عدم چون ارغنون
گویدم، انا الیه راجعون

این فدا نمودن خود و قربانی شدن در راه خدا آنگاه محقق می شود که همراه با مبارزه با باطل و ناحق باشد، اوهام مختلف شیطانی که مردم را بمقب می کشد و بت هائیکه بصور گوناگون در سر راه کمال انسان قرار میگیرند، موانع رسیدن بحقیقت، در مبارزه با این موانع یا پیروزی و یا شهادت هر دو برای کمال فردی و اجتماعی فتح است، اگر تمام همت‌ها و قدرت‌های مردمان همفکر و خدایپرستیکه بمعارف حقه (عرفات) آشنا شده‌اند و دارای شعور و مسئولیت اجتماعی «مشهر الحرام» گردیده‌اند، برای طرد

شیطانها و از میان بردن بتها متمرکز شود، گرچه با انداختن چند سنگریزه باشد، همه شیطانها عقب نشینی میکنند، و همه بتها از جبروت خود طرد میگردند، آنقدر سنگریزه اطراف این برج ریخته است که اگر بت مجسمی بود خورد شده بود، و اگر متحرک بود نمی توانست از جای خود بجنبد! اینجارا جمره اخری یا جمره عقبه میگویند، بالای این محل گردنه «عقبه» و پشت آن درسینه کوه دره های موحش خشک و سیاهی است، در خلال این درها و پشت این گردنه یک حادثه بزرگ تاریخی روی داد که جهان را بصورت دیگری درآورد:

سال دوازدهم بعثت پیامبر اکرم بود، که دوازده نفر از اهل مدینه در موسم حج نیمه شب با رسول اکرم به ایمان و جهاد بیعت نمودند و مصعب بن عمیر را بعنوان نمایندگی از طرف رسول اکرم به یثرب بردند، در سال بعد (سال سیزدهم بعثت) در ایام تشریق نیمه شب که مردم خواب بودند آهسته و با احتیاط هفتاد و دو نفر مرد و دو نفر زن یثربی مسلمان در میان یکی از دره ها با پیامبر اکرم بیعت نمودند: عباس بن عبدالمطلب که هنوز اسلام نیاورده بود در اطراف دیدبانی میکرد: در اینجا هسته مرکزی حزب الله در دنیای شرک بسته شد و مواد و برنامه کار تنظیم گردید، اهل یثرب بحسب درخواست رسول اکرم دوازده نقیب «نماینده و رابط» از خود معرفی نمودند، تا جاسوسهای اهل مکه که تمام رفتار رسول را مراقبت می نمودند متوجه شدند، این اجتماع متفرق شد و بسوی یثرب برگشتند، این اجتماع منظم و حزبی مبداء هجرت و تحول بزرگ گردید!

«طالقاتی و زمانه ما»

این اجتماع حج هم که نمایندگان اقوام مختلفند اگر با برنامه منظم و هدف واحد پیش روند و در راه رسیدن به هدف فداکاری نمایند و قربانی دهند و برای طرد بت های دنیا هر نوع سلاحی گرچه سنگریزه باشد بکار برند برتر از همه خواهند بود!

چنانکه آن اجتماع هفتاد نفری با روح ایمان و نظم تشکیلات محور دنیارا از روم و ایران برگرداندند و یثرب مدینه الرسول و مدینه فاضله اسلام و محور حکومت دنیا گردید!

ماهم سنگریزه های خود را به هدف زدیم و در میان آفتاب سوزان با رنج خود را بمنزل رساندیم، ناله و فغان هزارها گوسفند و شتر که برای قربانی آماده شده کوه و دشت را پر کرده، پس از چند ساعت لش های قربانی، راه عبور را بسته ما هم چند گوسفند با شرایط مخصوصی خریده قربانی کردیم

آنچه چاق بود برای مصرف برده شد ، بیشتر دفن گردید و مقدار زیادی در وسط راهها و میان بیابان متلاشی شده ، اگر شدت تابش آفتاب نباشد ، بوی عفونت قابل تحمل نیست ، در دستور است که قدری را صاحب قربانی بخورد و قدری را بقراء با ایمان و مستحق صدقه دهند و قدری هدیه نمایند ، در آن هوای گرم نه جرئت خوردن است ، نه مورد انفاق برای این همه قربانی پیدا میشود ، عصر روز عید بالای تخته سنگها پر است از گوشتهای تقطیده مقابل آفتاب ، این سه روز را بهمین مناسبت ایام تشریق میگویند یا از آن جهت است که بعد از طلوع آفتاب باید این اعمال را انجام دهند ؛

در این روز شاید با کفارات تقصیرها سیصد هزار گوسفند و شتر ذبح میشود که جز اندکی از آن بمصرف خوردن نمیرسد !

آیا برای مصلحت های مهم واقعی تعبداً باید متحمل اینگونه خسارت ها و اتلاف مال شد ؟ چنانکه برای تربیت نظام و مانورها و امتحان سلاح های جنگی ، عقلای دنیا ! میلیونها پول مصرف می نمایند !! یا با انجام دستور و تعبد میتوان راهی برای مصرف صحیح و جلوگیری از اتلاف مال نمود ؟

جواب این سؤال که مورد توجه بسیاری از متدینین و حجاج است ، بسته بآنست که فقهاء و مجتهدین از مضمون آیات و روایات چه استنباط نمایند آیا واجب قربانی و مصرف است ، یا فقط قربانی و ریختن خون واجب است ؟ بنا بفرض دوم جای بحث نیست که باید قربانی کرد گرچه هیچگونه مصرف و خوردن نباشد ، بنا بفرض اول اگر مورد مصرفی نبود ، آیا میتوان آنرا بپول تبدیل نمود ، یا در محلی قربانی کرد که مصرف داشته باشد ؟ ظاهر آیات و روایات و فتاوی آنست که مصرف مورد نظر است :

لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی مارزقهم من بهیمة الانعام فکلوها منها و اطعموا البائس الفقیر
 آیه ۳۰ سوره حج - : اجتماع حج برای آنستکه منافع خود را مشاهده نمایند و نام خداوند را در روزهای معین بر آنچه از چهار پایان زبان بسته روزیشان گردانده بیاد آرند ، پس از آن خود بخورید و بخورانید محنت زده تهی دسترا
فکلوها منها و اطعموا القانع والمعتر کذا لک سنخها لکم
لعلکم تشکرون .

آیه ۳۸ سوره حج : - پس از آن قربانی ، خود بخورید و بخورانید فقیر قانع (آبرومند) و سائل (سمج) را این طور ما آن حیوانات را مسخر شما کردیم و شاید

شکر گذاری ننمائید : از این دو آیه سوره حج که دستور قربانیت فهمیده می شود تکمیل قربانی خوردن و خوردن است .

اگر دولت سعودی فکر اصلاحی و دینی و اقتصادی داشته باشد ، با وسایل روز ، مانند تهیه یخچالها و کارخانهها میتواند از اتلاف این همه مال جلوگیری نماید ، آنوقت این فریضه دینی که با وضع فعلی هر دو طرف (فعل و ترک آن) محظوظ دارد ، بی اشکال و بصورت صحیحی درمی آید ، و حجاج میتوانند برای بین راه و سوقات از گوشت های ضد عفونی شده آن استفاده نمایند ، بگفته بعضی از مسلمانان بیدار اگر شاخ و استخوان قربانی هارا با وسایل روز از قبیل دگمه بسازند برای سوغات و تبرک داری ارزش مخصوصی می شود ! شخص مطلبی میگفت : يك شرکت آمریکائی مشتری روده قربانی ها شد و مبلغ زیادی میداد ولی دولت عنبر آورد و نپذیرفت !

در شماره اول و دوم مجله رساله الاسلام که از طرف جمعیت علمای دارالتقرب مصر منتشر میشود ، بحث استدلالی مفیدی درباره قربانی حج طرح نموده : آیا بانودن مصرف تبدیل پول جایز است یا نیست ؟ برای اثبات جواز و عدم جواز چند نفر از علمای مذاهب استدلال نموده اند : استاد شیخ محمد جواد مغنیه مستشار محکمه شرعی جعفری در بیروت با دلایل اجتهادی خود تبدیل را جایز دانسته ؛ صورت دیگری هم فرض می شود که حجاج پس از بازگشت در اوطان خود که مصرف صحیح دارد قربانی نمایند چنانکه در باره کفارات در این صورت فتوای دهند ، امید است فقهاء شیعه که در اجتهاد زنده و استدلالهای عمیق ممتاژند مانند منزهات بشر درباره این مسئله مشکل نظری فرمایند .

روز عید قربان با گرمی هوا و کمی آب و یخ زحمت حجاج زیاد است ، قیمت یخ بکیلویی پانزده بیست تومان میرسد ، باینجهت عصر عید بیماری گرمزدگی از هر روز بیشتر است ، در بیشتر چادرها کم و بیش بیمار و بیحال دیده می شود ، اطباء و مأمورین با ایمان بهداری آنچه میکوشند بهمه نمیرسند ولی اگر زود بیمارها برسند علاج آسان است ، حاجی آذر با یجانی که در عرفات رفیقش فوت کرد بشدت حالش بهم خورد ، هوش و حالی برایش نمانده بود ، در اینگونه مواقع بسیاری متوجه نیستند که باید واجب موسع و مستحب را ترک کرد و از تلف نفس تا میتوان جلوگیری نمود ، یخ فراهم کردیم و بدنش را سر تا پا بوسيله حوله یخمال نمودیم ، آب آلو ، قطره تقویت قلب به دهانش ریختیم طولی نکشید براه افتاد .

هنوز بیش از نیم ساعت بغروب باقی بود ، که آفتاب اشعه تند و سوزانش را از دامنه های منی جمع نمود و پشت کوه های مرتفع آن پنهان شد ، ماه شب یازدهم با نور ملایم خود بنوازش خستگان وادی منی پرداخت و جان نشین دلنواز و خوش روی آفتاب گردید ، گرچه امروز کوشش و حرکت حجاج از هر روز پیش بود ، ولی چون اعمال مهم بی پایان رسیده و رمی و قربانی و تقصیر را انجام داده اند همه خوشحال و بانشاطند ، و بواسطه تقصیر « سر تراشیدن یا شارب و ناخن گرفتن » از بیشتر محرمات احرام آزاد شده اند

فقط استعمال بوی خوش و تماس با زن و صید نمودن حرام است که هیچیک مورد ابتلاء نیست ؛ فردا چون بمکه مراجعت نمودند ، و طواف زیارت و نماز و سعی آنرا انجام دادند استعمال بوی خوش هم حلال می شود پس از طواف نساء و نماز آن (که از مختصات شیمه است) زن و صید هم حلال می شود ، و همه از جهت معنی و صورت و اسم ، حاجی می شوند ، انشاء الله

حجاج از خانه ها و چادرها بیرون آمده مقابل نور ماهتاب جلو چادر ها و روی تپه ها و تخته سنگها دسته دسته نشسته اند بعضی تکبیر میگویند بعضی صلوات میفرستند ، صوفی نشان حلقه های ذکر و اوراد دسته جمعی دارند ، مجاور چادر ما که دامنه باز کوه است ، شیخ نابینائی بر جمعی اعراب امامت می نماید ، این شیخ گاهی وقت نماز عصا زنان میان مردم و مقابل خیمه های اطراف ما میگردد و حجاج را بنماز دعوت می نماید ، از بی اعتنائی ایرانیان بنماز جماعت عصبانی است ، جوانی است با هوش حافظ قرآن میگوید متجاوز از بیست هزار حدیث مسند حفظ دارد ؛ من را شیخ الشیمه شناخته گاهی ازدور بهمین عنوان میخواند و سراغ میگیرد ، پس از نماز جماعت برای عربهای حجازی و نجدی موعظه می نمود من آهسته رفته و میان جمعیتش نشستم ، از روی فراست فهمیدم و سخنش را قطع کرده و رو بمن نموده گفت : شما جعفریها چرا بصحابه رسول اکرم احترام نمیمائید؟ گفتم : تنها صحابی بودن موجب مزیت و احترام نیست میزان بزرگی و برتری در اسلام درک معارف و عمل بدستورات است ، آنکسانی از صحابه که با این میزان تطبیق میکنند مورد احترام و تعظیمند ، کسانی که مطابق با این میزان نمیشناسیم حسابشان با خداست ، کجای کتاب و سنت تنها صحابی بودن را موجب برتری و مزیت دانسته ؟ اگر چنین باشد بیش از صد هزار نفر

که محضر رسول اکرم «ص» را درک نموده و حدیث شنیده‌اند باید رفتار و کردارشان مقبول باشد! معاویه مگر درک محضر پیمبر را ننموده و کتاب الوحیث نمیدانید؟ آیا اعمالش با کتاب و سنت درست درمی‌آید؟ اختلافاتی که پیش آورد! مردمی را که بناحق کشت! فرزند فاسق و بی‌ایمانش را بر مسلمانان مسلط نمود! و بدعتها که در دین گذارد، گفت لمن بر معاویه و یزید هم جایز نیست!

گفتم پس کاذب و ظالم و فاسق و منافق که موارد لمن‌های قرآنند، کیانند؟! تمام اختلافات و اشتباهات میان مسلمانان از اختلاف در موضوع خلافت و اشتباه در معنای اولوالامر پیش آمده، شما گاهی میزان تشخیص را اجماع امت میدانید، چون اجماع امت را در باره هیچیک محقق نمیدانید میگوئید اجماع سران و اهل حل و عقد، چون آنهم در باره اکثر محقق نیست، ناچار باید بگوئید هر کس لباس خلافت را بدون شایستگی در بر کرد ولی امر است، تا کار او با آنچار رسانده‌اید که هر خونخوار جاهلی با بست و بند و خونریزی بر مسلمانان سلطه یافت او را ولی امر میدانید و اطاعتش را واجب می‌شمارید!! نتیجه همین عقیده و اطاعت است که در مهد توحید و خانه خدا و خانه اسلام، مسلمانان حق حیات و آزادی و اختیار جان و مال خود را ندارند! با آنکه قرآن در باره خانه خدا میگوید: **سواء العا کف فیه والباد.**

این سخنان را بازبان عربی می‌گفتم و جمعیتی که نشسته بودند با علاقه گوش میدادند و اثر تصدیق در قیافه بیشترشان آشکار بود، شیخ چون دید سخن بجای حساس رسید مضطرب شد، چون اینجا حجاز و پشت پرده بیابان و محیط استبداد و تسلط قبیله و حزب مخصوصی است که در لباس دین نفس تمام مردم را گرفته‌اند! خواست روی سخن را بر گرداند، گفت: از این بهشت می‌گذریم، چرا شما در اذان حی علی خیر العمل می‌گوئید، این کلمه بدعتی است که شما شیعیان گذارده‌اید؟ گفتم فقه ما از طریق اهل بیت است که اتصال آنان بر رسول اکرم از دیگران محکمتر است، اما شما که در اذان جمله: **الصلوة خیر من النوم** می‌گوئید از کجا آورده‌اید، بعد از آنکه مسلمانان تن پرور و سست شدند و برای نماز صبح بوقت قیام نمی‌نمودند خلیفه دوم دستور داد که اینجمله گفته شود و شما آنرا جزء اذان قرار دادید!

گفت چرا برای نماز مهر می‌گذارید؟ گفتم چرا نگذاریم؟ گفت چون

پیمبر نمی گذاشت پس بدعت است ، گفتم مسلم است که رسول اکرم روی زمین و شن و حصیر که آنروز فرش مسجد بوده نماز خوانده ولی معلوم نیست روی فرش های پشمی و مانند آن نماز گذارده باشد ، چون مساجد شیعیان از فرش های پشمی پر بهاء مفروش است برای آنکه درست از سنت و روش رسول اکرم پیروی نماییم ، تکه خاک پاکی روی فرش میگذاریم ! سپس بی بحث در حدیث و رجال حدیث پرداخت و سراغ شهر اصفهان و نیشابور و خراسان را گرفت .

صبح هنوز هوا گرم نشده ، برای رمی جمره دیگر بیرون آمدیم پس از معطلی وسیله فراهم شد و برای تکمیل اعمال بمکه برگشتیم مکه خلوت است بر راحتی طواف و نماز و سعی ، و طواف نساء و نماز آن را تمام کرده یکسره از احرام بیرون آمدیم ، عصر برای بیتوته بمنی برگشتیم برای پیدا نمودن محل چادرهای خودنگران بودیم ، جوان کارگر باهوش شیرازی (آقای درباری) که همیشه با قدرت هوش و چابکی کار های برجسته می کرد ، جلو افتاد و بالای چوب را دستمال بست ، مانند سرباز دنبالش راه افتادیم در میان پیچ و خم دره و ماهور و چادرها یکسره مارا بمنزل رساند!

روز دوازدهم اعمال حج تمام شده منتظر وسیله حرکتیم ، در چادر نماینده مطوف باز سرو صدای زیادی برای وسیله است ، تا آنکه برای ما وسیله فراهم شد ، عده زیادی از حجاج ایرانی در کامیون سوار شده رو بمکه راه افتادیم ، در میان کامیون هر يك از حجاج از پیش آمدها و گرفتاری ها و مشاهدات خود سخن میگفت ، حاجی قمی که با خانمش همراه بود دو مرتبه مورد دستبرد واقع شده و متأثر بود ، در عرفات چمدان لباس و طلا آلات را از زیر سر خانمش برده اند ، هنگام رمی جمرات جیب خودش را زده اند ، گویا در حدود پنج هزار تومان می شد! شیخ ورامینی که اجیر شده بود هر چه پول داشت بردند و متحیر میگشت ، و همچنین ... وقتی شرح دستبرد های دیده و شنیده را نقل میکردند ، رئیس گمرک فرودگاه جده بیاد آمد که با شدت گفت : اینجا حرامزاده نیست !! آنروز که ابن سعود بر جزیره سلطه یافت بوسیله قدرت اجراء احکام محیط امنی ایجاد کرد ، ولی امروز مسافرت های اروپا و اطمینان بر حکومت ، وضع دیگری پیش آورده ! با وجود همه اینها امنیت حجاز را با مردم مختلفی که با آنها می آیند در هیچیک از نقاط دنیا نمی توان سراغ گرفت ، این همه ماشین ها که مانند سیل بطرف عرفات

ومنی حرکت میکنند هیچ تصادف ماشینی شنیده نشده ! بعضی از رفقای هم-
 ماشین ، از مشاهدات و رنج میقات جحفه و ادراك مرتبه دوم موقف مشعر
 خبرها نقل میکرد ، دیگری از تلفات و بیماریها خبر میداد ، آن دیگر از
 مشاهداتی که هنگام اعمال از بعضی عوام دیده بود کارهای خنده آور نقل
 میکرد : از جمله میگفت در رمی جمرات بعضی عوامها پس از به هدف زدن هفت
 ریک چند عدد سنک بزرگ بر میداشتند و باغیظ و خشم بطرف جمره با جمله
 برو گمشو پدر سوخته : روح ملعون الوالدین : گت کپک او غلو، پرت میکردند
 نزدیک غروب روز دوازدهم است در منزل مکه درهای اطاق را از دو سمت
 باز نموده ایم ، هوا بشدت گرم است تراکم حجاج و رفت آمد این چند روزه
 علاوه بر گرما فضا را آلوده نموده از کوچه های مکه بوی زننده بشام میرسد
 از حجاجیکه از مکه برمی گشتند تعریف باران روزهای آخر حج را شنیده
 بودم ، میگفتند و آخر ایام حج معمولا بارانی می آید !! اگر بارانی بیاید
 بسیار بجاست ، همانطور که آلودگان ، با اعمال حج از گناه پاک شده اند
 فضاء و زمین هم از آلودگی و عفونات پاک شود ، قطعات ابری در اطراف
 نمایان شد ! کم کم این قطعات کوچک بهم پیوستند ؛ طولی نکشید بالای کوه
 های مکه و اطراف از ابر پوشیده شد ، مقابل درهای اطاقیکه بر یک قسمت
 اطراف مکه مشرف است ایستاده و این تحول جوی را تماشا میکنم ناگهان
 رعد و برقی زد و باران مانند سیل جاری شد ، درهای اطاق را از هر سمت
 بستیم ، از ناودانها و کوچه ها آب جاری شد ، پس از یک ساعت و نیم جو صاف
 و هوا شفاف و کوچه ها پاک گردید ، عده از حجاج هم در میان باران بدنهای
 خود را شستشو دادند ! باز فردا در همین ساعت نظر لطف حق باران رحمت
 را فرستاد ، امید است که فیض رحمت و مغفرتش هم محیط های نفوس را
 شستشو داده باشد :

ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهر و منزل عشقیم و ز سر حد عدم

تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خادم او روح امین

به گدائی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطاپوش بیار

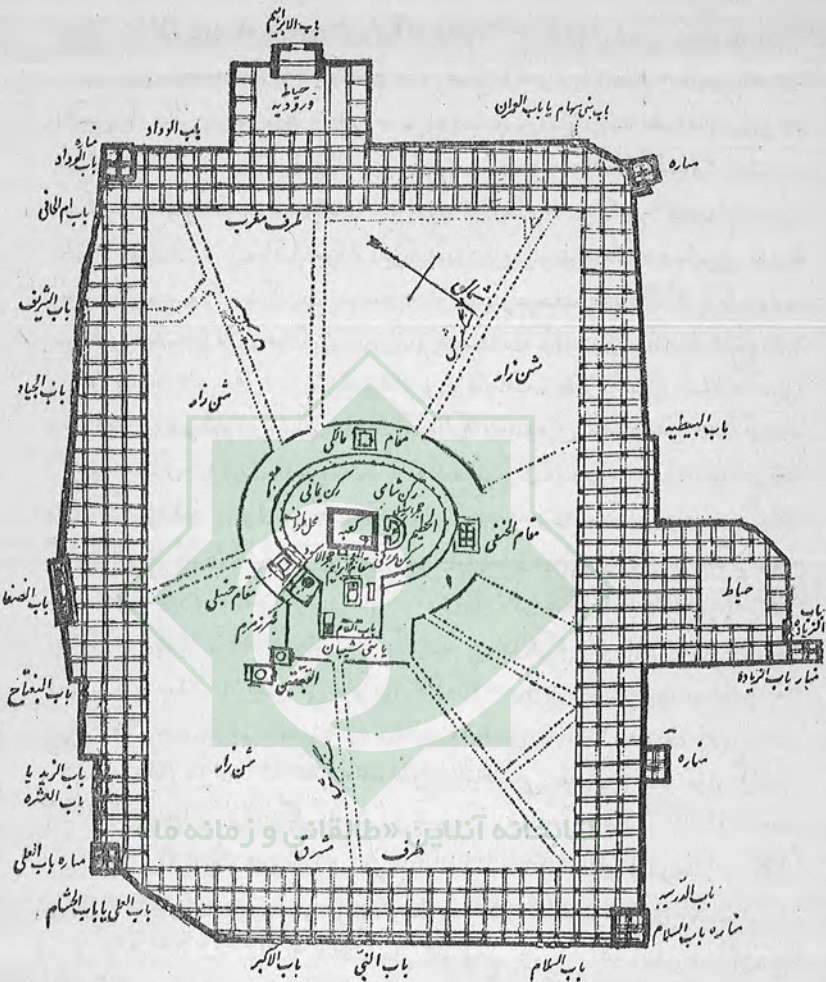
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

اعمال حج تمام شده حجاج در تلاش حرکتند ، بعضی بیمار یا بیمار دارند ، مشاهده تلفات روزهای اخیر بعضی را بو حشت انداخته ، بعضی هم بطبع عجز و کم صبرند و توجه بارزش روزها و ساعاتیکه در مکه میکنند ندارند میخواستند زودتر وارد زندگی مکرر و یکنواخت پنجاه ساله شوند! عده ای هم نگران بی بولی اند یا منزلشان مناسب نیست ، از صبح تا شب عده بیشماری اطراف خانه های مطوف ها را گرفته درخواست حرکت دارند ، گاهی التماس میکنند گاهی بدزبانی و تندید دارند ، مطوف ها که سالها ناظر این اوضاع بوده اند باملایت و سردی هر چند کلمه پرسش را جواب میدهند! نه التماس و تملق عاطفه در آنها تحریک میکند نه تندید متأثرشان می نماید!

اعلان دولت که اجازه خروج هر دسته ای را بحسب زمان ورود معین نموده و در آخر تذکر داده که این حکم قطعی و تغییرناپذیر است جوش و جلا را کم و مطوف ها را تا حدی آسوده کرد ، روی این حساب از آغاز ورود تا خروج هر حاجی قریب یکماه باید در حجاج توقف نماید!
روز حرکت ما بمدینه منوره بحسب اعلان مطابق با ۱۹ ذیحجه میشود در انتظار روز نوزدهم:

هر روز صبح برای طواف و نماز بمسجد الحرام می آئیم در ضمن با حجاج کشورهای مختلف ما نوس میشویم چون هوا رو بگرما میرود بر میگرددیم این روزها در مسجد الحرام جنازه هایی که برای طواف می آورند زیاد دیده می شود ، گاهی کنار راهها پیرزنها و پیر مردهایی دیده می شود که در حال اختضارند و کسی بالای سرشان نیست!

یکروز هم برای دیدن سران جمعیت اخوان المسلمین بمهمانخانه مصری رفتیم ، ولی کسانیکه از سران جمعیت در کراچی آشنا بودیم بجده و مدینه حرکت کرده بودند ، سردبیر جمعیت (شیخ سعید رمضان) که جوان باهوش و فعالیت از ما پذیرائی کرد!



روز حرکت نزدیک است ، وسیله حرکت منحصر است به اتوبوسها یا
 طیاره های شرکت سعودی ، گرایه اتوبوسها با طیاره چندان فرق ندارد
 ولی معطلی برای رسیدن نوبت طیاره در هوای گرم جده معلوم نیست چند
 روز خواهد بود ، اینکه باید در جده توقف نمایم با اتوبوس میرویم ، آرزوی
 است که راه و منازل و کوهپادشتهای بین مکه و مدینه را از نزدیک مشاهده
 کنیم ، آن راهی که مجاهدین و مهاجرین و ملیونها گذشتگان ما ، با شتر و
 پیاده رفت و آمد نموده اند! آنرا هیکه پیمبر اکرم از زمان طفولیت و جوانی

و پس از مقام پیمبری چندین بار از آن رفت و آمد نموده :

روز جمعه پس از پایان حج، در مسجد الحرام اجتماع عظیمی است . از بس هوا گرم و جمعیت زیاد است نتوانستیم در نماز جمعه شرکت نمایم در منزل از رادیوی همسایه خطبه و نماز و همه هم هزارها نماز گذار را میشنیدیم قسمتی از خطبه درباره مراسم حج بود که چگونگی بر گذار شد ، و قسمتی دعوت مسلمانان با اتحاد و تقوا و توحید و دعاء در باره عموم مسلمین بود ، بجهت گرمی هوا و کثرت جمعیت نماز بسیار مختصر انجام گرفت ، روز حرکت ما بحسب اعلان مطابق با روز نوزدهم است ، امروز برای طواف وداع و نماز بمسجد الحرام رقیمه مثل همیشه پس از طواف و نماز ، برای عموم مسلمین و سرفرازی و رشد ایرانیان و مغفرت گذشتگان و توفیق خدمت بدین دعا کردم و از خداوند درخواست تجدید عهد با وضع بهتری نمودم ، میخوایم برای مقدمات حرکت بمنزل برگردیم ، ولی جاذبه قوی مرکز توحید و ایمان که شبانه روز روی ملیونها مرد مرا در اطراف زمین بسوی خود میگرداند چون حوزه نیرومند مغناطیسی ما را بسوی خود برمیگرداند ، قدمی بطرف بیرون بر میداریم قدمی بعقب برمیگردیم و بتخانه کعبه و اطراف و جوانب آن بادقت بیشتر از پیش می نگریم ، حال که میرویم نقش خانه توحید را با روح و فکر خود بیبریم تا همیشه روی ظاهر و باطن بظاهر و معنای این اساس باشد و هنگام مرك مانند عقربه مضطرب مغناطیسی بسوی آن قرار گیریم آنگاه آرام چشم از زندگی دنیا بپوشیم .

«نی و زمانه ما»

برای گریه رفت و آمد هر نفر بمدینه تاجده ۱۱ دینار (در حدود ۲۵۰ تومان) بمطوف دادیم ، و برای وقت حرکت ساعت شماری مینمائیم ، قدری از شب گذشته بود که عده سوار اتوبوس بزرگی شده حرکت کردیم شما اگر موفق باین سفر شدید مواظب باشید باشو فریکه نامش یاسین است مسافرت نکنید . شهر مکه را وداع گفته ماشین در جاده غیر عادی ما را که بیش از ۴ نفر ایرانی هستیم باین طرف و آن طرف می غلطاند ، تا در مقابل خانه وسط دهکده فیکه دارای چندین خانه سنگی و فضای کوچک است نگاه داشت ، در فضای آرام وادی نور ضعیف چراغهای نفتی و عووس کها جلب خاطر مینماید پس از چند دقیقه آقا شوفر بایک خانم عرب و یک رادیو از خانه بیرون آمد خانم پهلوی دست شوفر نشست و رادیو را پهلوی خود گذارد ماشین حرکت

کرد، نیمه شب بجهه رسیدیم پس از بنزین گیری ماشین در ناحیه ساحل بحر احمر رو بشمال بسرعت می رود، از ظهر قدری گذشته برابغ رسیدیم، قصبه کوچکی است که مثل بیشتر نقاط جزیره در ایام حج جنبشی در آن پیدا می شود، قهوه خانه هایی که سقف و فرش آن حصیر لیف خرمائی است در دو طرف جاده دائر است، حجاجیکه چندروز است در هوای گرم از گوشت خودداری نموده اند در اینجا بوی ماهی کباب گیجشان می نماید و ملاحظه حساب و عاقبت کار را از دست میدهند، در سایه حصیر و روی تختهای حصیری یک نفری که سالهاست شسته نشده افتادیم، برای هر نفر یکماهی سرخ شده باروغن خود که قد آن بیش از یکجوب نیست در سینی پاکیزه آورد، آقای حاج منزله دستور تکرار داد ولی همان کارش را ساخت پس از چندروز مراقبت با تفضل خداوند چشم باز کرد؛ پس از چندین ساعت بیخوابی و حرکت همینکه چشم گرم و بدن راحت شد یک هیولای بلند آلوده می آید و بشدت تخت را تکان میدهد، حاجی مهمان خدا را روی زمین می غلطاند! اینها نمونه های اخلاق عرب پس از چهارده قرن از ظهور اسلام است! پیش از اسلام چه بوده اند!! ظهور چنین پیمبری از میان این مردم روشترین آیه حق است! هو الذی بعث فی الاممین رسولا... صلی الله علیک یا رسول الله!

کلمه عمومی که پیوسته شنیده می شود بخشش است، شوهر، قهوه چی صاحب منزل، سقاء، گدا، همه میگویند: حاجی بخشش؟ به ترک و فارس و هندی و افریقائی همین کلمه را میگویند: انتخاب این کلمه فارسی گویا از آنجهت است که ایرانیان بیش از دیگران اهل بخشش بوده اند!!

منتظریم شدت گرما کاسته شود حرکت نمائیم، پس از نماز از قهوه خانه بیرون آمدیم، طرف راست، دریای شن است، و طرف چپ دریای آب، رابغ اولین قطعه ایست که در آن باغ و نخلستان دیدیم و مثل بسیاری از نقاط حجاز مستعد عمران و آبادی است ولی حکومت حجاز به دران توجهی ندارد، نزدیک رابغ در طرف جنوب شرقی میقات جحفه است که در تاریخ نامی دارد، معلوم می شود محل آبادی بوده، در فتح مکه چون سپاه اسلام در جحفه متمرکز شدند، خبیر باهل مکه رسید و عباس و ابوسفیان برای چاره جوئی پیش آمدند. عصر از رابغ حرکت کردیم، تا اینجا قسمت کمی از راه آسفالت است که معلوم نیست تا کی تمام شود؛ و بیشتر راه ساحلیست که راه صاف و زمین محکم می باشد، از رابغ از ساحل بطرف شرق دور می شود

وراه شنز از وسنگستان است، آقای شوfer مطالبه بخشش دارد، رفقا صلاح دانستند نزدیک مدینه بخشش کنند بعضی هم تند یس کردند، همین موجب نگرانی و اوقات تلخی خانم شوfer و عذاب ما گردید!

من گمان میکردم تنها رجال و سیاستمداران ایرانند که افسارشان بدست خانمهاست!! این زن سیاه عرب نیم متجدد که گویا این جوان شوهر چند میش باشد، چنان بر این شوfer عرب سوار است که بیچاره از خود اراده ندارد! اینجا به ایست! می ایستد، حرکت کن: حرکت میکند، اختیار ما همه با چرخها و ول ماشین است و اختیار آن بدست شوfer است، و اختیار شوfer بدست این زن!! از اینجا هر چند فرسخ ماشین پنجر می شود، کار نمیکند خراب است! تندی، تهدید، اثری ندارد، با آنکه این ماشینها دولتیست و باید برای رساندن حجاج باشتاب برگردد!

سواره و پیاده شدن و نشستن و خفتن در این بیابانها، مجاهدین و مهاجرین صدر اسلام را بیاد می آورد که برای پیش بردن حق و نجات خلق در این بیابانها چه روزها و شبها را پیاده و سواره گذرانند ورنج تشنگی و گرسنگی متحمل شدند،

در این راه میان مکه و مدینه که راه رسمی آنروز بوده چندین بار رسول اکرم عبور نموده و هر بار نام و عنوان و روحیه مخصوصی داشته! یکروز طفل شش ساله بود که تازه چشم بجهان باشکوه گشوده و در آغوش مادر روی شتر آرمیده بیشرب می رود، پدرش با جهانی امید چشم از دنیا بسته و در خاک یشرب خفته است ولی کفالت و مهربانی و علاقه جدش عبدالمطلب نگذاشت غبار یتیمی بر چهره اش بنشیند، اینک مادرش آمنه با ام یمن او را بیشرب می برند تا خویشان بنی نجار خود را ببینند، و بالای قبر عبدالله پدر جوان این عزیز چند قطره اشک بریزد! چند سال دیگر محمد (ص) را در سن دوازده یا هیجده سالگی جوانی آرام و متفکر می نگرید که با عمویش ابی طالب از این راه بشام می رود و این مرکز تمدن باستانی را از نزدیک می نگرند!!

پس از آن او را در سن ۲۵ سالگی می نگرید که تأملاتش عمیق تر و نظرش نافذتر گردیده، بازرگان نیست سرپرست کاروان تجارتی خدیجه! پست و بلند این بیابانها را می پیماید، در منازل و کوه دشت بیابان حجاز و شام حالات قبایل و امم گذشته را از نظر میگذراند، دوره طفولیت خود را

که در آغوش مهر مادر بالای شتر از این سرزمین عبور می کرد بخاطر می آورد
بیادش می آید که مادر او را بدیدن قبر پدر آورد ولی مادر هم در یثرب
بخاک رفت ! باخاطری افسرده ودلی از دنیا رمیده با امان بمکه برگشت ،
چون از سفر تجارت برگشت پس از ازدواج با خدیجه خود را از
ظواهر زندگی وعادات وعقاید عمومی رمیده میدید بکوه وغار پناهنده شد ،
چند سال دیگر محمد (ص) پیغمبر است که اهل مکه کمر بقتلش بسته اند
پس از سه روز پنهان بودن در غار ثور ، راه این بیابان خشک و هولناک را
با ابابکر و عبدالله اریقظ بسوی یثرب پیش گرفته ، گرگان گرسنه عرب که
با تحریک ، اندک رگ عصبيت قبیلگی و اعتقادی یا برای لقمه نانی خونها
میر یختند ، برای حمایت عقاید وبدست آوردن صد شتر پر بهاء در این بیابانها
دنبال گمشده خود میگردند ! این سراقه بن مالک است : که با اسب بادپیمای
خود هر گوشه و کنار صحرا را در نور دیده ازدور صید خود را نشان کرده ،
شمشیر درخشان بدست و کف بدهان دارد ، عضلات بازوان برهنه اش چون
مفتول آهن بهم پیچیده است ! اسبش مانند توپ فوتبال بزمین میخورد و بهوا
میپرد ! بچند قدمی این شتر سوار رسید ، شتر سوار مطمئن و رفیقش مد هوش
است ! اسب جستن کرد در چند قدمی دستهایش تازانو میان شن فرو رفت ،
دستهارا از زمین بیرون کشید در میان گرد و غبار پوشیده شد ! باز با اسبش
هی زد ! اسب بزانو درآمد !! این پیش آمد روحش را تکان داد ، پرده از
چشمش برداشته شد ، یاری خدا و فیروزی محمد (ص) را در آینه نزدیک دید !
شمشیرش بغلاف رفت ، طبعش آرام شد ، زبان بعذر گشود و درخواست
امان نامه نمود !! امان نامه را در مقابل کتمان امر بدست گرفت و برگشت ،
این امان نامه در فتح مکه موجب عزتش گردید !

این واقعه در منزل قدید در حوالی رابغ پیش آمد ! در همین سفر نزدیکی
این منزل بتخمه ام معبد میرسد ، این زن هوشیار با گوسفند لاغر و قحطی
زده اش در مقابل خیمه تنهانشسته و چشمش متوجه اعماق بیابان است ناگهان
مرد مباکیرا در مقابل خیمه دید : آیا آب و غذائی یافت می شود ؟ مهمان
عزیز ما قحطی زده و گوسفندان مالاغر و خشکند ؛ گوسفند را پیش خواند و
ظرف طلبید ، شیر جاری شد ، مسافرین سیر شده و براه افتادند ، شوهر زن
با گوسفندان خود از راه رسید ، محیط زندگی را طور دیگر دید ! چه خبر
است ؟ زن گفت مردی مبارک بر ما وارد شد ، صفاتش چه بود ؟ چشم این زن
مانند دستگاہ عکسبرداری از اوصاف ظاهر و حرکات مهمان یکساعته اش

عکسبرداری کرده : قامتش معتدل، رفتارش موزون، پیشانیش گشاده، ابروانش باریک و بهم پیوسته، چشمانش سیاه و گیرا، آهنگ صوتش چون زنک، سخنانش مانند دانه در، منظم و شمرده، همراهانش نسبت باو چون عضو فرمانبر... بودند!

هشت سال پس از این سفر محمد (ص) را می نگرید : باده هزار مجاهدین مؤمن خود این بیابان را می پیماید ،

دو سال پس از آن در سال دهم هجری ، با صد هزار مسلمان از مسجد شجره محرم شده برای حجة الوداع روانند ، بانك لبیکشان دنیای شرك را می لرزاند !! در همین سفر از حجة الوداع بازگشته در میان آفتاب سوزان غدیر خم ، بالای چهار شتر ایستاده ، هزارها مردم در سایه شترها ایستاده و نشسته اند ، تکمیل دین را اعلام و حقوق خود را بیان می نماید ، آنگاه شرایط و اوصاف سرپرست مسلمانان را با نشان دادن شخصیت عالی علی علیه السلام معرفی میفرماید !

تذکراتیکه منازل و مراحل این بیابان در ذهن بر می انگیزد، بوی ایمان و توحید و صفاتیکه از فضا و غبار این بیابانها بمشام میرسد ، سختی واه و توقف پی در پی ماشین و بداخلاقی و بهانه جوئی شو فر را آسان می نماید کاش قدرت داشتیم! این بیابان را پیاده می بیومد و این منازل و جاهای الهام بخش را از نزدیک مشاهده می کردم !

ماشین گاهی با سرعت شن زارها و سنگستانها را از زیر چرخهای سنگین میگذراند ، گاهی بعد از خرابی و پنچری در زیر آفتاب سوزان یا کنار قهوه خانه توقف میکند .

در قسمت اول این بیابان از طرف مکه فرسخها راه یکبرك سبز و يك منظره خرمی بچشم نمی آید، در قسمت دوم کم کم درخت های سبز سدر و خار و دامنه سبز کوهها بنظر میرسد ، در این قسمت کوههای بلند ولی بی دنباله و جدا جدا زیاد است در تمام طول راه هر جا ماشین توقف میکند عده زیادی اطفال برهنه و زنها مثل حشرات از زیر سنگها و بوته ها بسوی ماشین رو می آوردند ! اینها چگونه زندگی میکنند و ناگهان از کجا سبز می شوند ؟!! چند شعر و چند جمله دعا و قسم از آباء و اجدادشان برای اینها مانده تا در موسم حج بآن وسیله کدائی کنند ، مسافت ها نفس زنان در دو سمت ماشین می دوند ، کسانی که مطلع بودند می گفتند اینها از رسوم اولی زندگی و آداب دین بکلی

بی بهره اند هزارها مانند حیوانات در میان سنگ و غار کوهها زندگی میکنند اگر حیوانی صید کردند و غذایی بدست آوردند چون سباع می خورند و از دست هم می قاپند ، مردهای اینها یاد ر نظام خدمت می کنند یا کشته شده اند!! آیا وسیله زندگی و کار و تربیت برای اینها نمیتوان فراهم نمود؟ آیا قابل تربیت نیستند که هم خودشان از این وضع رقت بار بیرون آیند هم بکشورشان خدمت کنند هم آبروی مسلمانان را در مهد اسلام حفظ نمایند!! آنچه از وضع مردم تیره بخت مرگز اسلام و توحید شنیده و می شنوید در نظر داشته باشید؟! این دو خبر را هم بشنوید : یکی از رجال مقیم حجاز میگفت ولیعهد سعودی فقط سیصد ماشین سواری دارد که بیشتر آن از جعبه بیرون نیامده !! مجله المسلم در شماره ششم سال دوم از روزنامه (روز الیوسف) نقل کرده: در شهر (نیس) فرانسه در این روزها بیشتر گفتگو درباره امیر محمد فیصل فرزند ملک ابن سعود و ثروت اوست! مقابل مهمانخانه (رول) هر روز ازدحامیست! مردم فرانسه برای تماشای امیروزن و حاشیه اش پشت سر هم ایستاده اند ، چیزی بکه بیشتر مردم را برای تماشا جلب می نماید ماشین سواری امیرزاده سعودی است که از نوع (دیملر) و برنده جایزه درجه اول است ، ارزش آن فقط ۱۲ هزار لیره است!! در داخل ماشین دستگاه طبع و لوله آب سرد و گرم و توالت و بار وجود دارد!! رؤسای انتظامی از امیر درخواست نموده اند که ماشین را فقط موقع احتیاج مقابل مهمانخانه نگاه دارد تا مزاحم آمد و رفت مردم نشود! امیر در سال قبل در این مهمانخانه سه هفته توقف فرمود حسابش سه هزار و پانصد لیره شد!!!

«تلقانی و زمانه ما»

بعد از اربع منزل معروف، ابار بنی حصان است ، از آن گذشتیم ، نیم شب در بالای گردنه ماشین خراب شد ، همه خسته و کوفته ایم ، پیاده شدیم ، روی سنگها و خاک نرم سر بزمین گذاردیم ، منکه گاه شده ساعت ها در رختخواب نرم ناراحت و بیخواب گذراندم ، اینجاست خواب راحتی بود! طبیعت و خاک ، مادر مهربان خلق است ، اگر انسان با عادات و تصنم از او جدا نشود ، همیشه خوشرو و مانوس است ، آهنگ پرشور و زنده از خواب بیدارم کرد! گویا بیابان و فضا همه زنده اند ، ستارگان درخشان به زمین نزدیک شده و همه با ارواحیکه فضای زمین را احاطه نموده ایماء و اشاراتی دارند! خواننده (گویا در مجلس عرفانی و ذوق و سماع سوریا یا فلسطین بود) با آهنگ مختلف میخواند و میگفت: و روح من الرحمان : آنقدر این جمله را با الحان مختلف تکرار نمود ، گویا سنگ و کلوخ ، فضا و ستارگان همه

جواب میگفتند و بر میگرددانند:

مگر می کرد درویشی نگاهی
گوا کب دید چون شمع شب افروز
تو گوئی اختران استاده اندی
که هان ایغافلان بیدار باشید
توخوش خسبی و ما اندر ره او
رخ درویش مسکین زین نظاره
که یارب بام زندانت چنین است
ندانم بام ایوانت چسان است

به این دریای پر در الهی
که شب از روی آنها گشته چون روز
زبان با خاکیا بگشاده اندی
در این در که دمی هشیار باشید
همی پوئیم راه در که او
ز اشک درفشان شد پرستاره
تو گوئی خودنگارستان چنینست
که زندان بام تو چون بوستانست

بهانه جوئیهای شوفرابه و عاشق پیشه عرب همه را خسته کرده ، صلاح
در این دیدیم که هر نفر بکریال برایش جمع کنیم تا خانمش از ما راضی بشود
همینطور هم شد پس از آنکه ریالهای سنگین سعودی را تحویلش دادیم ،
دیگر ماشین بی عیب و سریع شد ! بمسجد رسیدیم ، باز قافله لنگست ،
دیگر چه پیش آمده ؟! خانم قهر کرده ! یکی از علماء ریش سفیدی کرد و با
نصیحت و درخواست ، خانم با آقایاسین روی آشتی نشان داد تا ماشین بهتر کت
آمد ، در مسجد شجره (ذوالحلیفه) آب و درختی بچشم آمد ، پیاده شدیم
و ضوء گرفته نماز گذاردیم ، از اینجا ماشین بالای هر بلندی میرسد چشمها
متوجه بیابان است تاهر کس زودتر گنبد و مناره روضه النبی «ص» را به
دیگران نشان دهد ، گنبد در حاشیه دور افق در میان نخلستان بچشم آمد
صدای صلوات و سلام از میان ماشینها با فاصله های دور و نزدیک بگوش
می رسد ، اولین چیزی که در ابتداء شهر جلب نظر وار در ما مینماید ساختمان
آجری بلند و وسیع است که در کنار شهر قرار گرفته و بادیگر ساختمانها
جور نمی آید ؟ این ساختمان ایستگاه راه آهن است که زمانی حجاز را بشام
متصل نموده بود بعد از جنگ بین الملل که دولت عثمانی تجزیه شد از میان
رفت ، و بقیه آن در حکومت سعودی بر چیده شد ، مردمان با اطلاع میگفتند
این حکومت صلاح خود نمیداند که راه جزیره بکشورهای اسلامی باز و
گشوده باشد ، تادر ما وراء سواحل دریای شن با خاطر جمع بسر برد !

ماشین ما را در میان خیابان های غیر منظم و خاک کی بسمت جنوب شهر
برد و در وسط کوچه وسیعی نگاه داشت اینجامحله نخواست است ، پسر عموی
مجاهد ، مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی که چندی قبل آرزوهای اصلاحی

خود را بخاک برد، وقتی از ورود مامطلع شد، بسرآغمان آمد و اناث را دستورداد بمنزل یکی از شیعیان همسایه خود بردند، محله نخواستله مثل بیشتر محله های مدینه از خانه های کوچک و کوچه های تنگ تشکیل شده که از حیث نظافت و وضع زندگی مانند دهات دور افتاده ایران است بیشتر ایرانیان در باغهاییکه برای حجاج آماده شده منزل می نمایند، این باغها از جهت آب و هوا خوب است ولی هنگام حج جمعیت زیاد و جا کم است، و اگر باران بیارد پناهی نیست، چنانکه باران شدیدی بارید و جا و اناث حجاج را آب گرفت.

بس از شستشو عازم حرم مطهر شدیم از کوچه های تنگ اطراف حرم که دونفر باهم نمیتوانند راه بروند و با دیوارهای بلند عمارات چند طبقه مانند چاهها و دره های عمیق است عبور کرده وارد صحنی شدیم که مانند کوچه ایست و در سمت غرب منتهی بباب جبرئیل میشود، باب جبرئیل بطرف مشرق بازمی شود، از میان جمعیت از پله ها با زحمت بالا رفتیم، بدون فاصله وارد حرم و مواجه با ضریح مرتفع و طولانی شدیم، همینکه شروع بسلام نمودم گویا پرده بر گوش و چشمم آویخته شد نه صداها و قیافه های مختلف مردم متوجهم میکنند و نه از خصوصیات حرم و مسجد چیزی بچشمم می آید، فقط قدرت و عظمتی را احساس می نمایم که بر مغز و اعصاب مسلط است که اراده شخصی را یکسره گرفته و نور خیره کننده فکر و چشم و گوش را احاطه نموده که خود حجاب از دیدن و شنیدن هر چیز نیست! اینجا مرقد مطهر پیمبر عظیم و خاتم انبیاء است، پر بهاترین و باشکوه ترین نوری است که از مبداء عظمت و جلال تنزل نموده و بصورت کامل انسانی در آمده تا نفوسیکه در تاریکی های طبیعت گمراه شده اند بسوی حق و کمال هدایت نماید و ارواحیکه به عوارض طبیعت و ماده آلوده شده اند پاک و درخشان گرداند، چشمها و گوشهاییکه پرده های عادات و غوغای شهوات کور و کور نموده بینا و شنوا نماید و افکاری که عقاید و تقالید باطل جامد نموده بحرکت آورد، نفوسیکه در غلها و زنجیر های قوانین و آداب بشری در آمده آزاد گرداند، کاخهای خود پرستی را ویران سازد و بت های اوها را درهم شکنند،

بدنیکه در زیر این خاک خفته مرکز قدرتی است که يك تنه دنیای شرک و جاهل را از پای در آورد، دنیائی را ویران کرد و دنیای نوینی پدید آورد، این ضریح پیکری را در بر دارد که خود در اینجا خفته و اراده اودر میان قرون مختلف بر ملیونها مردم حکومت می نماید!

این بدن مقدس قالب آن روحیست که تمام پرده‌ها از برابر چشم برداشته شد و تمام فواصل میان طبیعت و مبدء عظمت و قدرت را از میان برداشت ، تا آخرین سرحد قدرت پیشرفت : فکان قاب قوسین او ادنی :

هر جا خیر و کمال و محبت و رحمت و حساب و میزان و علم و قانون است نام و سخن و اراده این شخصیت عظیم در آنجا هست ! خود و ملیونها مثل خود را می‌نگرم : آنچه از مشکلات زندگی که آسان شده و قلبی که مطمئن گردیده و راهیکه بسوی حق برایم روشن شده و وظائفیکه برایم واضح گردیده خلاصه تمام شخصیت روحی و فکری و اخلاقی را از پرتو تعلیمات بزرگ صاحب این قبر میدانم ، چطور در برابرش خود را نیازم و عظمتش سراپای وجود مرا احاطه نماید و چهره‌ام را بضریحش نسایم ، هر چه دارم از اوست بیاد زحماتی که در راه رستگاری خلق کشید و شکنجه‌هایی که از مردم نادان دید ، محبت سرشاریکه بدوست و دشمن داشت ، وصیت‌های سراسر محبتی که هنگام مرگش فرمود ، درخواست آمرزشی که برای گناهکاران از پروردگاری نمود !! بدین میلرزد اشکم جاری است باچه زبان شکر گذاری کنم ؟ باچه بیان قدر زحماتش را بیان نمایم : السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا خاتم النبيين اشهد انك قد بلغت الرساله واقمت الصلوة وآتيت الؤكواة وامرت بالمعروف ...

پس از نماز مغرب و عشاء بمنزل برگشتیم صبح برای زیارت ائمه و بزرگانیکه در بقیعند رفتیم : بقیع قبرستانی است در شمال شرقی مدینه که طرف غرب و قسمتی از جنوب آن بشهر متصل است و قسمت های دیگر را نخلستانها احاطه نموده ، اطراف آن بادبواری محصور شده ، با آنکه قبرستان بقیع مدفن متجاوز اذده هزار نفر از اولیا و بزرگان و علمای اسلام است از هر جهت خراب و صورت زنده ای دارد اطراف آن ، محل زباله و خاکروبه است ، در طرف راست درب ورودی چند قدمی که جلورفتیم جمعیت زیادی از ایرانی و غیر ایرانی و شیعه و سنی کرد معحوطه باحال تأثر ایستاده مشغول زیارت و دعاء هستند : در این معحوطه قبور چهار نفر از ائمه بزرگوار اسلام و جگر گوشه‌های رسول اکرم است :

مدفن حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است : قبور بازمین یکسان و نزدیک یکدیگر قرار گرفته از این اهانت که بنام دین نسبت بمرقد بزرگترین شخصیت‌های

مسلمانان انجام شده جمله مسلمانان جز حزب وهابیه متأثر نه ، بیش از همه دود اژدل شیعیان برمیخیزد ، روی زمین داغ وزیر آفتاب سوزان زن و مرد ایستاده اشک میریزند ، پلیس های جاهل و خشک سعودی اطراف قدم میزنند و مراقبت کسی نزدیک نرود ، گاهی هم بعنوان آنکه اینها مشرکند و فقط خودشان نمونه کامل توحیدند توهین می نمایند ، شرطه جوانی قدم میزد و میگفت : الله یهدینا وایاکم الی عبادته !!

اینجا قبور چهار امام بزرگوار مسلمانان است که بعد از پیامبر اکرم نمایندگی های کامل رسول اکرم و مظاهر روح توحیدند : در آن روز که مسلمین را فلسفه های گیج کننده یونان و روم و اوام اشعری و معتزلی متحجر نموده بود ، همه بظواهر قرآن استدلال مینمودند ! این امامان و وارثین نبی اکرم حقایق توحید و معارف قرآن را بر مردم می فهماندند ، و مبانی اعتقادی و اصول اجتهاد را در افکار مسلمانان محکم می نمودند اگر این تیمه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب که پایه گذار های مسلک وهابیه اند به تعلیمات آنان آشنا می شدند ، خدا را جسم و وسیع و بالای تخت نمی دانستند و با جتهاد زنده اسلام بی می بردند ، و از این جمود و تحجر خود و دیگران را نجات میدادند ، ثمره تعلیمات آنان حکومتی را بدیده نمی آورد که با هر رشد و عالم و حرکتی بنام دین دشمنی نماید ! حکومتی که قبور تنهارا خراب نمی نماید شهرها و مراکز طلوع اسلام را بصورت قبرستان در آورده نتیجه تعلیمات علمای وهابیه حکومتی است که بعنوان کلمه توحید جز پرستش پول و ماده هدفی ندارد !!

اگر مسلمانان درباره اولیاء غلو نمایند و از قبور آنان کار خدائی بخواهند ثمره جهل و نادانی است که حکومت های جاهل اسلامی بیار آورده والا قبر از زمین بالا باشد یا با زمین مساوی باشد چه اثری در عقاید دارد !! آیا بودن دیوار و سایه بان هم که حجاج بتوانند چند دقیقه راحت باشند و از تابش آفتاب رنج نکشند ، بدعت است ؟

این قبور کسانیست که بر همه مسلمانان حق تعلیم و تربیت دارند فقهاء اسلام از شرحات فکری اینها بهره مند شده اند ، علماء و فقهاء وهابیه ، از معارف دین چند حدیث و ظاهری از قرآن که حفظ نموده اند از برکات رحمت و جهاد اینها میباشند ، در این قرون متوالی آنها که بعصر نبوت نزدیک بودند دین را نفهمیدند ، و اینها تمام دین را نفهمیدند !!

در این قبرستان آنچه از قبور مشخص و معلوم است ، قبر چهار امام علیهم السلام و ابراهیم و رقیه فرزندان رسول اکرم ، فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علی علیه السلام ، عباس بن المطلب ، صفیه ، زوجات رسول اکرم غیر از خدیجه و میمونه ، و عده از صحابه می باشد این قبور هم باهم مشتبه است و با وضعیکه در بقیع مشاهده میشود از میان خواهد رفت :

آنچه از بیشتر قبور شناخته می شود نام صاحب قبر و ناحیه و جهتی است که در آن دفن شده اند ، آن قبری که از هر جهت مجهول است و از ابتداء مجهول بوده ، قبر یگانه دختر عزیز رسول اکرم فاطمه زهراست برای من بسیار تأثر انگیز بود که بالای قبر های معلوم با در ناحیه قبوری که آثار آن از میان رفته بایستم و سلام نمایم و فاتحه بخوانم ولی ندانم ناحیه محل دفن جگر گوشه پیمبر و مادرم کجاست ؟! بیشتر علمای تاریخ و حدیث میگویند در بقیع دفن شده ، اما کجای بقیع ؟! این حیرت و تأثر تنها برای من نبوده هزارها علوی و ملیونها مسلمان ، وقتیکه باین قبرستان آمده اند خواستند بزهره اطهر سلام نمایند ندانستند بکدام طرف متوجه شوند و مثل من دود از دلشان برخاسته و اشکشان جاری شده : این سؤال که از زبان شیخ عنری مطرح شده بخاطرشان آمده !

آلای الامور تدفن نسرآ ؟ ام لای الامور تجهل قدرآ ؟

آملای الامور تخفی قبرآ ؟ ام لای الامور تضلم جهرا ؟

بضعة المصطفى و تخفی سراها ؟!

بیش از همه در نیمه شب سینه علی (ع) جوشید و از در بیچه چشمش بخار قلبش جاری شد : که دختر پیمبر را میان خاک جای داد و قبر را با زمین یکسان نمود ! در آن نیمه شب فقط چشمان علی (ع) و عده از بنی هاشم ، و چشم ستارگان این منظره را دید !!

آفتاب بالا آمده و در محیط قبرستان سایبان و دیواری نیست ، مأمورین سعودی هم نمیگذارند حجاج در غیر ساعات معین توقف نمایند ، زنها را هم در داخله قبرستان راه نمیدهند ! زنها ایرانی و غیر ایرانی پشت دیوار های قبرستان و در باغ مجاور جمع شده ، و از سوز جگر گریه میکنند ، میدانم چه خاطراتی در ذهنشان خطور مینماید ؟

از بقیع بیرون آمده در کوچه های غربی و شمالی بسوی حرم نبوی روان شدیم ، چون نزدیک وسط روز است فشار جمعیت کمتر است ، مقابل قسمت شمالی ضریح رسول اکرم قسمتی است که بعضی از مردم بنام قبر فاطمه

زیارت می کنند، آنچه مسلم است این قسمت خانه یا حجره زهرا علیها السلام بوده، ضریح سرتاسری که محتوی حجرات پیمبر و علی «ع» بوده و فعلا قسمت جنوبی آن قبر رسول اکرم و شیخین است، از دیوار شرقی و جنوبی فاصله زیادی ندارد، در قسمت قرب مسجدی است که بیشتر آن همان مسجد اولی است و شمال آن، قسمتی که بازو حیات است و قسمتی که پوشیده و بر ستونهایی قرار گرفته است تمام بهمد اضافه شده، از شمال ضریح وارد محوطه مسجد اصلی شدیم، محراب متصل بدیوار جنوبی بوده که فعلا دیوار چند متر عقب رفته و منبر قدری از محراب جلوتر است فاصله منبر از ضریح که طرف شرق است همان فاصله بادیوار غربی بوده که بیش از یک برابر از طرف غرب افزوده نشده، تمام توجه بقسمت میان منبر و ضریح است، چون این حدیث از رسول اکرم معروف است: بین منبری و قبری روضه من ریاض الجنة در این قسمت جمعیت زیاد و جاکم است، قرآن ها روی رهلها گذارده شده مردمان باشخصیت بیشتر نشسته بتلاوت قرآن مشغولند، عده ای هم مرد مرا زیر پا میگذارند تا خود را بشبکه های بلند مقابل قبر برسانند، شرطه مراقب است که کسی ضریح را نبوسد، در گوشه نشستیم، بعضی از مردم ایستاده مشغول زیارت و دعایند بعضی نشسته بتلاوت قرآن و تفکر سرگرمند، بعضی راه میروند و بستونهای صیقلی و دیوارها و نقش و نگار و ظرافت کاری آنها و فرش های پر بها و قندیل های آویخته و دیگر نفایس را تماشا می کنند و مواضع و نقائس را بیکدیگر نشان میدهند، در افکار و روحیات مسلمانان سیر میکنم، چگونه روحانیت و معنویت را باز یور ها و تجملات آمیخته اند و عظمت معنارا در صورت جواهرات و فلزات و ساختمان گم کرده اند شاید بیشتر عوام این مردم گمان میکنند، که و این مسجد و حرم همیشه باین وضع با این تجملات بوده! هر ناحیه ای از این ساختمان و هر قطعه ای از این نقائس گرانبها نمونه دوره ازادوار و اطوار اسلامی و تابع تطوات فکری و سیاسی مسلمانان است، آن روز که پیمبر اکرم از مکه هجرت نمود و وارد مدینه شد و در این مکان منزل گزید. این چاه چهار دیوار ساده بود از گل و سنگ و قسمتی بوسیله ستونهای تنه نخل سر پوشیده بود! حجرات رسول اکرم و علی در ردیف یکدیگر از جنوب و شمال باندازه طول و عرض ضریح قرار گرفته بود، درهائی از حجرات بطرف مسجد که وسط آن همین محل منبر است باز می شد میان این حجرات جز کوزه آب و چند قطعه فرش از پوست و حصیر و انات مختصر آلات جنک

چیزی نبود! جواهرات و تجملات و طلا و نقره ارزش برای مسلمانان نداشت چون دارای گنج های گرانبهای ایمان و تقوا بودند ، پیش از آن اینجا فضائی بود که یکطرف آن قبرستان کهنه مدینه پیش از اسلام و طرف دیگر خوابگاه گوسفند و شتر و محل خشکاندن خرما بود ؛ آنروزیکه رسول اکرم پس از چهار روز توقف در قباء وارد شد ، مشرک و مسلمان و یهودی و زن و مرد اطراف شتر را گرفته بودند شاخهای خرما را بالای سرش داشتند ، قبیله اوس و خزرج و قبائل منسب از آنها هر کدام میخواستند این میهمان گرामी در محل و منزل آنها وارد شود ، رسول می فرمود مہمار شتر را رها کنید ، که مأموریت دارد شتر آزاد میرفت ، جمعیت اطراف آن از این محل بآن محل و از این کوچه بآن کوچه میرفتند ، امیر المؤمنین علی و ابابکر در دو طرفش حرکت میکردند ، جوانان نومسلمان اوس و خزرج شمشیرها بدست از پیمبر مراقبت مینمودند ، زنهای مشرکین و یهود بالای بامها و برجها بیکدیگر نشان میدادند ، جوانها و زنهای مسلمان در عقب جمعیت و بالای بامها ، دسته جمعی سرود میخواندند .

طالع البدر علینا - من ثنیت الوداع - وجب الشکر علینا ما دعالله داع -
ایها المبعوث فینا - جنت بالامر المطاع .

مدینه سراسر وجد و حرکت شده بود ؛ شتر در گوشه از این میدان زانو بزمین زد ، قسمتی از این میدان ملک سهل و سهیل دو طفل یتیم است صاحبان خانهای اطراف هر یک میخواهند ائاث میهمانرا بمنزل خود حمل نمایند ، نزدیکترین خانهها خانه ابو ایوب انصاری از قبیله بنی نجار است که رسول اکرم از طرف جدش عبدالمطلب با آنها نسبت دارد ، ابوایوب دو اطاق زیر و رو دارد . رسول اکرم در اینخانه کوچک و ساده وارد شد ، در فضای مقابل منزل ، جمعیت شعر میخوانند : مقدمش را تبریک میگویند ، غلامان حبشی با حربهها و شمشیرها بازی میکنند ، از پشت خانه ابوایوب دسته از زنان جوان بنی النجار میخوانند :

نحن جوار من بنی النجار یا حبیبنا محمد من جبار
پس از چندی که در منزل ابوایوب توقف فرمود ، قطعه زمین دو یتیم را خرید ، پیش از بناء مسجد رسول اکرم با مسلمانان زیر سایه بانی نماز میخواندند ، سپس زمین را هموار نموده بناء مسجد شروع شد رسول اکرم خود با دیگر مسلمانان خشت و سنگ میداد و میگفت اللهم لاخیر الاخیر الاخیره فارحم الانصار والمهاجره یکی از مسلمانان خواست

خشت را از دستش بگیرد ، فرمود : این را که من حمل می نمایم تو خشت دیگر حمل نما ، تو بخداوند از من محتاج تر نیستی !! عثمان نظیف پوش اشرافی هم خشت و سنگ بر میداشت ، و خود را از گرد و غبار دوز میداشت و لباس خود را پی در پی می تسکاند ، علی با چابکی کار میکرد و سرا پا غبار آلود بود و با کارگرهای مثل خود میخواندند :

لا یتوی من یمرم المساجدا
یداب فیها قائماً و قاعداً
و من یری عن الغبار حائداً

دیگر مسلمانان در میان آفتاب عرق می ریختند و برای ساختن مسجد می کوشیدند و میگفتند :

لئن قعدنا والنبی یمسل
ذک اذا الهمل المضلل

این بود وضع بنای نخستین ، مسجد ما در آن نشسته ایم ؛ مسلمانان روی ریگها و زیر آفتاب و باران بدون حجاب ثقف و تجمل شبانه روز چند بار با خداوند رو برو میشدند ، پس از ده سال این مؤسسه ساده بزرگترین مردان حقوقی و جنگی و سیاسی را در پرتو ایمان بدنیا تعویل داد که محور دنیا را گردانند !

در زمان خلفاء راشدین بحسب مرکزیت مدینه و زیادتی جمعیت مسجد توسعه یافت ، در زمان عثمان بنای آن محکمتر گردید ، ولی از وضع ساده نخستین بیرون نرفت ، و حجرات جزء مسجد نبود ، پس از آنکه محور خلافت در شام و بدست بنی امیه گردید ، مسجد از وضع ساده نخستین بیرون رفت برای آنکه کاخ نشینی و تجمل خود را در زیر پرده اشتباه کاری نگاهدارند ، و مردم را از وضع ساده اول منصرف نمایند بتجمل مسجد کوشیدند و بطلا و نقره و زخرفه مساجد را بر خلاف نظر اسلام زینت نمودند برای اینکار از معماران و مهندسیان رومی که آشنای با ساختمان کلیساها بودند کمک گرفتند !! حجره فاطمه و دیگر حجرات تا زمان ولید بن عبدالملک بوضع اول و معرف شخصیت و نسبت و حقانیت علوین مظلوم بود ، اولاد های امام حسن و امام حسین در آن حجره منزل داشتند ، ولید برای آنکه این افتخار را از میان برد دستور داد آنرا و دیگر حجرات را جزء مسجد نمودند ، هر یک از سلاطین و حکام ظالم که بنام دین مسلمانان را غارت می کردند برای نام نیک و جبران زشتی ها ، هدیه از نقاش و جواهرات برای مسجد نبوی مثل دیگر مساجد و مشاهد می فرستادند ، و چند بار هم نقاش بر ارزش

و گران بهاء را خودشان دزدیدند !

کار باینجا رسید امروز که در مسجد نبوی نشسته ایم و باید مسلمانان درس توحید و ایمان از این محل بگیرند ، عده مبہوت تجملات و قندیلها هستند و هر امام و امامزاده که گنبد طلا و فرشها و اساس و ساختمان پر بها داشته باشد بیشتر مورد توجه است ، آیا این اشتباه از اینجہت است کہ اکثر مردم عوامند مگر مسلمانان نخستین درس خوانده بودند ؟ !

این از همان جهت است کہ پادشاهان و زورمندان برای پوشاندن اعمال خود همیشه می کوشند تا مراکز عبادت و عبرت را از معنا و حقیقت خود خارج کنند ، همین توجه بصور و ظواهر است کہ چشم حقیقت بینی را از مسلمانان گرفته : عالم دین را از لباس گشاد و عمامه بزرگ می شناسند زهد و عرفان را زیر سیل کلفت می نگرند ، قدرت اداره و مملکت داری سلاطین را با کاخ و تشریفات اشتباه می نمایند ، و همچنین... اگر همان مسجد و حجرات ساده و بی آرایش رسول اکرم امروز بود مسلمانهایی کہ اینجا جمع بودند روح و فکر دیگری داشتند و سرمایه ها و افکار دیگری با خود می بردند ، خاور شناسها و دنیا گردان عوض آنکہ شماره ستونها و ارزش قندیلها و اهمیت فنی ساختمان را وصف نمایند از این محل مظاهر کامل توحید و طهارت و قدرت را برای دنیا سوغات میفرستادند ، این تجملات و فنون را بتکده ها و کنیسه ها و کاخهای سلاطین بن خود آراسته اند و بالاتر از آن نمی شود ، آنها چون از مفرد و ایمان نافذ تہی اند باید ظاهر را در نظر عوام کہ معنا و ظاهر را زود اشتباه می نمایند هر چه بیشتر آراسته کنند ، آن مسجد ساده ایکہ مردانی تربیت نمود کہ با چکمه روی فرشهای سلاطین عار داشتند راه بروند و با نوك شمشیر و پا ، فرشهای گرانبها را با بی اعتنائی جمع می کردند ، آن خانه ایکہ پیمبر اکرم و داماد و دختر و فرزندانش زیر یک عبا خفتند و آیه تطہیر نازل شد ، باید حسابش از ہیا کل و کاخهای پوک و پوشالی جدا باشد !!

پروردگارا : زمانی میرسد کہ مسلمانان بہ ذخائر معنوی خود ہی بیرند ؟ ! این افراط و تفریط و عکس العمل کی از میان می رود ؟ ! کہ جمعی مسلمان صورت قبر را بدعت بدانند و جمعی معابد و مساجد و مشاہد را محل افتخارات در زینت و فرش و جواهرات قرار دهند !!

ظہر شد بانگ اذان از منارہ مسجد النبی برخواست ، صفوف جماعت

بسته شد ، متوجه شدم این حقیقت زنده را ظواهر فریبنده نمی پوشاند ، فضا همان فضاست ، گویا بانك بلال بگوش میرسد ، صفوف جماعت مسلمانان با پیمبر اکرمند ، عده زیادی مثل همان صفوف زیر آفتاب و روی شن های فضای باز مسجد ایستاده اند ، دیوارها و ظرافت کاریها و زخرفه ها از نظرها محو شد ، فقط عظمت حق است : الله اکبر : این صفوف متصل است بصفوف ملیونها مردمی که در این مسجد و در همه مساجد و مشاهده نماز خوانده و می خوانند و روی همه بسوی کعبه است ، که اوضاع زمان و اطوار روحی و سیاسی در آن تصرف ننموده و وضع ساده و بی آرایش آنرا که برای توجه بتوحید است دستهای سیاستمداران و دنیا پرستان تغییر نداده!

هنگام عصر از منزل بیرون آمده ماشینمی کرایه کردیم که مارا بمسجد قباء واحد ببرد ، اول بطرف جنوب مدینه ، از کنار نخلستانها و نهرها عبور داد بیش از یکفرسخ از مدینه دور شدیم در فضایی که یکطرف مسجد



است و طرف دیگر چاهیست که بالای آن قبه ایست ایستاد، طرف راست درب ورودی مسجد، مشرف است و حصیرهای پاکیزه گسترده شده، محراب آن میگویند محل زانو زدن شتر پیمبر است آنگاه که وارد قباء شد مسجد باز و دیوارهای آن محکم و بلند است بالای دیوار آن نام صحابه و اهل بیت بترتیب روی کاشی نوشته شده، این نخستین مسجدیست که پس از کعبه ساخته شده: خبر بمردم مدینه رسید که رسول خدا از مکه هجرت نموده و این روزها وارد می شود، سه روز پی در پی مردم مدینه از شهر بیرون می آمدند و بالای کوه تیه های مرتفع (حره) که در ناحیه جنوب شرقی مدینه است چشم به بیابان راه مکه داشتند چون آفتاب بالای آمد در سایه سنگها می نشستند، پس از نا امیدی بسوی شهر بر می گشتند، هشت روز است که رسول با دوریفش از غار ثور بیرون آمده و بیابان هولناک بین مکه و مدینه را می پیمایند، هنگام ظهر و گرمی آفتاب نزدیک کوهستان (عیر) که سرحد میان بادیه و یشرب است رسیده، آیا یکسره وارد مدینه شود؟ وضع مدینه مبهم است، اول کسیکه خدمتش رسیده بریده شیخ قبیلہ بنی سہم بود! انتظار اهل یشرب را عرض کرد و پیشنهاد نمود که بسوی جنوب مدینه در قباء فرود آید تا خود وضع مردم یشرب را بنگرد این سه مسافر از ارتفاعات جبل عیر بالا آمدند از بالای آن نخلستانها و شهر یشرب و قلعه های اطراف آنرا که موطن همیشه گی او خواهد بود نگریست بسوی قباء سرازیر شد، مرد یهودی در میان شعاع پرنور آفتاب سه نفر سفیدپوش را دید که متوجه قباء شدند دوان دوان بسوی مدینه آمد و فریاد برآورد، یا اهل یشرب قذجا بختکم:

ای اهل یشرب اقبال شما روی آورد: سفیدپوشان بسوی قباء رفتند، پیش از آنکه محمد (ص) در قباء منزل گیرد کوچک و بزرگ مردم مدینه اطراف شترش احاطه نمودند، در خانه کلثوم بن هدم پیر مرد بزرگ بنی عمر بن عوف نزول فرمود، خانه سعد بن خشمه اوسی را محل پذیرایی قرار داد، در چهره هادقت میفرمود کسی از خزر جیها را نمی دید! چون میان اوس و خزر جی پیوسته خونریزی و دشمنی بود، چون نماز مغرب و عشا را خواند، سعد بن زراره خزر جی باروی پوشیده وارد شد، عرض کرد دیار رسول الله کمان نمیگردم سراغ تورا در جایی داشته باشم و خود را با آنجا نرسانم، دشمنی میان ما و برادران

اوسی مارا اؤتشف باز داشت ، فرمود پناهش دادند و کم کم دشمنیها و کینه‌های دیرین میان این دو قبیله از میان رفت .

سلمان فارسی : بسراغ دین حق از فارس بیرون آمده و شهر بشهر از چهارنشینان نشانه ها گرفته ، در میان دنیای تاریک چشم نافذش شعاع ظهور حق را از جزیره العرب دیده و نسیم بامداد روشن از ناحیه یثرب بدماغش رسیده ، اینک او را بنام غلامی بمرد یهودی فروخته اند !! بر شاخه نخلی نشسته ، در زندگی گذشته سراسر رنج و آقائی در ایران و بندگی در عربستان خود می‌اندیشید ، و بامید طلوع فجر صادق خود را دلخوش میدارد ، مشغول اصلاح شاخهای خرماست که ناگاه رفیق آقای یهودیش بارنگ پریده وارد شد : مگر هیاهوی مردم یثرب را نمی‌شنوی و سیاهی جمعیت که بسوی قباء روانند از دور نمی‌بینی؟! چه شده ؟ بیمبری که منتظرش بودند وارد شد !! سلمان برقی از چشمش جست گوش ها را تیز و بندگی خود را فراموش کرد؛ میان سخن موالی خود دوید پرسید، کیست که آمده؟ یهودی سخن را در دهان سلمان شکست: بتو چه؟ تو بنده هستی بکار خود مشغول باش !! دو ارباب یهودی برای بررسی اوضاعیکه پیش آمده و سرنوشت قومشان را تغییر خواهند داد بیرون رفتند ، سلمان از درخت بزیر آمد، بر طبقی از خرماى تازه چید و خود را بقباء رساند در میان جمعیت که بعضی نشسته و عده پشت سر هم ایستاده و قد میکشند ، و بیکدیگر معتمد (ص) را نشان میدهند و اردش را مقابل مهمان گذارد، پرسید این چیست؟ عرض کرد شنیده‌ام غریبهائی هستید که در این سرزمین وارد شده‌اید برای شما صدقه آوردم ؛ آنگاه کنار ایستاد بجزئیات حرکات و گفتار و چهره معتمد (ص) دقت می نمود دید، روی باطرافیان نموده : فرمود: نام خدا بر زبان آرید و بخورید : و خود از خوردن دست نگاه داشت !! سلمان با زبان فارسی که در آن مجلس کسی نمی فهمید ، گفت : این یکیش ؛ بیرون رفت باز طبقی از خرما آورد و نزد آنحضرت نهاد ، فرمود چیست ؟ عرض کرد چون دیدم از صدقه نخوردی هدیه آوردم آنحضرت رو باصحا بش نمود و فرمود بنام خدا بخورید و خود نیز بخورد ، سلمان دوانگشت را بر هم نهاد و بفارسی گفت : این دومی !! برگشت پشت سر آنحضرت ، پیراهن از شانه اش کنار رفت خال درشتیکه روی شانه بود برای سلمان نمایان شد شانه و نشانه آنحضرت را بوسید و خود را شناساند و اسلام آورد آنحضرت با آزادی و سرفرازی

نویسد داد؛ سلمان نماینده ایران بود که هنگام بسته شدن و تشکیل هسته مرکزی اسلام در قباء جزء سلول‌های اول این ترکیب حیاتی گردید تا ایرانیان باک اسلام را از خود بدانند و چنانکه از جان و ناموس خود دفاع می‌کنند از اسلام دفاع نمایند ،

رسول اکرم (ص) پانزده روز در قباء (چنانکه بعضی گویند) توقف فرمود این توقف بجهانی بود: یکی آنکه پایه اولین مسجد تأسیس شود که همین مسجد قباء باشد ، گویند آیه شریف لمسجد اسس علی التقوی ، درباره آنست دیگر آنکه چشمش براه بود: آنچه اهالی مدینه پیشنهاد حرکت بطرف مدینه می نمودند میفرمود: انتظاری دارم: چشم براه علی (ع) بود تا با علی و قلبی آرام وارد مدینه شود، پس از چند روز علی با پای پر آبله و مجروح در حالیکه شمشیری آویخته و بند شتریکه فواطم بر آن سوارند بدستش بود رسید ، پیمبر اکرم او را در بر گرفت و خاطرش آسوده شد ، پس از رسیدن علی (ع) بتشکنی شروع شد: سعد بن ربیع و عبداللہ رواحه شروع کردند بشکستن بتهای خزرج و همچنین بتهای دیگر قبائل که باسلام گرویده بودند شکسته شد؛ پیمبر اکرم روز جمعه با جمعیت بسوی مدینه حرکت کرد هنگام ظهر در وادی راثونا ، در میان قبیله بنی سالم فرود آمد در مسجدیکه آن قبیله ساخته بودند بانو مسلمانان مدینه نماز گذارد و اولین خطبه را در اینجا بیان فرمود: ستایش می نمایم خدا را و از او یاری می طلبم و بوی ایمان دارم و با آنکس که با او کافر شود دشمنم ، گواهی میدهم اوست خداوند یکتا و محمد بنده اوست که او را برای هدایت براه راست برانگیخت ... هر کس فرمان خدا و رسول را بپذیرد براه راست درآید و آنکس که نافرمانی نماید سخت گمراه شود، شمارا بتقوای خدا وصیت میکنم ... رابطه خود را با خدا سامان دهید و بیاد کارها را اندهید خداوند شمارا از ستکاری خواهد داد، بادشون خدا دشمن باشید در راه خدا آنطور که باید جهاد نمائید که شمارا برگزید و مسلمان نامید. ورود پیمبر اکرم بقباء روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول آغاز سال هجری مطابق ۶۲۳ میلادی بود نزدیک مسجد قباء چاه مست بنام بشر اریس که بقعه بالای آن ساخته شده و آب آنرا برای تبرک می آشامند ، آنرا بشر تقله می نامند ، میگویند بوسیله آب دهان رسول اکرم آبش گوارا شده ، بشر التخاتم هم میگویند در سال ششم خلافت عثمان انگش پیمبر که بدست عثمان بود در این چاه افتاد و دیگر پیدا نشد .

در میان سایه‌های نخلستانها از قبا بسوی مدینه حرکت کردیم از کوچه باغهای مدینه که آثار پژمردگی و ویرانی در درختها و دیوارهای آن هوایداست بسرعت عبور نمودیم خرابه‌های اطراف و آثار قلعه‌ها دوره‌های عظمت و عزت این شهر را بیاد می‌آورد و جنب و جوش مجاهدین اسلام را بسوی شرق و غرب از خاطر می‌گذرانند، از خیابان‌ها و کوچه‌های جنوبی مدینه بطرف شمال می‌رویم، خیابان‌ها پراز زباله، دیوارهای خراب مردم پریشان و بی حرکت، دکانها کوچک و خالی که مقداری میوه‌های گرد نشسته و کالاهای اجنبی در آن بچشم می‌آید: این مدینه است که مدفن رسول خدا و هزاران صحابه و مجاهدین و علمای اسلام است!! دل‌های ملیونها مسلمان در اطراف زمین بیاد آن پر شوق است، این مدینه است که طفل اسلام را در آغوش گرفت و بسن رشد رساند؟! این مدینه است که خواب از چشم دنیا پراند و امپراطورها از یاد آن در میان کاخها می‌لرزیدند؟! این مدینه است که خاکش پر برکت و آبش بسطح زمین نزدیک است! امروز نه جنبشی در آنست، و نه مؤسسه‌های علمی و نه فعالیت زندگی، مردمش پریشان و شهرش ویران است، روزگاری باین پریشانی و خرابی بخود ندیده!! اندک حرکت آن ایام حج است آنهم برای اجاره دادن خانه‌های خراب و فروختن میوه‌ها و سبزی و نان که از گلوی خود میگیرند و بیشتر بجهت مأمورین حکومت می‌رود! چرا بچنین روزی افتاده؟ معاویه و دیگر بنی امیه برای حفظ قدرت خود و مرکزیت دادن بشام، کوشیدند تا مدینه را از جهت فکر و اخلاق و ژندگی ساقط کنند جوانان فاسد، رقصه‌ها آواز خوانها و متخنین را بمدینه فرستادند چندبار در زمان یزید و پس از او اهل مدینه را قتل عام نمودند، مردمان آنرا تنبل و اتکالی بار آوردند، تبرعات و انفاقات نیز بر این روحیه و اخلاق افزود، حکومت فعلی هم روی چه سیاست و نظریست باعمران مدینه موافق نیست، در آغاز نهضت وهابیه قبائل مدینه مدتی با ابن سعود جنگیدند، کینه سعودیها هم بر عوامل دیگر افزوده شد!! می‌گویند در چند سالیکه راه آهن متصل بشام بود بواسطه رفت آمد زوار فعالیت اقتصادی شروع شد، و جمعیت آن بهشتاد هزار رسید امروز کمتر از ده هزارند و بیشتر پریشان حالند، جز عده از وابسته گان بحکومت که جناب سفیر سعودی در ایران هم از آنهاست!! بیچاره تراز همه شیعیان نخواوله‌اند، چنانکه از اسمشان برمی‌آید

اصلاحات نخلستانها و بیشتر کارهای تولیدی و پرزحمت بهمه آنهاست و لی از همه صحر و مترند و جلو پیشرفشان محکم گرفته است ، خلاصه مدینه روزگاری چه پیش از اسلام چه بعد از آن از این بدتر بنخود ندیده ، برگشتن آبادی و عظمت و شکوه مدینه بسته است با اتحاد و بیداری مسلمانان ؛

از میان خیابانها و بناهای تأثر انگیز شهر بسوی شمال عبور کردیم یکفرسخ دور شدیم تا بدامنه کوه احد رسیدیم ، عصر است دامنه کوه را سایه گرفته ، سایه بناها و درختها دراز شده ، فضای نمناک سلسله کوه احد و شیب مقابل آن میدان جنگ تاریخی احد است در دامنه آن قبر حمزه و دیگر شهداء احد است که از هم متمایز نیست ، در ناحیه شرقی قبور شهداء ، مسجدیست ، پس از واقعه احد در اینجا مسجد و خانه هائی ساخته شد که بعضی از ائمه علیهم السلام و مسلمانان شهبای جمعه برای زیارت این قبور باینجا می آمدند امروزه خانه های تاریخی مانند قبور خراب است و مسجد هم رو بنخرابیست ، با دور بین اطراف و نواحی احد را تماشا میکنم ، شخص مطلعی نیست که مواضع را از او پرسیم ، بنظر میرسد ، آن دهانه شکافی که در طرف شمال شرقی کوه است و امروز بصورت دره ایست محل کمانداران بوده که بی صبری و اشتباه آنها وضع میدان جنگ را تغییر داد : یکسال پس از جنگ بدر است که سران قریش در آن کشته شدند ، در این یکسال قریش از جهت ابزار و وسائل و روحیه خود را آماده می نمود ، با تمام وسائل بسوی مدینه حرکت کرد سپاه قریش از طرف غرب بسوی شمال مدینه پیچیده اند که میدان برای جنگ باز باشد ، رسول اکرم با مسلمانان مشورت نمود ، در مشورت اکثریت جوانان و مسلمانان پر شور بخلاف میل رسول خدا رای دادند که از مدینه خارج شوند : روز جمعه پس از نماز و خطابه جمعه و فرمان بسیج هزار نفر مردان زبده بیرون آمدند از میان راه عبدالله ابی سلول بهانه جوئی کرد و با سیصد نفر برگشت هقتصد نفر پا برجا ماندند ! رسول خدا خود سر باژانش را سان دید و گونا گویان و جوانان کم از هیجده ساله را برگرداند ! پنجاه نفر تیر انداز را در تحت فرمان عبدالله بن جبیر در شکاف کوه موضع داد ، پیاده و سواره را جایجا نمود ، پرچم مهاجرین را بدست علی «ع» و پرچم انصار را بدست سعد بن عباد داد خود در پرچم انصار قرار گرفت اهمیت فرماندهی رسول خدا «ص» و تنظیم سپاه روز احد را خداوند در سوره آل عمران یاد آورده : و اذ غدوت من اهلک تبوء المؤمنین مآعداً للقتال

-آنروز که آفتاب از افق سرزُد و تو بامدادان در میدان احد ایستاده
و مردان با ایمان را پس و پیش میگردی و جایگاه و مواضع هر دسته را معین
می نمودی !!

قریش هم سپاه خود را تنظیم نمود ، زنها بسر کردگی هند ، دفا
بدست گرفته می زنند و میخوانند و در میان صفوف میگردند ، مثل کره قاطر
های مست باین سو و آن سو می جهند و بانك دف و آوازشان با بهم خوردن
خلخالها و گلوبندها در میان این وادی پیچیده ، هیجان زنها سپاه قریش را
مثل شاخهای نازك در برابر تندباد بجنبش و هیجان آورده ، از دامنه
کوه دامن کشان دسته جمعی بالامی روند و از سوی دیگر سرازیر میشوند
و باهم میخوانند : نحن بنات الطارق - نمشی علی النمارق - ان تقبلوا نفاق
ان تدبروا نفاق - فراق غیر و اقم - ما - که در میان این بیابان و سنکلاخ
بهر سو میدویم - دختران ستاره ایم ، روی فرشهای زیبای راه میرویم -
اگر شما مردان روی بچنك آرید باشما هم آغوشیم ، اگر از چنك روی
گردانید از شما روی میگردانیم ، دیگر گوشه چشم سیاه ما بروی شما باز
نخواهد شد !! گویا می نگرم در میان غرش رجزها و وعده نعره های دلاوران :
مانند جهش متخالف برق ، تیر باران از هر طرف بشدت آغاز گردید ، شمشیر
ها و نیزه ها بکار افتاد ، آن رسول اکرم است که بالای یکی از آن تخته
سنکها ایستاده با اشارات دست و صدای بلند پی در پی فرمان میدهد و دسته
های سپاهی خود را هدایت مینماید علی «ع» چون شیر و نجیر کسپخته
خود را بمحللهای تمرکز دشمن می اندازد : حمزه است کف بدهان دارد ،
شمشیر مثل شعله آتش بدستش و اسپش را بهر سو می جهانند پرچمداران
قریش یکی پس از دیگری نقش زمین شدند ، چند بار سپاه قریش بعقب رفت
ولی سده محکم احساسات لطیف و تحریکات مهیج زنها از شکست قطعی
آنها را نگاه داشت !

خون در بدن مردان با ایمان بشدت بجوش آمده ستونهای
مهاجر و انصار با بانك تکبیر باهم از چند جهت حمله بردند ،
آثار شکست در چهره سپاه قریش آشکار شد ، مانند مایع در
اطراف کوه و کمر پراکنده شدند ، صفوف زنها متلاشی شد :
دامن هارا جمع کرده دنبال مردها میدویدند ، کمانداران بفروری
مطمئن شدند و برای بدست آوردن غنیمت موضعی را که رسول اکرم نگاهداری

آنرا تا کید فرموده بود از دست دادند و از فرمان توقف ابن جبیر سرپیچی نمودند، جز چند نفر همه سرازیر شدند خالد قهرمان قریش بازنده سواران خود موضع را گرفت و آن چند تن را شهید کرده از پشت سر بر مسلمانان تاخت؛ قیافه جنگ برگشت - شکست خوردگان هم برگشتند، مسلمانان را میان گرفته، نظم ستونهای سپاه مسلمانان از هم گسیخت بسا دوست و دشمن شناخته نمی شد، حمزه بشدت می غریب که حربه وحشی پهلویش را درید !!! و بر روی زمین افتاد! هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند؛ رسول اکرم استوار بر جای خود ایستاده هدف تیر و سنگ شد - چهره حق نمای محمد «ص» از ضرب سنگ گلگون گشت و بدنش فرسوده شد از بالای قطعه سنگ بزیر آمد، مصعب ابن عمیر که شبیه پیمبر بود کشته شد، فریاد برخواست محمد «ص» کشته شد !! بیشتر مسلمانان در شکاف کوهها و پشت سنگها پنهان شدند: علی «ع» با بدن مجروح مهاجمین را میراند، از خانه های زرهش خون میجهد در میان نیزه و شمشیرها گاه پنهان، گاه آشکار می شود، ابودجانة انصار است که چون پروانه دور پیمبر می گردد: ام عماره (نسیبیه) شیر زن است که کمر را محکم بسته و شمشیر بدست گرفته هر کس به رسول خدا نزدیک می شود مثل قوچ برویش می برد! رسول اکرم بانگ می زد من زنده ام، کم کم فراریان گردش را گرفتند، زنده بودن پیمبر اکرم دیگر سران مهاجر و انصار هراس بدل مشرکین افکنند سایه های تاریک دامنه کوه احد و روی آوردن سپاه ظلمت در آنها مستمی پدید آورد، همین اندازه فیروزی و کشتار را مغتنم شمرده سپاه خود را جمع نموده میدان را خالی کردند، ابی سفیان است در پایان جنگ بالای کوه ایستاده برای هیل زنده باد می کشد! اعل هیل، اعل هیل! مسلمان بانگ برداشت: الله اعلی و اجل ابی سفیان گفت: ان لنا العزی و لاعزی لکم، مسلمان گفت: الله مولانا و لامولالکم، آنگاه سپاه قریش راه بیابان پیش گرفتند: از خبرهای وحشتناک زنیهای مهاجر و انصار هم راه [احمد] پیش گرفتند، صقیه خواهر حمزه و فاطمه زهراست: با دسته های زنان بسوی احد می روند: این زنم بندشتری را بدست دارد و آهسته از احد بسوی مدینه می رود؟ هند زن عمر بن جموح است، هایشه باو رسید و از وحشت، بیار شترش ننگریست! چه خبر است؟ الحمد لله رسول خدا زنده است، بارشتر چیست؟ جنازه های خونین شوهر و برادر و فرزندان هند است!! عایشه خواست شریک مصیبتش باشد و

تسلیمش گوید: گفت الحمد لله محمد «ص» زنده است و در شد!! مادر
 میان قبور شهداء احد راه میرویم، و بر ارواحشان درود میفرستیم
 السلام علیکم ایها المجاهدون فی سبیل الله اشهد انکم جاهدتم
 فی الله حق جهاده، این قبر حمزه است!! آنروز که در مکه اسلام آورد
 بازوی اسلام قوی شد، مسلمانان آشکارا برای نماز بمسجد الحرام آمدند،
 قلب فولادین و روح باایمان و بازوان آهنینش سنگرمسلمانان بود: پیکر
 خونینش با جگر پاره و بدن مثله شده روی این زمین افتاده وزیر اینخاک
 دفن شد! ولی روحش قلوب مضطرب را مطمئن میدارد و بدلها قدرت ایمان
 میبخشد و عملش هدف کامل انسانیت را نشان میدهد که بسوی خیر اعظم و
 نجات خلق پیشرفت؟ هر کس خود را در راه مطلوبی خواه نخواست قربانی
 می نماید در راه لذات، شهوات، مال و جاه، شهداء! در راه حق قربانی میشوند،
 قربانی در راه هدف فانی و بقاء می رود، آنکه برای حقیقت جاوید قربان
 می شود جاویدان است: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
 احياء عند ربهم يرزقون «السلام علیکم یا عم رسول الله، السلام علیکم
 یا اسد الله و اسد الرسول اشهد انک جاهدت فی الله
 خداوند حکیم در سوره آل عمران عنل شکست مسلمانان را در جنگ
 احد و نتایج ایمانی و اجتماعی آن را بیان فرموده.

نزدیک غروب است در دامنه احد میان قبور شهداء راه میرویم در
 سمت جنوب و شرق و غرب نخلستانها و شهر مدینه و گنبد روضه رسول اکرم
 پیدا است بادور بین اطراف و مواضع کوه و دور نمای مدینه را با دقت مطالعه
 می نمایم بحسب قرائن تاریخی هر طرف را می نگرم خاطره را بر می انگیزد
 کوه و دشت و سنگ و خاک این محیط صفحات کتاب خوانائیمست که از سطور
 نورانی آن درس ایمان و حق پرستی و همت و تقوا و طهارت خواننده می شود
 و محیط معنوی آن استعداد های خفته انسانیت را بیدار و زنده می نماید؛
 شرطه سعودی متوجه دور بین شده جلو آمد با خشکی و عصبیت گفت: حرام،
 حرام، ممنوع؛ ما را از محیط و عالمی که داشتیم منصرف نمود؛ سوار
 ماشین شده بطرف جنوب شرقی احد و شمال شرقی مدینه حرکت کردیم،
 نس از چند دقیقه پای ساختمانی که بالای تپه ای است ما را پیاده کرد! اینجا
 کجاست؟ مسجد قبلتین است، مسجد کوچک ظریفی است که در فضای بیرون
 آن محرابی بطرف بیت المقدس و در داخل مسجد محرابی بسمت کعبه است
 رسول اکرم پس از هجرت انتظار تغییر قبله را داشت، هیجده ماه بعد از هجرت

آیات قبله که در سوره بقره است نازل شد: قد نرى قلب وجبهك فى السماء
در این آیات اسرار قبله و علت تغییر آن بیان شده این تغییر برای یهود که
اسلام را از هر جهت تابع یهودیت معرفی میکردند ناگوار آمد بتبلیغات
و تحریکات پرداختند! نماز ظهر را رسول خدا بسمت بیت المقدس خوانده
بود که فرمانت تغییر رسید، نماز عصر را بسوی کعبه خواند، یا در بین
ظهر روی خود را بسوی کعبه گرداند، این مسجد برای تذکر اعلام استقلال
اسلام از هر جهت و زنده نمودن ملت و اساس ابراهیم است تاریخ، محل تحویل
قبله را در مسجد بنی سالم معرفی نموده و این همان مسجدیست که اولین نماز و
خطبه جمعه را رسول اکرم در آغاز ورود بمدینه در آن انجام داد.

ساعتی از شب گذشته دامنه تاریکی وادی مدینه را پوشانده نخلستانها
در فاصله دور و نزدیک، مانند دسته‌های مختلف پیاده نظام در برابر یکدیگر
صف کشیده‌اند، ما در پرتو نور متلؤلؤ ستارگان و چراغ ماشین بسوی
مغرب حرکت کردیم، قریب دو کیلومتر اتومبیل در میان جاده‌های ناهموار
قراء سیر نمود، در دامن تپه ایستاد بالای این تپه مسجد فتح است: از ماشین
پیاده شدیم از میان تخته سنگها بسوی مسجد بالا رفتیم، و آنچه شبهای هولناکی
بود که رسول خدا بالای این تپه، در محل این مسجد گذراند!! ماه شوال
سال چهارم هجرت است که نیروهای مالی و جنگی و سیاسی جزیره العرب
برای برانداختن اسلام هم آهنگ شد، قبائل غطفان و یهود خیبر و قریش
با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند که از پای در نیایند و بعقب برنگردند
مگر آنکه مدینه را متلاشی نمایند، یهود بنی قریظه نیز که در مدینه باقی
مانده بودند و با مسلمانان هم پیمان بودند پیمان خود را شکستند، نیروهای
عرب با تجهیزات کامل روی بمدینه آورد، سلمان فارسی پیشنهاد حفر
خندق داد، از آن خندق فعلا اثری نیست، آنچه از آثار بدست می‌آید،
خندق در حدود ربع دائره بوده که ناحیه شمال مدینه و قسمتی از شرق و غرب
را محصور کرده بود، این مسجد که اطراف آن محل سپاه مسلمانان بوده
در داخله نزدیک خندق در سمت مدینه واقع شده، ناحیه‌های دیگر مدینه را
قلعه‌ها و نخلستانها احاطه کرده بود، احزاب و قبائل عرب با غرور بسرعت بسوی
مدینه می‌آمدند که خط خندق متوقفشان ساخت! و از این ابتکار جنگی
مبهور شدند، هر روز از دو سمت خندق دو طرف تیراندازی و سنگ اندازی
می نمودند، روزی چند تن از قهرمانان عرب آماده جنگ شدند، عمرو بن
عبدود، عکرمه بن ابی جهل و هییره بن وهب و چند تن دیگر اسبهای خود را

از موضع تنگ خندق جهانند، از فراز این مسجد گویا می نگرم : عمرو بن عبدود فارس یلیل قهرمان نامی عرب اسبش را بجولان آورده شمشیرش را می گرداند ، نره اش مانند رعد فضا را می لرزاند : و لقد بجمعت من النداء بجمعکم هل من مبارز؟ رسول «ص» بمسلمانان می نگرد تا کی از جا برخیزد! سرها بزیر آمده ، رنگها پریده ! این فارس یلیل است يك تنه هزار سوار رادروادی یلیل پراکنده ساخته ! فقط علی «ع» از جا برخواست ، باز هم او برخواست ! بار سوم هم او برخواست ! بمیدانش شتافت ، در آن سمت خندق چشمها بمیدان است ! غبار برخواست در میان غبار برق شمشیرها پی در پی بچشم می آید : بانگ تکبیر دلها را از جا کند ، این علی «ع» است ! از میان غبار بیرون آمده سر عمرو را بدست دارد از رگهای گردنش خون می جهد چشمش نم باز است : سر را مقابل رسول خدا انداخت ؛ سواران دیگر روحیه خود را باختند و از خندق باز جستند ! کشته شدن عمرو ، رزم آور پیر عرب ! بدست جوان سی ساله هاشمی روحیه دیگر دلاوران را شکست داد ، دیگر کسی جرئت قدم گذاردن بمیدان و مبارزه تن بدن نمود ! يك پیش آمد غیر عادی هم عهد اتحاد قریش و یهود را شکست ! مردی از قبیله قطفان بنام نعیم بن مسعود ، نهانی خدمت رسول خدا رسیده اسلام آورد و اجازه خواست برای درهم شکستن اتحاد دشمن هر سیاستی خواست بکار برد ، اجازه گرفت یکسره بسراغ یهود بنی قریظه آمد : بآنها گفت : شما در مدینه بسر می برید اگر قریش و قطفان نخواست کار جنگ را با آخر رسانند و از آن روی گرداند و بسوی شهر و دیار خود باؤگشت شما چه چاره اندیشیده اید ؟ شما می مانید و مسلمانان همسایه خود ، جان و مال شما مانند دیگر یهود در امان نخواهد بود ! گفتند سخن بر راستی گفتی ، چه چاره اندیشیدی ؟ گفت چند تن از سران قریش و قطفان را گروگان گیرید ، تا شمارا تنها نگذارند - از آنجا بسراغ قریش و قطفان آمد گفت : یهود بنی قریظه از شکستن عهد محمد «ص» بشیمان شده و برای جبران این کار ، قرار گذارده اند بنام تعهد جنگ چند تنی از برگزیدگان شمارا بگیرند و به محمد (ص) دهند ، بیدار باشید مبادا یهود فریبتان دهند ، در این بین نمایندگان یهود رسیدند و پیام آوردند : برای تأمین دوام جنگ چند نفر گروگان خواستند ، قریش هم باور داشتند که یهود میخواهند آنانرا بفریبند و با محمد «ص» ساخته اند ، از دادن گروگان خودداری نمودند ، اختلاف میانشان بشدت در گرفت و اتحادشان شکست !!

۲۸ روز از محاصره مدینه میگذرد مسلمانان را اگر سنگی و ناتوانی و سرما از پای در آورده ، اگر محاصره چند روز دیگر بطول انجامد و دیگر قبائل عرب بمهاجمین پیوندند کار دشوار می شود ؛ حدیقه گوید شبی تاریک و سرد بود ، باد شدت می وزید مسلمانان از سرما و وحشت در پناه سنگها خفته بودند ، نیمه شب است : رسول اکرم (ص) بالای بلندی (موضع مسجد فتح) ایستاده نماز میخواند و با خداوند از سوز دل مناجات می نمود و یاری می طلبید ؛ چند بار مسلمانان را خواند : کیستکه برود در میان سپاه دشمن خبری گیرد ؟ عده خواب بودند بعضی از وحشت و سرما جواب نمیگفتند حدیقه گفت پس از چند بار من برحمت بر خواسته نزدیک رفتم ، فرمود می شنیدی و جواب نمیگفتی ؟ عرض کردم یا رسول الله سرما ناتوانم کرده ، در حق من دعا کرد ، فرمود : برو ، فقط خبری بیاور و زهر کاری خودداری نما من بیرون آمدم در تاریکی شب از میان سپاه قریش و قطران خود را بانجن ابوسفیان و سران رساندم و میان آنها نشستم : ابوسفیان از طولانی شدن محاصره و عهد شکنی یهود بادلسردی سخن میگفت ، ناگاه گفت هر کس پهلوی خود را بشناسد ، مبادا جاسوسی از محمد در اینجا باشد : گوید من دست آنکس را که پهلوی من نشسته بود گرفتم و گفتم : تو جاسوس محمد نباشی !! ناگاه باد شدیدی در گرفت چادرها را از جا کند آتشها را بر ابرو کنده ساخت دیگهای غذا و از گون شد شترها رمیدند شنها بسروروی مردم می ریخت ، ابوسفیان وحشت زده از جا برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد ! هر چه می زد شتر بدور خود میگشت و پیش نمیرفت ! فریاد می زد : کوچ کنید بر خیزید ؛ من خود را گرم و چابک میدیدم و بوضع درهم و برهم و رسوای آنها می نگریدم کسی بکسی نبود جامه ها بسر کشیدند بار و بنه سبک را برداشته کوچ نمودند !! من برگشته رسول (ص) را خبر دادم : اذکروا نعمة الله علیکم از جاتکم جنودفا رسلنا علیهم ریحا و جنوداً لم تر وها... پس از این شکست جنگی و سیاسی و بادی ؛ دیگر اجتماعی برای کفر پیش نیامد و مدینه مورد حمله نگردید : این مسجد فتح که مادر این شب تاریک دو آن ایستاده و اطراف آنرا در شعاع نور ستارگان می نگریم ، بیاد آن روز و آن فتح بزرگست ؛ چنانکه مسجد دیگر در نزدیکی این مسجد بنام مسجد علی و مسجد فاطمه و بنام دیگر صحابه بالای مرتفعات سنگی برپاست که گویا بیاد همین فتح و نجات مسلمانان ساخته شده ، مادر تاریکی شب در میان سنگلاخ دره ریک از این مساجد نماز گذاریم و بمنزل باز گشیم .

شیعیان نخاوله زندگی رقت آوری دارند و بیشتر مردمان عقیقی هستند که بیباغداری و کشاورزی مشغولند و بادسترنج خود روزی بدست می آورند در ایام حج هم خانه های خود را بشیعیان اجاره میدهند و از زوار پذیرایی می نمایند، و بیشتر ساکنین محل غیر سیدند! سادات که عموماً در اطراف و دهات بسر می برند وضع زنده دارند: گاه بیگانه روز و شب دسته دسته وارد منازل می شوند و با نسبتنامه هائیکه بدست دارند با سماجت مطالبه خمس می نمایند؛ آنچه ما دیدیم بیشتر جوان و قوی بودند پیرو ضعیف کمتر دیده می شود!! این وضع شیعیان و ایرانیان را متأثر می نمود؛ آقای مرعشی که از جوانان کاری و فعال اهل علمند پیشنهاد نمود که برای سادات نخاوله نقشه باید کشید، آقای حاج ابریشمچی و بعضی دیگر ایرانیان هم این پیشنهاد را پسندیدند تا شاید کمک سادات، بصورت آبرومند و ثابتی درآید؛ با مرحوم حاج سید محمد تقی طالقانی مذاکره کردیم، آن مرحوم میگفت اینها و چند نفری که رؤسای اینها هستند باینکار تن درنمیدهند، من باینها پیشنهاد کردم که مقابل آنچه از این راه از زوار مگیرند من بطور مستمر سالیانه بآنها میدهم، تا در خانه ها برای سؤال نروند، پذیرفتند!!

درباره قبورائمه در بقیع که شهرت یافت دولت سعودی اجازه ساختن سایه بان داده، سؤال کردم، ایشان شرحی بیان کردند که موجب تأثر شد، گفتند: پس از آنکه بوسیله مذاکرات در اینجا و کراچی و ایران توجه پادشاه و ولیعهد را برای ساختن سایه بانیکه زوار زیر آفتاب نباشند، جلب شد، ما خواستیم بدون تظاهرات اینکار انجام شود، ناگهان آقای سیدالعراقین بعنوان نماینده آیه الله کاشف الغطاء در مدینه پیدا شد و شروع بتظاهر نمود! آن روزیکه با جمعی بقبرستان بقیع رفتیم، و عملجات را وادار کرد که بیل و کلنک بدست گیرند، خود نیز کلنگی بدست گرفت و عکاس شروع بعکس برداری نمود، من از انجام این مقصود مأیوس شدم! بعد از این تظاهر روزنامه های سعودی بعلماء شیعه درباره این عمل حمله و توهین نمودند و نوشتند، بی خود علمای شیعه برای اینکار تلاش میکنند، زیرا که تمیز قبور مخالف کتاب و سنت و سیره صحابه است (این روزنامه هارا بما نشان دادند) و ما نخواهیم گذارد که چنین کاری صورت گیرد! سپس آن مرحوم گفت من هنوز مأیوس نیستم: چون شخص ابن سعود گفته است، اجازه این امور با علمای وهابیه است اگر علمای شیعه با علماء وهابیه بحث کنند و

آنهارا قانع نمایند هر رأییکه دادند من اجراء می نمایم ، آن مرحوم باهمت و پشتکاریکه داشت میخواست اینکار عملی گردد و دعوتی از علمای شیعه بشود ، وبامن در باره انتخاب علماء مشورت می نمود ؛ و برای آبرومندی شیعه در آنجا تصمیم داشت حسینیه محله نخواست را توسعه دهد و تشکیلات تربیتی برای شیعه فراهم سازد ، حضرت آیه الله بروجردی هم از هر مساعدتی دریغ نمیفرمود ، متأسفانه تقدیر خداوند او را در جوار اجدادش بخاک برد و این آرزوها متوقف شد ، امید است که زحمات آن مرحوم ب نتیجه رسد ،

پس از چهار روز توقف در مدینه ، رفقا آماده حرگتند ، حق هم با آنهاست ، چون مدتی است از خانه و زندگی دور مانده و خبری ندارند و بعضی هم کارهایی دارند که موعدهش میگذرد ، و میخواهند ایام عاشورا در عتبات باشند ، و با کثرت جمعیت و بی نظمی و کمی وسائل معلوم نیست توقف در جده چندروز خواهد بود ؟ اگر این عذرها نبود که ناچار باید با رفقا موافقت کرد ، دوست میداشتم در مدینه بیشتر باشم شاید تمام مواضع الهام بخش تاریخی مدینه و اطراف آنرا از نزدیک مشاهده نمایم ،

از مواضعیکه آرزوی دیدن آنرا داشتم اگر وسیله فراهم می شد سرزمین بدر بود که جنگ تاریخی میان مسلمانان و کفار در آن روی داد و مسلمانان با عدد اندک و آماده نبودن برای جنگ و نداشتن وسیله بر مشرکین مجهز ، پیروز شدند و این پیروزی نخستین قدم پیروزی اسلام در مراحل بعد گردید ، مانند چندی در مدینه با داشتن میزبانی مانند پسر عموی گرام مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی و هوای ملایم ، بسیار مناسب بود ، اینک باید حرکت کنیم در مرقد مطهر رسول اکرم از خداوند میخواهم با فرصت بیشتر و محیط مناسبتری مدینه را زیارت نمایم : ساعتی بطلوع فجر باقی بود که بحرم مشرف شدم پس از سلام و نماز در گوشه نشستم در این محیطیکه هر گوشه آن فکری برمی انگیزد و الهامی می بخشد و حقیقتی را تجلی میدهد تأمل می نمایم ، چه مردمیکه در اینجا سخنان رسول اکرم را می شنیدند و خود را در بهشت ایمان و اطمینان و سعادت میدیدند ، چه آیاتیکه در این حجرات بر قلب رسول اکرم نازل شد و بالای منبر و پای ستونهای مسجد تلاوت میفرمود : این آیات قرآن که در دسترس ما می باشد و این مردم در حال نماز و غیر نماز مشغول تلاوتند ، چون بر پیمبر اکرم نازل می شد بدنش سنگین و روحش متصل به عالمی میگردد که قدرت و نورانیت آن هوش و

حواسش را یکسره از این جهان می ربود ، برای خشنودی روح مقدسش
 کاری بهتر از تلاوت آیات قرآنش نیست ، در میان این اجتماع ایمان و
 خشوع و در برابر قبر مطهر سرچشمه کوثر ایمان و معرفت ، در این هنگام
 فجر و وزش نسیم صبح تلاوت قرآن و ترتیل و تفسیر در آن چه لذتی دارد !!
 چه شود که یک شب بکشی هوارا - بخلوص خواهی ز خدا خدا را - بحضور
 خوانی ورقی ز قرآن - فکنی در آتش کتب ربارا - چه شود که گاهی - بدهند
 راهی - بحضور شاهی - چه من گدا را ؛ آنوقت که روح منقلب و اشکم
 جاری بود ، متوجه شدم که موقع دعاء است : چه دعا کنم ؟ آرزوهای شخصی
 و مادی که مورد توجه باشد ندارم و برضاء و خواست خداوند تسلیمم ،
 آرزوی رشد و سعادت مسلمانان را دارم : دلم میخواهد همه بحقایق و عظمت
 دین مقدسشان پی برند و از اختلاف و شقاق که نتیجه جهل است برهند و با این
 سرمایه و قدرت عظیم دینی که دارند دنیا را از پلیدی و خونخواری و نا امنی
 برهانند ، بیشتر دعاهایم در مظان استعجابت نخست برای عموم مسلمانان
 بوده ، آنگاه برای رهائی ایران از چنگال بیگانگان و از پراکنده گسی و
 پستی ها و آلودگیهای اخلاقی و اعمال زشت که حیات مادی و معنوی عمومی
 را تهدید می نماید : آنچه درباره خود می خواهم فراهم شدن وسیله تربیت
 اولاد و رشد و ایمان و صلاحیت آنهاست ، آنچه از آن پیوسته نگران بودم
 داشتن اولاد زیاد بود ولی تقدیر که از اراده و تدبیر بیرون است بعکس بود
 از پذیرایی و روزی اندیشه نداشتم چون پذیرایی و نگهداری اولاد خود
 و وظیفه و عبادت ، و روزی با خداوند حکیم است : ولی محیط ایران موجب
 نگرانیست ، نخست باید زمین مساعد تهیه کرد آنوقت بند را کشت نمود ،
 ریختن بند در محیط هفونی و لجنزار ، بند را از میان می برد و بسر تعفن
 می افزاید : محیط فرهنگ و ادارات و ظواهر اجتماع سراسر گندزده شده ،
 این پستی ها و بی عفتی ها و نادانیها روح های حساس را همواره زجر
 میدهد ، این حکومت های خوب و بد نسبی ، شعور ادراک اسرار تربیت و فهم
 محیط صلاح را ندارند چون خود از میان همین لجنزارها برخاسته اند ، و
 خواه نخواه بدست دستجات و احزابی روی کار آمده اند که بیشتر آلودگانند
 و آلودگی طبیعت ثانوی آنها شده ، از آلودگان پاکتی و از ناپاکان
 صلاح مورد انتظار نیست ؛ در روضه رسول خدا برای اولاد خود ایمان و
 صلاح می طلبیدم : ربناهب لنا من از واجنا و ذریاتنا قره اعین واجعلنا للمتقین
 اماما - و برای اصلاح محیط ، فرج ولی خدا و امام منتظر ، یانائب و نماینده

از جانب او را درخواست می نمودم !!

آخرین سلام و ادعرا به پیشگاه رسول حق (ص) تقدیم نموده بیرون آمدم : السلام عليك يا رسول الله استودعك الله واسترعيك ، واقراء عليك السلام ، آمنت بالله وبما جئت به و ذلك عليه اللهم لا تجعله آخر العهد مني لزيارة قبر نبيك فان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد في همتي على ما شهدت عليه في حيواتي ان لا اله الا انت وان محمداً عبدك و رسولك صلى الله عليه وآله .

غروب روز شنبه ۲۴ ذیحجه پس از آنکه از نفری ده ریال (۲۵ تومان) بعنوان مزور گرفتند از مدینه بسوی جده حرکت کردیم ، بعکس شوفر عرب ابله عاشق پیشه که هنگام رفتن بمدینه گرفتارش بودیم ، این شوفر ، جوان با ادیبست از اهل اندنزی و جعفری منهبست ، بدون مطالبه بخشش و بداخلاقی با راحتی یکسره ما را نزدیک فرودگاه جده پیاده کرد حجاج هم با رغبت باو بخشش کردند ، سختترین مراحل حج معطلی در فرودگاه جده است برای بازگشت ، اینجا نه وسیله راحتی است ؛ نه آذوقه و آبی و نه آسایش و خوابی : حجاج روز در سایه ساختمانها و قسمت سرپوشیده فرودگاه بسر میبرند ، روزی یکبار یا دوبار تانکها بیت ها را آب پرمیکنند، گاه می شود یک قطره آب هم نیست ! بیشتر وسیله زندگی هم باید از شهر خریده شود مسافت هم نزدیک نیست ، هم پولها ته کشیده وهم مزاجها از دست رفته اینجا حجاج می فهمند چگونه در دام بعضی از شرکتها افتاده اند که چند هزار بلیط فروخته و چند طیاره قراضه دارد ! از جمله همین شرکت لبنانی شرق اوسط است که ما را بدام انداخته !! حجاج در تلاشند ، باسفر تخانه ها می روند بر رئیس فرودگاه مراجعه می کنند، بهردری می زنند ، همه می گویند : حرکت بحسب نوبت است و تخلف ندارد، پس از آنکه تذکره ها را با دادن نفری ۵ ریال بویزا رساندیم و اسم نوشتیم ، نوبت ما ، ۲۹ است در انتظار طیاره ۲۹ ساعت و روز می شماریم ، پیوسته طیاره می نشیند و برمی خیزد ولی کاهش جمعیت معلوم نیست ، و نمره های طیاره لبنانی بین ۱۵ و ۲۰ مانده ؛ با مراقبت سخت دولت سعودی و رئیس فرودگاه تصور آنکه پس و پیش شود نمی رود ، پس مطلب از چه قرار است ؟! اگر آب با اندازه کافی نیست ، اگر مستراح هیچ وجود ندارد ، اگر از غوغای جمعیت و گرمی هوا و فریادهای متوالی بلند گو خواب نیست !

باز بسیار شکر گذاریم که سالمیم و برنج هم با اندازه کافی داریم ، منظره دلخراش بیمارها و قیافه افسرده کسانیکه حدس می زنند تا یکماه در اینجا باشند موجب تسلیت است ، هوا هم گاهی مانند مأمورین دولت حجاز چهره خشک و خشمگین نشان میدهد و از حرکت و بخشش امساک میکند !! گاهی نسیم رطوبی از سطح دریا می فرستد : بلند گو نام هر کس را اعلام میکند مانند محبوسیکه پاسبان زندان برای آزادی، نامش را می برد با شتاب چمدان را بر میدارد و میدود، هر طیاره ایکه پرواز میکند سر نشینانش مرغیرا می مانند که از قفس آزاد شده و دیگران با نظر حسرت بآنها می نگرند ! زیر سایبان محوطه فرودگاه تماشائی است !! ایرانی، هندی، چینی، ترک، عرب، افریقائی، دسته دسته با اثاث نشسته اند هر دسته بالفتی سخن میگویند و آداب و غذای مخصوصی دارند !

در گوشه و کنار این جمعیت سیاههای براق مانند خال در چهره این این اجتماع، جالبند اینها دورهم چند کی می نشینند با لغت مخصوصی شمرده سخن می گویند، هنگام سخن گفتن دندانهای سفید شفاف آنها از درون چهره سیاهشان آشکار و نهان می شود، حرکات و آداب و رنگ و اندام این سیاهها وسیله تفریحی برای ایرانیان است، چند نفر اینها با ما همجواریند؟ حاجی افغانی مقداری تخته جمع کرده و آتشی افروخته، سیاه با وقار قوری خود را روی آتش گذارده، حاجی افغانی بالهجه مخصوص باو پر خاش میکند و بد میگوید و بر آشفته قدم می زند، سیاه چند کی نشسته مشغول کار خود است ! این خونسردی، افغانی را بیشتر برافروخت و بسوی سیاه حمله نمود، ناگهان سیاهها از اطراف جمع شده غوغائی راه انداختند یکی از آنها که همسایه ما بود پس از ختم دعوا برگشت و روی ما آورد، با زبان بلیغ عربی گفت مگر خداوند نگفته، انما المؤمنون اخوه : از همین جا سر صحبت ما باز شد متوجه شدم که پشت این قیافه سیاه، جهانی از معارف دین و علم و ادب و ایمان است !! در هر موضوعی از مطالب اسلامی با هم سخن می گفتیم، چنانچه من نام وطن او را نشنیده و در نقشه هم ندیده ام، او هم از ایران بی خبر بود، ولی از حیث روحیه و هدف خود را از نزدیکان، باو نزدیکتر می دیدم !! این برادر سیاه چهره از هوا و آب و جنگلها و نعمتهای کشورش تعریف می کرد و بمسافرت بآنجا دعوت می نمود، و میگفت ما در برابر مسیحیها و بت پرستها مدارس و مساجد و

تعالیم منظمی داریم، ولی انگلیسها مانع ارتباط ما با خارچند، پس از سالها که آرزوی حج داشتیم امسال به‌عدهٔ اجازه دادند!! باطیاره سه روز اغلب در راهیم، وهزینه مسافرت بهحج بسیار گران است، از مذهب ایرانیان سؤال نمود: شرح مفصلی در باره عقیده شیعه و درمعنای اولوالامر و مقایسه آن با عقاید وتفاسیر دیگر مسلمانان برایش گفتم و او را بمطالعه بعضی از کتابها راهنمایی نمودم، بسیار خورسند شد، معلوم شد مذهبشان شافعی است و از نام شیعه هم بی‌خبر است، گفت مسلمانهای کشور خود را باین حقیقت آشنا میکنم گفتم شاید نپذیرند و شما را بکشند، گفت بیشتر مسلمانان آنجا ازمن پیروی میکنند، واگر انسان بهحقیقتی معتقد شد از گشته شدن نباید بترسد!! در کتابچه تقویم بغلی من باخط عربی شبیه کوفی نام و نشان خود را اینطور نوشت: **انا عثمان من بلد ابان المشهور باضمض**. گفت با این نشانی نامه بمن میرسد.

پس ازچهار شب توقف در فرودگاه جده، گفتند شب چهارشنبه نوبت طیارهٔ ۲۹ است، اناث را جمع و خود را آماده کردیم، نیمه شب بیدارمان کردند، برخواستیم وبراه افتادیم؛ خبر دادند اشتباه شده نوبت شما طیاره بعد است، ناگاه متوجه شدیم رفقای شیرازی که از بیروت باهم بودیم و امروز عصر از مدینه وارد شده اند حرکت کردند!! کسانی بیش از یک هفته است درفرودگاه بسر می‌برند، ماچهارشب است درفرودگاهیم!! از میدان فرودگاه خبر دادند که بین ایرانیها ومأمورین شرکت لبنانی کشمکش در گرفته؛ بطرف میدان فرودگاه رفتم دیدم جوان قوی‌هیکلی وا ایرانیها دور کردند، ولی درست زبان یکدیگر را نمی‌فهمند، جوان را خواستم تا درست مقصود را بیان کنم، همینکه احساس کرد ما از کارش سرد آوردیم شروع بفریاد کرد، محکم یخه‌اش را گرفتم از دست من بطرف اداره پلیس فرار کرد من هم چند جمله: ملعون الوالدین وابن‌الکلب از پشت سر نثارش کردم، ایرانیها که در کشور سعودی هرچا خود باختگی نشان میدهند مخصوص بعد از قضیه ابوطالب یزدی! اطراف من را خالی کردند! رفقا ما را بمنزل رساندند، من در جای خود دراز کشیده منتظر حوادثی هستم، پس از چند دقیقه آن جوان باشرطه آمد من باونگاه میکردم او از حجاج سراغ من را میگرفت!! در این ضمن آقای سرهنگ باورزیدگی

اداری که دارد از تخلفات و پس و پیش نمودن نوبت ها مدار کی بدست آورد ، منتظر صبحیم ! اول صبح پیش از آنکه مأمورین شرکت برای ما پرونده سازی کنند ، خود را باطاق مدیر کل طیران رساندم و شرح وقایع را باو گذارش دادم مأمور شرکت را خواست با آنکه قضایا را فهمید ، باز گفت شما خاطر جمع باشید که در اینجا شرکتها جرأت تخلف از مقررات ندارند ! بمنزل برگشتم ، معلوم شد آقای مرعی با آقای سرهنک برای شکایت بمرکز نمایندگی شرکتها بشهر رفته اند ، شخص با اطلاعی چشم ما را باز کرد ، گفت شرکت لبنانی شرق اوسط وابسته بانگلیسهاست و وظائف دیگری را انجام میدهد ، تازه متوجه شدیم که چرا تمام دستگاهها از او حمایت میکنند و نسبت با ایرانیان این طور رفتار می نمایند !! سفیر ایران بیمار و ناتوان است ، کارمندان سفارت آن اندازه گرفتاری دارند که نمیتوانند تمام گرفتاریهای حجاج رسیدگی نمایند مگر افرادو دسته هائیکه از ایران نسبت با آنها سفارش مخصوص شده !! بعضی حجاج ایرانی بیمارند با اینوضع ممکنست مدهتادرا اینجا بمانند !! در این بین ماشینی نزدیک ما مقابل سایبان فرودگاه ایستاد مرد خوشروئی پیاده شد و بوضع حجاج شامی رسیدگی کرد تا نزدیک مارسید ، با هم تعارفی کردیم او خود را معرفی کرد که سفیر سوریاست و همراهش شیخ محمد خطیب رئیس جمعیت تمدن - الاسلام است که از طرف دولت مراقب حجاج شامی می باشد ، من هم خود را معرفی کردم بمناسبت انجمن شعوب المسلمین شناخت ازوضع ایرانیها پرسید و قایع را برایش شرح دادم با آنکه گرفتار بود و میگفت سفارت سوریا پراژ جمعیت و از باب رجوع است خود و ماشینش را در اختیار ما گذاشت ! اول من را بسفارت لبنان برد سفیر لبنان پذیرائی گرمی کرد و گفت شما میدانید که نماینده شرکت لبنانی حاجی زینل و بصران او هستند و ما حق دخالت نداریم ! حاجی زینل کیست ؟ آنطور که میگویند ایرانی لارستان است و لسی سالهاست از بیخ عرب و هابی شده ! باهرش کتی سروسری دارد هم پول دارد و هم در دولت سعودی نفوذ دارد !! از آنجا بمرکز شرکت آمدم ، سفیر سوریا دست من را گرفته از این اطاق بآن اطاق سراغ پسر حاجی زینل را می گیرد ، آنطرف سالون غوغائیست ؟ متوجه شدم آقای سرهنک و آقای مرعی وعده ایرانیان جمعند و با مأمورین شرکت وجوان دیشبی بشدت با

هم پر خاش دارند اینها فارسی و آنها عربی! سرهنگ را از معرکه خواندم نزدیک ما که رسید ناگهان روی سیمانها محکم بزمین خورد و از هوش رفت چشمش را خون گرفته مشتش واگره کرده و بخود می پیچید در حال بیهوشی میگوید: فحش داده، بایرانیها توهین کرده: ابن الكلب گفته، جمعیتی از ایرانی و غیر ایرانی جمع شدند آب یخ بر بدنش ریختند تا بیهوش آمده مرجع رسیدگی در اینجا کیست؟ فقط پسر حاجی زینل جوان خودخواه و مفروریست که چند دانه مو روی چانه گذاشته (چند دانه موی روی چانه یا ریش قیطانی از علائم وهابیت است گویا سلف صالح هم همین نشانه را داشتند!!) محکمه اطراف میز آقا زاده زینل! تشکیل شد سفیر سوریا و عده ایرانیها حاضر بودند مأمورین شرکت هم آمدند جوان دیشبی هم آمد همینکه چشمش بمن افتاد فریادش بلند شد که این بمن ناسزا گفته و ایرانیها را وادار کرده که مارا بزینلند، زینل زاده و کارکنان شرکت میکوشیدند که برای ما پرونده بسازند در این بین اعضاء مؤثر سفارت ایران از قضایا مطلع شده خود را رساندند، هر وقت من میخواستم صحبت کنم پسر حاج- زینل بهر بی میگفت. سید اینجا ایران نیست که مرد مرا تهییج نمائی!! معلوم شد از شکست اربابها در ایران بسیار عصبانی اند!!

آقای سرهنگ مدارک خیانت مأمورین شرکت و وقایع را جزء بجزء بیان میکرد و آقایان اعضاء سفارت ایران و آقای مرعشی برای حاضرین توضیح میدادند، با همه کینه ورزی مشتشان باز ورسوا شدند، این بیش آمد گرچه برای ما پر مشقت بود و احتمال گرفتاریها داشت ولی بتخیر تمام شد و موجب آسایش ایرانیان گردید، پس از تلگرافیکه بلبنان شد چندروزه تمام مسافرین این شرکت را حرکت دادند: لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم- نباید تحمل ظلم نمود و باید ظالم را رسوا کرد گرچه بسختی بدو ناسزا باشد!! بفرودگاه برگشتیم مأمور شرکت پس از آنکه دست و روی ما را بوسید با اولین طیاره مارا حرکت داد، شب پنجشنبه ۲۹ ذیحجه وارد لبنان شدیم اجباراً مارا بقرنطیه بردند، اطاقها و حیات قرنطیه پاکیزه شده و حمامها بکار افتاده دوروز مارا نگاه داشتند و بیرون نمیتوانستیم برویم، شهر هم تمطیل عمومی و انقلاب بود نتیجه انقلاب آن شد که خوری رفت و شمعون آمد، روز دوشنبه بشام آمدیم در محل و منزل شیعیان منزل گرفتیم،

بیشتر حجاج بشام که میرسند مانند کسانی اند که از دوره بیماری برخوردارند، بیشتر کارشان کباب خوردن است و پارچه های ابریشمی خریدن ! حاجیان که از بار گناه سبک شده اند در بازارها و خیابانهای شام بارهای پارچه های رنگارنگ ابریشمی و غیر ابریشمی بدوش دارند؛ زیارتگاههای شام در این روزهای ایام محرم پراز جمعیت شیعه است، زیارتگاههای معروف قبر حضرت رقیه نزدیک مسجد اموی، وزینبیه بیرون شام، و راس الحسین در مسجد امویست، مورد اتفاق قبر رقیه دختر عزیز حسین علیه السلام است که در زمان اسارت چشم از زندگی سراسر مصیبت پوشید؛ شبهای اول محرم در مدرسه مرحوم سید محمدحسن امین مجلس منظم و مفید است که در طهران هم کم نظیر است، شیعه و سنی در آن شرکت می نمایند در ساعت معین جوانی با لحنی جذاب آیاتی از قرآنرا در میان سکوت حاضرین تلاوت میکند، بعد شیخ خطیب با زبان بلیغ متن تاریخ کربلا را بیان می نماید،

روز پنجم محرم بسوی عراق حرکت کردیم، کاظمین و کربلا و نجف پراز جمعیت و دستجات است، شب و روز دسته های عزادار در حرکتند احساسات بسیار شدید و موکبها با شکوه است، ولی نتیجه تربیتی اسلامی و آشناسدن بوظیفه روز که مقصود اساسی است چندان حاصل نمی شود جوشیست موقت پس از آن خاموشی مطلق، باید در این ایام جوش و خروش، و ظهور فداکاری شهداء، مجالس و محافل منظمی باشد که مسلمانان را بوظائف دین و تکالیف روز آشنا سازد و هدف عالی بزرگان را روشن نماید، پس از ایام عاشورا عازم ایرانیم، سفارت از هر حاجی پنجاه تومان باج حج میگرد تا تذکره ها را ویزا کند، با سهل انگاری دولت در امر حج و زحماتی که از این جهت بر حجاج ایرانی وارد آمده دادن این باج تحمیل بود؛ ولی با دولت ملی و اصلاحی باید مساعدت کرد تا بتنگریم ملت را بکجا می برد!! روز پانزدهم محرم بسوی ایران حرکت کردیم، هر چه حجاج از گمرکهای شام و عراق راحت رد شدند در گمرک ایران دچار زحمت بودند، از هر نفر هفت تومان دیگر باج حج گرفتند، گمرک اجناس هم از هر کس هر چه می خواستند می گرفتند؛ روز هیجدهم محرم همان روزیکه دو ماه پیش از طهران حرکت کردیم در میان محبت دوستان و خویشان وارد طهران شدیم.

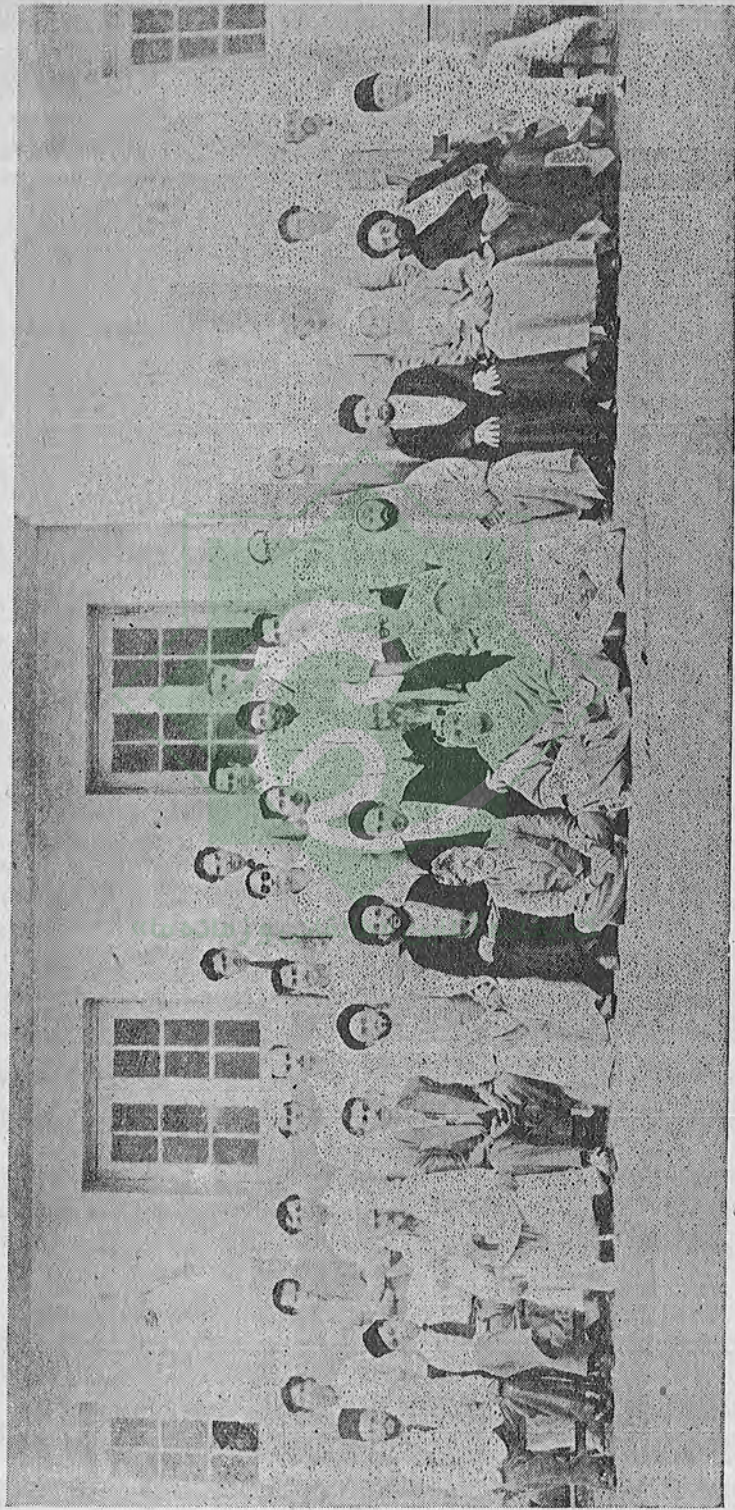
در نظر بود که در ضمن شرح مسافرت در باره ریشه عقاید وهابی و وضع مفصل کنونی کشور حجاز و دولت سعودی ، و وضع اکتاب مقدسه عراق بحث بیشتری بشود؛ ولی صلاح در آن بود که کتاب چندان مفصل نشود . درباره مسائل حج و اسرار آن آنچه بیان شده نظریات شخصی است ، در مسائل اختلافی باید بآراء حضرات مراجع عظام رجوع نمود و برای فهم اسرار حج خواندن کتاب اسرار حج و کتاب قبله ، تألیف حضرت علامه حاج میرزا خلیل کمره را توصیه می نمایم - و از همسفران عزیز آقایان حاج منزله و سرهنگ کتبی و حاج بوستان امتنان دارم که زحمت های آنها در این سفر مجال این اندازه مطالعه را باین جانب داد .

چون انجمن شعوب المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الفاء خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن بود، در نظر بود مراجع بآن شرحی نوشته شود اینک باین مختصر اکتفاء میگردد : این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۲۰-۲-۳۱ و ۱۰ مایو ۱۹۵۲ از نمایندگان ملی تمام کشور های اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید بیش از یکمکفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد ، و سه شب را در میدان جهانگیر بارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی بزبان های مختلف نیات و تصمیمات خود را باخطابه های مهیج بیان میکردند ، اصول و مقرراتی که بر آن تصویب گرفتند و بتصویب رسید و بسا چند زبان منتشر گردید از این قرار است :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ما نمایندگان ملل اسلامی : باتوجه بگذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیای بشریت آوردند که بیگانگان خود بآن اعتراف دارند ، و باتوجه بصائب و گرفتاریهاییکه امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده بطوریکه هر روز سلطه های استبدادی آنها بناوین مختلف حقوق مسلمانانرا پایمال می نماید و از طریق دسائس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب های اجتماعی ملل اسلامی را بزنجیر عبودیت میکشاند ،

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری باهم شاخ بشاخ شده ، و نیروهای گوناگون شر و وسائل تخریبی خودرا در کمین قرارداده و باتشکیل جمعیت ها و عناوین فریبنده مختلف مقاصد شوم خودرا تأمین می نماید ، ما میخواهیم نیروهای خیریکه در جهان اسلامت متمرکز نماییم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامیست بوسیله یک جمعیت منظم ، آماده و بکار اندازیم تا زنجیرهاییکه دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت بسوی کمال بازداشته پاره شود : این



در این عکس مردان علمی و دینی و سران نهضت های اسلامی دیده می شود : شرح نام و عنوان هر یک در صفحه بعد است

هیئت جهانی اسلامی بنام « منظمه ، شعوب الاسلامیه » نامیده می شود ؛ و خلاصه مفاصلش از قرار زیر است : ۱- نخستین هدف این جمعیت آنست که عقاید اسلام را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و بوسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را رشد دهد .

۲- آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه های اسلامی برای خیر دول و ملل اسلامی

۳- بالا بردن سطح فکری و مادی و کفالت حقوق اجتماعی و سیاسی و کوشش برای اقامه و پابرجا نمودن عدالت اقتصادی میان مسلمانان مطابق اصول اسلامی و نشر تربیت صحیح ، و حفظ از تفرقه و انحلال که بپوشه مانع پیشرفت آنها بوده تا جهان اسلام موقعیت لایق خود را در میان ملل دنیا احراز نماید ،

۴- توسعه تعلیم لغات مختلف در کشورهای اسلامی تا تفاهم بین مسلمانان آسان شود، و ترغیب برای تدریس لغت قرآن چون لغت دینی مسلمانان است و بربر مسلمانانی فرا گرفتن آن لازمست .

۵- برای عملی نمودن دستور کریمه و آن هذمه اهتکم امة واحده

و انا ربکم فاعبدون - این جمعیت میکوشد ، تا روابط ادبی و اقتصادی بین کشورهای اسلامی محکمتر و موجبات تفاهم و دوستی میان افراد و اجتماعات مسلمانان بیشتر گردد . و قرار شد مرکز این جمعیت در کراچی باشد و مجمع عمومی آن هر سال در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل گردد .

در عکس صفحه قبل شخصیت های علمی و تربیتی و سران نهضت های ملی اسلامی در منظمه شعوب المسلمین کراچی دیده می شود : سه نفریکه در ردیف اول نشسته اند، از راست ۱- عبدالجی عباسی ، پاکستان ۲- فضیل ورتلانی سعودی ۳- دکتر مصطفی خالدی ، بیروت - ردیف دوم نشسته از راست ۱- شیخ صالح عشاوی معاون اخوان المسلمین مصر ۲- دکتر احمد مسرور ، اندونزی ۳- شیخ عبدالخامد بدایونی ، پاکستان ۴- سیدجواد شهرستانی ، عراق ۵- سید محمود طالقانی ایران ۶- سیدصدرالدین بلاغی ، ایران ۷- آیت الله کمره ای ایران ۹- شیخ بشیر ابراهیمی الجزائر و تونس ۱۰- شیخ هابدین صبری ، فلسطین ۱۱- سیدهادی مرعشی ، عراق ۱۲- شیخ محمد فهام ، جامع اهر ۱۳- حاج سید رضا زنجانی ایران ۱۴- چهدری خلیق الزمان مؤسس انجمن - ردیف سوم ایستاده از راست ، ۳- یکی از جوانان ترکیه (احمد فتوال کچل و نوری دمکراک) نمایندگان ترکیه در این عکس نیستند (نفر ۵- سید سلیم حسینی ، فلسطین ، ۶- عادل علوبه از مصر ۱۰- عبدالعزیز کامل از شبان المسلمین ۱۱- محمود فهومی درویش از جمعیت قادر به عراق ۱۲- شیخ احمد شرباصی از جامع اهر ۱۳- میژر سید حسن رضا پاکستانی میزبان نمایندگان ایران - از کسانیکه در این عکس نیستند مصطفی مؤمن مخبر اخبار الیوم و عضو اخوان المسلمین است .

پایان ، در تاریخ ۱۳۳۲/۴/۲۵ - ۴ ذی قعدة ۲۲



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran



کتابخانه آیت الله العظمیٰ بروجردی



کتابخانه مرکزی و اسنادخانه ملی

BP
۱۸۸/۸
۵ پ ۲۵


۱۰۰۰۷۵۰۰۴۴۳۸۰۹
کتابخانه مرکزی